

مبادی اسلام

مؤلف:

سید ابوالأعلى مودودی

این کتاب از سایت کتابخانه‌ی عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaiislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam۴۱۱.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

فهرست مطالب.....	۳
روزنه.....	۶
فصل اول: اسلام.....	۱۰
وجه تسمیه:.....	۱۰
معنی کلمه‌ی اسلام:.....	۱۰
حقیقت اسلام:.....	۱۱
حقیقت کفر:.....	۱۴
ضررهای کفر و عواقب زشت آن:.....	۱۵
فوائد اسلام:.....	۲۰
فصل دوم: ایمان و اطاعت.....	۲۸
احتیاج انسان به علم و یقین برای طاعت:.....	۲۸
معنی ایمان:.....	۳۰
وسيله‌ی حصول علم و یقین:.....	۳۲
ایمان به غیب:.....	۳۵
فصل سوم: نبوت.....	۳۷
حقیقت نبوت:.....	۳۷
شناختن پیغمبران علیهم السلام:.....	۴۱
اطاعت از پیغمبران علیهم السلام:.....	۴۲
احتیاج انسان به ایمان نسبت به پیغمبران علیهم السلام:.....	۴۴
اینک فکر و تأمل بکنید که:.....	۴۵
خلاصه‌ی تاریخ نبوت:.....	۴۷

۵۳..... نبوت محمد بن عبدالله صلی الله علیه وسلم:

۵۵..... ثبوت نبوت محمد صلی الله علیه وسلم:

۶۵..... ختم نبوت:

۶۶..... دلایل ختم نبوت محمد صلی الله علیه وسلم:

۶۹..... فصل چهارم: ایمان به تفصیل

۷۲..... معنی جمله‌ی: لا إله إلا الله:

۷۲..... حقیقت لا اله الا الله:

۸۰..... تأثیر عقیده‌ی توحید در زندگی انسان:

۸۶..... ایمان به فرشتگان خداوند متعال:

۸۸..... ایمان به کتاب‌های خداوند متعال:

۹۳..... ایمان به پیغمبران خداوند متعال:

۹۶..... ایمان به روز آخرت:

۹۷..... احتیاج به ایمان به روز آخرت:

۱۰۱..... راستی و درستی عقیده به آخرت:

۱۰۶..... کلمه‌ی طیه:

۱۰۸..... فصل پنجم: عبادات

۱۰۹..... معنای عبادت:

۱۱۱..... نماز:

۱۱۵..... روزه:

۱۱۷..... زکات:

۱۲۰..... حج:

۱۲۳..... حمایت از اسلام:

۱۲۷..... فصل ششم: دین و شریعت

۱۲۷.....	فرق بین دین و شریعت:
۱۲۸.....	وسایل شناختن احکام شریعت:
۱۲۹.....	فقه:
۱۳۱.....	تصوف:
۱۳۵.....	فصل هفتم: احکام شریعت
۱۳۵.....	مبادی شریعت:
۱۳۹.....	حقوق و اقسام چهارگانه آن:
۱۳۹.....	حقوق خدا (حقوق الله):
۱۴۴.....	حقوق شخصی:
۱۴۶.....	حقوق بندگان خدا: (حقوق العباد)
۱۵۶.....	حقوق سایر مخلوقات:
۱۵۷.....	شریعت جهانی دائم:

روزنه

شاید تصاویری زنده از بتکده‌ای را دیده باشی؛ در کنار مردمان بیسواد و ساده لوح
پروفسورها و دکترها و مهندستها و مخترعان و دانشمندانی را نیز می‌یابی که دو کف بهم
چسبانده جلوی روی خود گرفته از سنگ‌های سخت خارا که پتک سنگ تراش آنها را از
کوه بی جان کنده و نقش و نما داده، طلب راز و نیاز می‌کنند. آن یکی از سنگ می‌خواهد تا
گره کور فرمول بمب اتم را برایش بگشاید، و این دیگری می‌خواهد درمان بیماری لا علاج
ایدز را بدو نشان دهد، و سومی در بحری دیگر است و چهارمی را حاجتی دیگر..

همین تصویر را نزد آتش پرستان و قبرپرستان و عیسی پرستان و موسی پرستان می‌یابی.
مغزهای متفکر جامعه و مبتکران و اندیشمندان علوم و تکنولوژی آنهایی که در ساختن
زندگی نوین و شکل گیری آن نقش‌های کلیدی ایفا می‌کنند چون به دایره آخرت ساز و
هدف اساسی خلقت و زندگی پس از مرگ می‌رسند مهار خود را به دست تقلید کور کورانه
جامعه فرسوده و میراث کهن پدری می‌سپارند!

متأسفانه همین تصاویر با آب و تاب خود در جوامع اسلامی نیز دیده می‌شود. اندیشمندان
و سیاست‌مداران و متفکرانی که علاج درد بیمارشان، و یا گره کور کارشان، و یا حل
مشکلات‌شان را نزد شیادی مذهب فروش و یا کنج قبری خموش می‌پالند!

نام: محمد. نام پدر: احمد. نام مادر: فاطمه. دیانت: اسلام...

این است دلیل و برهان مسلمانی جمع غفیری از مسلمانان..

اسلام وراثتی..

قرآن نقطه آغازین پذیرش اسلام را ایمان می‌داند. ایمان یا باور بر وحدانیت پروردگار
یکتا و نبوت فرستاده و رسول او. باوری که در عمق وجود فرد ریشه می‌دواند و چون
پدیده‌ای روشن در جلوی چشمانش نمودار می‌گردد. و او با ایمان و باور و یقینی ثابت که
هیچ شک و تردیدی در آن نیست از ته دل بر زبان می‌راند: شهادت و گواهی می‌دهم که
هیچ خالق و معبودی نیست مگر پروردگار یکتا، و شهادت و گواهی می‌دهم که محمد
رسول و فرستاده اوست.

«أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمدا رسول الله».

شهادت یعنی قسم و سوگند.. چه کسی قسم بر زبان می‌راند؟!.. تنها کسی که حقیقت را آنچنان شناخته باشد که گویا با دیدگان خود دیده است..

چون از اسلام و مسلمانی حرفی به میان می‌آید، آمار بشری از عدد ملیارد و نیم سخن می‌گوید. آیا امکان دارد یک پنجم کره خاکی ندای محمد مصطفی ﷺ سر دهد و چهره دنیا چنین دگرگون و پریشان باشد؟!!

در جوامع اسلامی امروزی رنگ پوست، حسب و نسب، نژاد و ملیت که انسان را در کسب آن هیچ نقشی نبوده، و یا مکانیت اجتماعی، پول و ثروت، و جایگاه و منصب معیارهای برتری شمرده می‌شوند! تقوا و پرهیزکاری کلمات نامأنوس و گنگی هستند که کمتر کسی معنا و مفهوم آنرا شنیده است.

مفهوم درست اسلام و درک مفاهیم آن را شاید کمتر مسلمانی هضم کرده باشد. و کمتر مسلمانی است که از اسلام، ایمان، نبوت، عبادات، دین و شریعت، حقوق خود و خدا و بندگان و سایر مخلوقات، و دایره مسئولیت و واجبات خود اطلاع دارد.

سایه سنگین اسلام وراثتی بر شخصیت فرد مسلمان چیره گشته، در بیشتر موارد اسلام در مجموعه‌ای از آداب و رسوم و حرکات و شکل و شمایل ماهیت و اصالت و بار خویش را از دست می‌دهد..

اسلام خنثی و بی‌خاصیت و بی‌بار همان پیرهنی است که بر تن مسلمانان شناسنامه‌ای آنرا مشاهده می‌کنی..

پایه‌ها و اساسنامه و الفبای مسلمان بودن را از لابلای صفحات این کتاب می‌توانی برچینی..

ملت‌ی را رفت چون آیین ز دست	مثل خاک اجزای او از هم شکست
هستی مسلم ز آیین است و بس	باطن دین نبی اینست و بس
تو همی دانی که آیین تو چیست؟	زیر گردون سر تمکین ^(۱) تو چیست؟

آن کتاب زنده، قرآن حکیم	حکمت او لایزالست و قدیم
نوع انسان را پیام آخرین	حامل او «رحمة للعالمین» ^(۱)
ارج می گیرد ازونا ارجمند	بنده را از سجده سازد سر بلند
گر تو می خواهی مسلمان زیستن	نیست ممکن جز به قرآن زیستن
از تلاوت بر تو حق دارد کتاب	تو از او کامی که می خواهی بیاب

نگارنده این کتاب جزئی از نهضت بیدارگرایی اسلامی را در شبه قاره هند و پاکستان رهبری نمود. مسلمانانی که علاقمند بودند در مسیر دعوت اسلامی با او همراه شوند، قبل از اینکه عهد و پیمانشان را بپذیرد از سر نو با اسلام آشنا شده آنرا درک کرده، شهادت و گواهی به وحدانیت پروردگار و رسالت حضرت محمد مصطفی ﷺ را بر زبان می راندند. یک خانه تکانی داخلی، و یک شستشو و مراجعه خود، و پاک کردن لباس از گرد و غبار و دود و خاکستر باورها و تقلید کورکورانه..

اگر بدانی در کمتر از چند سال پس از میلاد این کتاب، به بیش از ۴۰ زبان دنیا ترجمه و چاپ شد. و بدانی که از روز ولادت آن تا به امروز چاپخانه های دنیا از چاپ مجدد آن باز نایستاده اند، به اهمیت آن پی خواهی برد..

این کتاب شما را با خودتان آشنا می کند.. شناسنامه ای جدید برایتان می نگارد، و سرتان را بالا می گیرد، غم و اندوه را از چهرهات پاک، سعادت و شادکامی را ارمغان زندگیت می کند..

شخصیتی نوین از شما به جامعه معرفی می کند.

این کتاب نه تنها نیاز مبرم شماست، بلکه حاجت اساسی و غذای روح و وجدان سایر دوستان و عزیزان و اطرافیان شماست..

۱- بخشی از آیهی شریفه **﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾** سوره انبیاء/ آیه ۱۰۷.

اگر چنانچه کسی را یافتی که از خواندن «مبایده اسلام» محروم مانده، کتاب را به او معرفی کن تا چون شما ولادت جدید خود را جشن گیرد..

دکتر علیرضا دلیری

فصل اول:

اسلام

چرا دین اسلام به این اسم نامیده شده است؟
معنای کلمه‌ی اسلام، حقیقت اسلام، حقیقت کفر، ضررهای کفر و عواقب زشت آن.

وجه تسمیه:

چرا دین اسلام به این اسم نامیده شده است؟
همه ادیان مختلفی که در روی زمین وجود دارند، به نام های مخصوص بخود نامیده شده‌اند، به این معنی که هریک یا به نام مرد خاص یا به ملت معینی نسبت داده شده است. مثلاً: دین مسیحی نامش را از مسیح عَلَيْهِ السَّلَام گرفته و کیش بودائی به نام (بودا) مؤسس این کیش معروف شده، دین زردشتی به اسم زردشت مؤسس و پرچمدار این دین مشهور گردیده است.

دین یهودی نیز به مناسبت اینکه در میان قبیله‌ی معروف به (یهودا) رواج گرفته، به نام یهودیت شهرت گرفته است و همچنان سایر ادیان ...، مگر کیش اسلام که نه به نام مرد خاصی نامیده شده و نه به نام ملت معینی، بلکه نام اسلام دلالت بر صفت خاصی دارد که همین صفت، متضمن معنی کلمه اسلام است.

به طوریکه از ظاهر این اسم پیداست، در ایجاد این دین نه فردی از افراد بشر دخالت داشته و نه این دین مخصوص است به ملتی از ملل عالم. این دین هیچ نسبتی به فرد یا به ملک یا به ملتی ندارد بلکه هدف این دین آنست که همه مردم روی زمین به صفت اسلام مزین باشند. بنا بر این هرکسی چه در گذشته دارای چنین صفتی بوده و چه در حال حاضر، مسلمان شناخته می‌شود و هر کس در آینده نیز به چنین صفتی مزین باشد، مسلمان خواهد بود.

معنی کلمه‌ی اسلام:

اگر به کتاب‌های لغت عربی مراجعه کنید، خواهید دانست که معنی کلمه‌ی اسلام عبارتست از «تسلیم و امتثال» یعنی پذیرفتن امر و نهی امرکننده و نهی کننده بدون اعتراض. و

این دین از آن جهت «اسلام» نامیده شده است که اطاعت امر خدا و تسلیم شدن به فرمان خدا - بدون اعتراض - لازمی آنست.

حقیقت اسلام:

مسلم است که هر چیزی در این جهان تابع قاعده‌ای معین و قانون خاصی است، مثلاً آفتاب و ماه و ستاره‌گان همه تحت قاعده معینی هستند که به قدر موئی از این قانون تخطی و تجاوز نمی‌کنند.

زمین به دور محورش می‌گردد و از آن مقدار و میزانیکه از لحاظ زمان و حرکت و سیر برای آن مقرر گردیده کوچک‌ترین تغییر و تبدیلی در آن دیده نمی‌شود. آب و هوا و نور حرارت، همه و همه مطیع نظم خاصی هستند.

جمادات و نباتات و حیوانات ضابطه‌ای دارند که رشد و نمو و افزایش و کاهش زندگی و مرگشان جز به موجب آن ضابطه صورت نمی‌گیرد! حتی انسان وقتی که در وضع وی دقیق شوید! می‌بینید از هر جهت مطیع ضابطه طبیعت است؛ زیرا جز این نیست که او نفس بکشد مگر مطابق ضابطه طبیعتی که برای او مقرر کرده شده است و طبق همان ضابطه او به آب و غذا و نور و حرارت احساس احتیاج کند، راهی ندارد و همچنین حرکت قلب انسان و جریان خونس و دستگاه تنفس وی تابع همین قانون است، و نیز همه اعضای بدن انسان مانند مغز و معده و ریه و اعصاب و عضلات و دست و پا و زبان و چشم و بینی و گوش و ... همه و همه مطیع همان قانونی اند که برای آن‌ها مقرر و معین است. و خلاصه‌ی گفتار اینکه وظائفی را که همه این اعضاء انجام می‌دهند چیزی جز آنچه طبیعت متصور داشته، نیست و راهی ندارند مگر اینکه به دستوری که معین شده عمل کنند.

بنا بر آنچه گفته شد، باید دانست این قانون همه جانبه‌ای که در این جهان حکومت می‌کند و همه چیز از بزرگ‌ترین کره در آسمان، تا کوچک‌ترین ذره خاک در زمین مطیع و تابع آن هستند و از اطاعت آن سرپیچی ندارند، قانونی است که فرمانروای جلیل و مقتدری آن را وضع کرده و چون آنچه در آسمان و زمین و بین این دو قرار گرفته، مطیع و تابع این قانون است، در این صورت باید گفت:

همه جهان مطیع و فرمانبردار قانون و امر همان فرمانروایی هستند که آن را وضع کرده است.

با توجه به این معانی روشن و آشکار است که اسلام دین سراسر جهان است؛ زیرا به طوری که قبلاً دانستید معنای اسلام عبارتست از: تسلیم امتثال، یعنی پذیرفتن امر و نهی امر کننده، بدون اعتراض.

در این صورت آفتاب و ماه و زمین «مُسْلِم» یعنی مسلمانند و همچنین درخت و سنگ و چهار پایان نیز مسلمانند، بلکه انسانی که خدایش را نمی‌شناسد و منکر وجود خدا و آیات اوست و یا اینکه غیر خدا را عبادت می‌کند، یا برای خدا شریک قائل است، از لحاظ فطرتی که بر اساس آن آفریده شده، مسلمان است. به دلیل اینکه جز به موجب قانونی که خدا وضع کرده، ولادت و حیات و مرگ وی صورت نمی‌گیرد. و همچنین است کلیه اعضای بدن انسان که جز دین اسلام دینی ندارند؛ زیرا پیدایش و رشد و حرکت اعضای بدن انسان جز به موجب همین قانون الهی به وسیله دیگری انجام نمی‌گیرد. بلکه حقیقت امر اینست زبانی را که انسان در اظهار رأی و نظر از جهت شرک و کفر و جهالت و سفاهت به کار می‌برد، بذاته جز دین اسلام راهی و طریقی ندارد، و همچنین سری را که انسان با کمال کراهت خاطر در برابر غیر خدا خم می‌کند، بر حسب انگیزه و عامل فطرتی که به موجب آن آفریده شد جز اسلام دینی ندارد، و نیز قلبی را که از روی نادانی و سفاهت جایگاه محبت و احترام غیر خدا قرار می‌دهد، بر حسب فطرت نهاد اصلی، مسلمان است. بنا بر این باید گفت: همه چیز مطیع امر و تسلیم فرمان خداوندی است.

حالا که این مطلب روشن شد، از وجه دیگری به این موضوع می‌نگریم و می‌گوییم: انسان در زندگی دو جهت مختلف دارد.

جهت اول اینست که او همانند دیگر مخلوقات به همه صورت مطیع قانون فطرت است و از جبّلت او مجبور است که پابند آن قانون ماند.

جهت دوم اینست که به انسان عقل و نیروی فهم و تأمل و قدرت ابراز و نظر داده شده است. بدین مناسبت به اختیار خود به امری تسلیم می‌شود و به امری دیگر منکر می‌گردد.

یک راه را دوست می‌دارد و راه دیگر را نمی‌پسندد و برای جهات مختلف زندگی خودش قانون وضع می‌کند، یا اینکه تابع نظام و رژیمی می‌شود که دیگری وضع کرده است. از این جهت برخلاف سایر مخلوقات این دنیا که تابع قانون معین و مسلمی هستند، انسان به قانون معین و مسلم اصلی؛ مقید نیست، بلکه در رای و عمل دارای آزادی فکر و آزادی عقیده و نظر است، و هر نظری را که پسندید می‌تواند انتخاب کند.

این دو جهت مختلف، هر یک جداگانه در زندگی انسان وجود دارد. به لحاظ جهت اول او مانند سایر مخلوقات این جهان، از جبلت مسلمان است و مجبور است که مسلمان باشد چنانکه قبلاً معلوم شد.

از جهت دوم او مختار است که مسلمان باشد یا غیر مسلمان و همین اختیار است که انسان را دو نوع قرار می‌دهد.

نوع اول انسانی است که آفریننده‌اش را می‌شناسد و به او ایمان دارد و او را پرورش‌دهنده و مالک و آقای خود می‌داند و با اختیاری که در زندگی خودش دارد، همان‌طور که در حیات جبری تابع قانون طبیعی اوست از قانون شرعی او نیز به اختیار پیروی می‌کند. این چنین کسی مسلمان کاملی است که اسلامش را به سرحد کمال رسانیده است؛ زیرا حیات او در چنین وضعی عیناً به صورت اسلام درآمده است و چنین کسی که قبلاً بدون احساس و شعور مطیع قانون بوده اکنون با کمال میل و رغبت اسلام را پذیرفته، و اینک با قصد و عمد مطیع قانون خدایی شده است؛ زیرا به راستی عالم شده و دانسته است که این دانش و معرفت را خدایی عالم و مهربان به او بخشیده است. و بدیهی است چنین کسی دارای عقل پخته و فکر محکمی گردیده است زیرا فکرش را بکار برده و سپس تصمیم گرفته که جز آن خدایی را که موهبت فهم و رأی در امور را به او عنایت فرموده، کسی را نپرسد. و باز مسلم است که زبان چنین کسی از روی کمال صدق و راستی به حق ناطق و گویا شده است؛ زیرا جز به خدای یگانه و متعالی که نیروی نطق و کلام به او داده به چیز دیگری اقرار و اعتراف ندارد

؛ ...

تو گویی در سراسر حیات چنین کسی جز صدق و راستی، چیزی دیگری وجود ندارد، زیرا با اختیار و آزادی تام و تمام و همچنین بلا اختیار در هر حالت او مطیع قانون خدا شده و امر او را گردن گذاشته است. در نتیجه بین او و سایر مخلوقات جهان رابطه‌ی آشنایی و انس و الفت برقرار گردیده است؛ زیرا حالا دیگر جز خدای حکیم و علیم که همه مخلوقات تابع قانون و مطیع امر او هستند، او چیزی دیگر را نمی‌پرستد. انسان در چنین حالی "خلیفه" یعنی نایب و جانشین خدا در روی زمین قرار می‌گیرد، و از آنجاییکه هر چه در دنیا است متعلق به خدا است، جانشین و نایب خدا نیز مالک همه چیز شناخته می‌شود.

حقیقت کفر:

در برابر چنین کسی، انسان دیگری نیز یافت می‌شود که مسلمان به دنیا آمده و در سراسر دوران زندگی‌اش بدون اینکه خودش احساس کند و بدون اینکه توجه داشته باشد، مسلمان زیسته است، لیکن نیروی عقلی و علمی‌اش را بکار نبرده تا اینکه بداند چه کسی او را آفریده و چشم و گوش او را باز کرده است. این چنین کسی چون در امور حیاتش حق تصرف و مداخله و آزادی عمل دارد و به عبارت دیگر چون مختار است، از اطاعت خدا منکر گردیده و از پرستش خدا خود داری کرده تکبر ورزیده، و مطیع قانون شرعی خدا نشده یا نسبت به خدا شرک ورزیده و به آیاتی که دلیل بر یگانگی اوست ایمان نیاورده، این چنین کسی کافر است؛ زیرا معنی کفر عبارتست از پوشیدن و سرپوش گذاشتن و وارونه کاری کردن. و به چنان کسی که وصفش را گفتیم از آن جهت "کافر" می‌گویند که فطرتش را پوشیده و سرپوشی از نادانی و سفاهت روی فطرتش گذاشته، و حال اینکه قبلاً دانستید که این مرد جز بر فطرت اسلام زائیده نشده و هیچ عضوی از اعضای بدن او جز مطابق فطرت اسلام کاری را انجام نمی‌دهد و آنچه در اطراف او می‌گذرد جز طبق سنن اسلام نمی‌گذرد. ولی از آنجاییکه عقلش را به وسیله‌ی پرده‌ای از جهل و سفاهت پوشانده فطرت دنیا و فطرت خودش از دیده‌ی بصیرت وی مکتوم مانده است او به خلاف فطرتش می‌انگارد و به خلافتش راه ورزیدن را سعی می‌کند، ملاحظه می‌کنید که چنین کسی قوای فکری و عملی خودش را

جز در راه مخالف فطرتش بکار نمی‌برد و آنچه را می‌بیند و می‌اندیشد مخالف فطرت اوست و هیچ گامی را بر نمی‌دارد مگر اینکه فطرتش را باطل و ضایع سازد. با توجه به این معانی می‌توانید مقدار و میزان ضلالت و گمراهی کافر و اندازه‌ی وارونه کاری‌های او را بسنجید و مقدار آن را تعیین نمایید.

ضررهای کفر و عواقب زشت آن:

کفر نادانی است، بلکه نادانی حقیقی همین کفر است و بس.

چه نادانی بزرگ‌تر و چه مصیبتی بالاتر از جهل کسی که خدایش را نشناسد؟

کافر به چشم خود دستگاه عظیم این جهان را می‌بیند که شب و روز در حرکت است و بکار خود مشغول، ولی نمی‌داند چه کسی آن را آفریده و چه کسی آن را به این حرکت مستمر واداشته است، و نیز نمی‌داند چه صناعی ذغال و آهن و اکسیژن و سدیم و کلسیم و سایر مواد بی‌جان و بی‌عقل را بهم در آمیخته و از این ترکیب چنین موجود عظیم و گران مایه‌ای بنام انسان بیرون آورده است؟

آیا شگفت‌آور نیست که انسان در هر گوشه‌ای از اطراف جهان، اشیاء زیادی را ببیند که وضع و زیبایی تحسین‌آمیز آن خود به خود از لحاظ هندسه و ریاضیات و شیمی و سایر علوم نیازمند براعت و مهارت نادر و بی‌مانندی است و با این حال عقل وی او را به شناختن خدای عزیز حکیم، علیمی که به صنع و ایجاد آن پرداخته، رهبری نکند؟

کمی فکر کنید آیا ممکن است، دریچه علم صحیح بروی چنین مردی که حتی از مبدأ علم غفلت دارد و به گمراهی افتاده گشوده شود؟

مسلم است چنین کسی به هر اندازه در تفکر و تجسسی بکوشد و در راه بحث و تفحص تلاش کند، هیچ‌گاه به طریق مستقیمی که او را به شعبه‌ای از شعبه‌های حیات رهبری کند، راه پیدا نخواهد کرد.

زیرا این چنین کسی از همان آغاز امر با تاریکی و نادانی روبرو شده و طبعی است که در پایان امر نیز وضع او چنین خواهد بود.

کفر ظلم است بلکه بزرگ‌ترین و زشت‌ترین ظلم‌ها همانا کفر است و بس... به دلیل اینکه، معنی ظلم اینست که چیزی در محلی که شایسته‌ی آن نیست گذاشته شود و با اجبار آن شیء در جایی بکار برده شود که مناسب فطرت و طبیعت آن نباشد. قبلاً دانستید که آنچه در زمین و آسمان وجود دارد مطیع امر و فرمانبردار حکم و دستور خداست و مفطور بر فطرت اسلام، و حتی انسان و بدن وی و تمام اعضای بدنش جز بر این فطرت به وجود نیامده اند.

بلی، بدون تردید خدا مقداری از حق تصرف در این اعضا را به انسان داده است ولی آنچه فطرت انسان اقتضا دارد اینست که: بدون رضای آفریننده، هیچ‌گونه تصرفی در اعضای بدنش ننماید ولی آن کسی که کفر می‌کند این همه اعضا را خلاف فطرتشان بکار می‌برد. او قلب خود را از محبت و احترام و ترس غیر از خدا پر می‌کند. در آن حالی که قانون فطرت حکم می‌کند که انسان قلبش را با نور خدا روشن نگاه دارد و آن را جایگاه محبت به خدا و مرکز اجلال و اکرام او قرار دهد و فقط از خدای بی‌نیاز یگانه بترسد و بس، او تمام اعضای بدن را و آنچه را در این جهان در اختیارش داده شده است در طریق خلاف رضای خدا بکار می‌برد و با اینکه طبیعت فطری به انسان حکم می‌کند که جز مطابق قانون خدای متعال عملی را انجام ندهد و این اعضا را در راه خلاف بکار نیندازد و در این صورت شما را به خدا سوگند، بگویند ظالم‌تر از کسی که در سراسر حیات بر همه چیز حتی بر نفس خویش ستم روا می‌دارد کیست؟

کفر نه فقط ظلم است و بس، بلکه سرکشی و تعدی و احسان ناشناسی و لجاجت و عناد و انکار نیز است.

آیا تصور می‌کنید این همه اشیایی را که انسان در اختیار دارد، مال خود اوست؟

باید پرسید چه کسی عقل و مغز انسان را آفریده است؟

آیا این کار را انسان کرده یا خدای عزوجل؟

و باز باید پرسید: چه کسی قلب و زبان و چشم و گوش و دست و پا و سایر اعضای بدن

انسان را آفریده است؟

آیا این کار را انسان کرده یا خدای متعال؟

همه چیزهایی که انسان گرد و پیش خود می‌بیند، آفریننده این همه چیزها آیا انسان خود است یا الله متعال؟

چه کسی این چیزها را به این خوبی ساخته و پرداخته و آن را مفید و نافع قرار داده و در دسترس انسان گذاشته تا آن‌ها را برای بهره‌مندی خویش بکار برد؟

آیا این کارها را انسان کرده یا خدای سبحان؟

به ناچار در پاسخ به همه این پرسش‌ها باید و شاید که بگویید:

همه این اشیاء از آن خدای یگانه است و او است که این همه اشیاء را آفریده و چنین صورت‌های خوب به آن‌ها داده و بالآخره مالک این همه اشیاء خداوند است و او است که این همه نعمتها را به انسان ارزانی داشته است.

اگر حقیقت امر چنین باشد و بدون تردید امر واقعی غیر از این نیست. پس چه کسی ظالم‌تر و گمراه‌تر و متجاوزتر و متعدی‌تر از آن کسی است که عقل خدا داد را در راه خلاف رضای خدای متعال بکار برد؟

و قلب خدا داد را مملو از چنان افکاری سازد که موجب خشم و سخط خدا گردد؟ و زبان و چشم و دست و پایش را که خدا به وی ارزانی فرموده آن‌ها را به کارهایی وادار می‌کند که منافی احکام و اوامر خداوند و منافی رضای او است؟

آری! خدمتگزاری که نان آقايش را بخورد و حق خدمتگزاری را رعایت نکند، باغی و طاغی خواهید دانست و همچنین کارمند دولتی که برخلاف دستور دولت عمل کند و از اختیاری که دارد سوء استفاده نماید، را محکوم به خیانت خواهید دانست و شخصی که حق دوستی و محبت رفیق و دوستش را رعایت نکند، به حق ناشناسی محکوم خواهید کرد...

با همه این احوال باید توجه داشت که حقیقت کفران انسان و طغیان و حق‌ناشناسی وی در برابر احسان دیگری را چه نسبت با کفران احسان در مقابل پروردگار؛ زیرا باید پرسید:

آن رزق را که شخصی به دیگری می‌رساند از کجا آمده است جز این نیست که آن همه از خدا است. اختیاری که دولت کارمندان خود را ودیعت می‌کند از کجا است؟

این خدا است که به او قوت فرمانروایی ارزانی فرموده، پس انسان چه حقی دارد که بر دیگری منت بگذارد؟

و چه قدرتی دارد که به دیگری احسان بکند؟
همه و همه قدرت احسان و توانایی نیکوکاری جز این نیست که خدا به انسان اعطا فرموده.

بزرگ‌ترین حقی که در این دنیا بر عهده‌ی انسان قرار می‌گیرد، حق پدر و مادر است. لیکن باید پرسید: چه کسی این مهر و محبت اولاد را در دل پدر و مادر جای داده است؟
و چه کسی این حس ترحم را به مادر داده که بار حمل کودک را با آن همه زحمت تحمل کند و با آن همه مشقت آن را بر زمین بگذارد؟

چه کسی در سینه‌ی مادر شیر برای کودک ارزانی فرموده است و چه کسی در دل پدر انداخته که آنچه را با عرق جبین بدست می‌آورد به طیب خاطر و با کمال اطمینان در راه یک "پارچه گوشت ناچیزی" خرج کند؟
و تا سرحد فداکاری وقت و جان و مالش را در طریق تعلیم و تربیت او صرف کند و آسایش و آرامش را از دست بدهد؟

شما را به خدا سوگند می‌دهم به من بگویید:
آیا فضیحت‌تر و رسواتر از کفر کسی که به خدا ایمان نداشته باشد و به خداوندی و ربوبیت او اعتراف نکرده باشد و از اطاعت و امتثال امر او سرباز زند، کفری وجود دارد؟
و آیا سرکشی و طغیانی زشت و زننده‌تر از این و غدر و مکرری شرم‌آورتر از این و نیز عناد و لجاجتی شدیدتر از این وجود دارد؟

در آنجائیکه خدای متعال مالک کشوری است عظیم که مبداء و منتهای آن نا پیدا است، گو اینکه انسان تا جاییکه می‌تواند کوشش کند و دوربین‌های بسیار بزرگی را برای شناختن مملکت بی‌انتهای او بکار اندازد!

زمین و آفتاب و مریخ و سایر کرات بی‌شماری که آنقدر بزرگ به نظر می‌آیند، همه از آن او و همه در کشور بی‌انتهای او کوچک و حقیرند، گویی همانند طفلان بر اشاراتش همه

وقت در گردش اند و خزینه‌های آسمان‌ها و زمین بدون شریک و منازع مال او هستند، و او آن خدای بخشنده‌ی بی‌نیاز و کریمی است که همه موجودات به او محتاج اند ولی او به احدی محتاج نیست. در اینصورت اگر این مخلوق ناچیز ضعیف کافر شود، چه زبانی خواهد توانست به او برساند؟

بلی اگر ایمان بیاورد به سود اوست و اگر کافر شود به زیان خود اوست. از نتایج حتمی کفر و طغیان اینست که زیان و عصیان برای انسان نوشته می‌شود، آنگاه دیگر به هیچ‌وجه در راه علم مستقیم و دانش صحیح وارد نخواهد شد؛ زیرا علمی که وسیله‌ی شناختن آفریننده‌ی خود نباشد، چگونه ممکن است وسیله شود تا اینکه انسان چیزی دیگر را به طور صحیح بشناسد؟

نکته‌ی دیگر اینکه عقل کافر ناگزیر است که در هر شأنی از شئون حیات در راه کج بکار افتد؛ زیرا عقلی که به شناختن آفریننده‌اش راه نداشته باشد چگونه می‌تواند به شناسایی چیز دیگر راه درستی پیدا کند؟

بدین طریق شخص کافر ناچار است با سرگردانی به سر برد و در هر امری از امورش به نومییدی پس از نومییدی مبتلا گردد و در نتیجه آن اخلاق و تمدن و معاشرت و معیشت و حکومت و سیاستش با فساد و تباهی مقرون شود، آنگاه چنین کسی مفسدی خواهد بود که در روی زمین خون ریزد و با حقوق مردم بازی کند و انواع و اقسام ستمگری و سنگدلی را به مردم بپچشاند و از این طریق با افکار فاسد و اعمال ناروای خودش صفحه‌ی حیات را تیره و تار سازد.

وضع دنیای کافر چنین خواهد بود. اما در آخرت هر چیزی؛ چه کوچک و چه بزرگ، در برابر او خواهد ایستاد و علیه او شهادت خواهد داد.

آری در محکمه‌ی عدالت خدای متعال آن همه چیزها که وسیله‌ی ستمگری شخص کافر بودند، نالش خواهد کرد. عقل و قلب و چشم و گوش و دست و پای شخص کافر حتی هر موئی از بدنش بر خلاف او شکایت خواهند کرد و عرض حال خواهند داد و خواهند گفت:

بار خدایا! این ظالم در زندگی دنیا بر تو خروج کرد و از نام تو روی برگردانید و ما را هم با اجبار و اکراه در طریق معصیت تو بکار انداخت!

بلی، در محکمه‌ی عادلانه‌ی آنکه در آنجا نه خریدی است و نه فروشی، نه شفاعتی و نه دوستی و رفاقتی حتی آن زمین که روی آن گام نهاده و یا سکونت نموده و در آن معصیت خدای متعال را مرتکب شده، به دشمنی او برخواید خاست و همچنین مالهایی را که از راه حرام کسب شده و در راه حرام خرچ کرده و اشیایی را که به طریق غضب و عدوان تصرف کرده و ابزار و ادوات و نیروهایی را که در ضمن این ظلم و عدوان با اجبار بکار برده، همه و همه به دشمنی او برخاسته و از او در محکمه‌ی عدل الهی شکایت خواهند کرد و خدای متعال که حاکمی عادلتر و بهتر از او نیست به همه این شکایت‌ها رسیدگی خواهد کرد و در برابر این ستمگری‌هایی که کافر مرتکب شده قضاوت خواهد فرمود و سزای ستمگری و عصیان و گناهکاری وی را خواهد داد و شکنجه، عذاب، سرشکستگی و خواری را به ستمگر خواهد چشانید.

فوائد اسلام:

این بود ضررهای کفر و عواقب زشت آن، اکنون یک نظر ببینید راه اسلام را اختیار کردن چه فوائد دارد.

از بیان سابق دانستید که در هر گوشه‌ای از این جهان آیات و علامت‌هایی پخش شده که همه دلیل بر الوهیت و ربوبیت خداوند است، مثلاً این کارخانه‌ی عظیم و این دستگاه پر دامنه جهان هستی را ملاحظه می‌کنیم که تابع نظم همه جانبه و مطیع قانون ثابتی که جاری و ساری می‌باشد، به زبان حال گواهی می‌دهد بر اینکه: آفریننده و اداره کننده‌ی امور آن، فرمانروایی است جلیل، دارای سلطه و نیروی عظیم به طوریکه هیچ چیز در آسمان و زمین خارج از حیطه‌ی نفوذ او نیست. و نیز دانستید که انسان نیز بر حسب فطرتی که دارد، مانند همه‌ی موجودات جهان باید مطیع او باشد چنانچه شب و روز بدون اینکه خود احساس کند او مطیع امر و دستور و تابع قانون او است؛ زیرا اگر انسان با قانون طبیعت مخالفت کند، محال است که زنده بماند ولی خدای انسان را ملکه‌ی علم و نیروی فکر و فهم و قوه‌ی تمیز در

میان بدی و نیکی عطا فرموده است، و این آزادی در اصل یک گونه امتحان انسان است، امتحان برای علم او، امتحان برای دانش او و امتحان برای قوهی تمیز او. این آزادی امتحان است برای اینکه آیا انسان با داشتن ملکه‌ی علم و قوهی تمیز و تشخیص آیا همواره مراقب اعمال و گفتار خویش می‌باشد، و این آزادی را چگونه و در چه راهی مصرف می‌کند. انسان مجبور نیست که در این جهان برنامه‌ی معینی را اجرا کند؛ زیرا اگر مجبور باشد هدف و منظور امتحان باطل خواهد شد.

این معنی از هر جهت روشن است و فهم آن اشکالی ندارد؛ زیرا اگر در ورقه امتحانی که جلوی شما می‌گذارند سوالی نوشته شده باشد و شما مجبور شوید که یک جواب معین را بنویسید، چه فائده‌ای از این امتحان بدست خواهد آمد؟

حقیقت این است که کفایت و شایستگی شما به طور صحیح معلوم و آشکار نخواهد شد مگر اینکه در جوابی که می‌خواهید بدهید، کاملاً مختار و آزاد باشید. در آن صورت اگر جواب شما درست نباشد در امتحان کامیاب و پیروز نخواهید شد و در نتیجه آن راه ترقی بر شما به وجه عدم قابلیت شما بسته خواهد شد. ولی اگر جواب شما درست بود موفق و کامیاب خواهید گردید و راه ترقی آینده برای شما گشوده خواهد شد.

به همین طریق خدای متعال انسان را برای امتحانی که در پیش دارد آزادی داده و او را مختار آفریده تا در طریق حیات، هر راهی را که می‌خواهد انتخاب کند.

مردی را در نظر بگیرید که نه فطرت خودش را می‌شناسد و نه فطرت این جهان را و در شناختن آفریننده‌ی خود و نیز در فهمیدن صفات او اشتباه می‌کند و از آزادی اراده‌ای که به او داده شده است استفاده‌ی صحیح نکرده راه معصیت و سرکشی را انتخاب می‌کند، بدیهی است چنین کسی موفق نشده و در امتحان علم و عقل و قوهی تمیز بین خوبی و بدی و احساس وظیفه‌شناسی از کامیابی محروم می‌ماند. چنین کسی به زبان خودش شهادت داده و ثابت کرد که از هر جهت مردی است از «اسفل السافلین»؛ یعنی عقب مانده‌تر و نازلتر از هر کس و هر چیز!

ناگفته پیداست پایان کار چنین شخصی همان طوری خواهد شد که شما قبلاً دانستید.

در برابر این چنین شخصی، شخص دیگری را در نظر بگیرید که از هر جهت موفق و کامیاب گردیده و البته او کسی است که نیروی فکرش را به کار برده و از علم و عقلی که خداوند به او داده، درست استفاده نموده است. به این معنی که آفریننده‌اش را شناخته و بدون هیچ گونه اکراه و اجباری به او ایمان آورده است. و نیز در تشخیص بین بدی و نیکی و تمیز بین خیر و شر اشتباه نکرده و با داشتن استقلال رأی نیکی را انتخاب نموده است. در صورتیکه اگر میخواست شر و بدی و زشتی را انتخاب کند مانعی در راه او وجود نداشت. این چنین شخص به فطرت خودش مطلب را دریافته و خدایش را شناخته و با اختیاری که در انتخاب بین اطاعت و معصیت خدا داشته، طاعت را انتخاب کرده است.

باید پرسید: چه عاملی در کار بوده که این مرد را در امتحان کامیاب ساخته؟ و چه انگیزه و موجهی او را به هدف و منظورش رسانیده است؟

در پاسخ باید گفت که این مرد عقلش را به خوبی بکار برده و از چشم و گوش و مغزش استفاده کرده و از ته دل تصمیم گرفته که جز گفتار صحیح و رفتار درست از هیچ چیز پیروی نکند و از این گذشته به دلیل پیروی از گفتار صحیح و رفتار درست، دلیل و برهان اقامه کرده و ثابت نموده که حق را شناخته و دیده و دانسته تسلیم به حق گردیده و عملاً از آن پیروی کرده است.

روشن و آشکار است که اگر مردی با داشتن چنین صفاتی عالی در دنیا و آخرت موفق شود، تعجب آور نخواهد بود.

این چنین کسی در می‌دان علم و عمل جز راه مستقیم و درست، راهی را انتخاب نخواهد کرد؛ زیرا کسی که خدا و صفات او را شناخته در اصل مبدأ و منتهای علم و هم معرفت را حاصل کرده است. و باز مسلم است که چنین کسی امکان ندارد که در سراسر دوران حیات در راه‌های پیچیده و گمراهی سیر کند.

زیرا اولین گامی را که برداشته با علم و بصیرت بوده و هدفی را که در نظر گرفته و خواسته است آن را هم به یقین شناخته، و مسیر راه هیچ‌گاه بر او پوشیده نخواهد ماند. این چنین کسی اکنون بملکوت آسمان‌ها و زمین، یعنی به اسرار و رموز کائنات که در درون

آسمان‌ها و در داخل زمین نهفته است نگاه خواهد کرد، و از طریق فلسفی به رازهای جهان هستی آشنا خواهد شد او مانند فلسفی کافر در تاریکی‌های شک و تردید گمراه نخواهد شد بلکه علوم تجربی (SCIENCE) را برای شناختن قوانین طبیعت بکار خواهد برد، و خزینه‌های جهان هستی را استخراج خواهد کرد و نیروهایی را که خدای متعال در این دنیا و در نفوس بشر بودیعت گذاشته، کشف خواهد کرد و بهترین وسائل و راه‌های استفاده از آنچه در زمین و آسمان‌ها وجود دارد، را اختراع خواهد کرد و نیروی فکری و عملی خودش را بکار خواهد انداخت. و از آنجائیکه این چنین مردی از نعمت تقوا بر خوردار است و می‌ترسد که روز قیامت در برابر خدا خواهد ایستاد، این دو عامل تقوی و ترس به او اجازه نمی‌دهند که در راه سوء استعمال این علوم گامی بر دارد و هیچ‌گاه دچار وسوسه‌ی نفسانی نخواهد شد و در هیچ مرحله‌ای از مراحل سیر و حرکتی که دارد، فریب نفس را نخواهد خورد و تصور نخواهد کرد که او صاحب و مالک این چیزهاست، و چنین اندیشه‌ای بذهن او راه پیدا نخواهد کرد که چون بر طبیعت چیره شده و پیروزی یافته او می‌تواند این علوم را در راه نفع شخصی استخدام کند، و چنین مردی هیچ‌گاه جایز نخواهد شمرد که به وسیله‌ی این علوم کشورهایی را تسخیر کند و بلادی را ویران کند و یا اینکه به وسیله‌ی نابود ساختن منابع کشاورزی و نابودی بشر و خونریزی، در قلوب بشر ترس و وحشت ایجاد کند. بدون تردید ارتکاب این چنین مفاسد و تبهکاری‌هایی فقط کار عالم (SCIENTIST) کافر است و بس!

بالعکس: عالم مسلمان، به هر اندازه بر علوم تجربی پیروز شود و در این زمینه مهارت پیدا کند و به رازهای آسمان‌ها و زمین بیشتر آشنا شود، به همان نسبت بر ایمان او بخدا خواهد افزود.

و یقین او نسبت به یگانگی خدا و سپاسگزاری او در برابر نعمتهای او فزونی خواهد گرفت، و اعتقاد او راسخ‌تر خواهد شد به اینکه خدای متعال این همه وسائل و اسباب جهان هستی را در اختیار او نگذاشته مگر اینکه آن‌را در راه حکمت به بندگان او مصرف کند و بکوشد تا از این راه بخود و به همه مردم خیر برساند.

این است معنی شکر و سپاسگزاری حقیقی در برابر نعمت‌هایی که خدا به انسان ارزانی فرموده است.

همچنین مرد مسلمان در تحقیق و اجتهادش در زمینه‌ی تاریخ و اقتصاد و سیاست و قانون و امثال آن در سایر علوم و فنون از کافر عقب نمی‌ماند ولی نکته‌ای مهم این است که بین نظر مسلمان و نظر کافر در این باره تفاوت زیادی وجود دارد؛ زیرا مسلمان هر یک از این علوم را با نظری صائب و برای هدفی صالح و مطلوب تحصیل می‌کند و تحقیقات او به نتیجه‌ی درست و سالمی می‌رسد ... به این معنی که در تاریخ مثلاً از تجربیات گذشتگان پند می‌آموزد و علل و اسباب حقیقی ترقی و انحطاط را با نظری دقیق می‌نگرد و برای کسب اطلاع بر آنچه برای ملت‌های گذشته در تمدن و فرهنگشان مفید و مؤثر بوده می‌کوشد و از اوضاع و احوال رجال لایق و شایسته و افراد صالح دوره‌های گذشته و همچنین از گفتار و رفتار آنان استفاده می‌کند، و از آنچه باعث زوال و فناى ملت‌ها در گذشته گردیده و از اسباب و علل نامطلوب و زیان‌آوری که ریشه‌ی آن‌ها را قطع کرده، اجتناب می‌کند.

مرد مسلمان در علم اقتصاد، برای کسب ثروت و مصرف آن راه‌هایی را انتخاب نمی‌کند که سود آن برای دسته‌ی معینی تضمین شود بلکه راهی را انتخاب می‌کند که سود آن شامل همه مردم باشد.

مرد مسلمان در سیاست نیز تمام همتش صرف آن می‌شود که مبادی امن و صلح و سلم و عدل و خیر و نیکوکاری و جوانمردی، بر جهان حکومت کند، نه اینکه عده‌ای معینی بر گردن مردم سوار شوند یا مردم را خوار و ذلیل سازند، یا اینکه فردی از افراد یا جماعتی از جماعتها سایر مردم را بنده و برده‌ی خویش قرار دهند، بلکه مسلمان می‌کوشد تا همه معتقد شوند که قدرت و سلطه و حکومت و آقائی و دستگاه فرمانروائی ودیعه و امانتی است خدایی که باید در راه سعادت‌مند ساختن و بهبود زندگانی و رستگاری همه‌ی بندگان خدا بکار برده شود. در قلمرو قانون نیز وجهه‌نظر مسلمان این است که برای همه افراد بشر مقرراتی را در نظر بگیرد که حقوق و تکالیف شان در نهایت عدل و امانت رعایت شود و بر هیچ فردی از افراد به هیچ وجه ظلم و ستمی روی ندهد.

راستی و امانت و عفاف و پاکدامنی و ترس از خدا و پیروی از حق و حقیقت، همه و همه اجزائی هستند که مزاج و ترکیب اخلاق مسلمان از آن بوجود می‌آید. هیچ لحظه‌ای بر مسلمان نمی‌گذرد مگر اینکه می‌داند که خدای متعال پرورش دهنده‌ی این جهان هستی است و مالک آنچه در آن است اوست و بس. و نیز می‌داند هر چه دارد و هر چه مردم دیگر دارند همه از خدا است، و او مالک هیچ چیزی نیست.

حتی جانی که دارد و بدنی که دارد مال او نیست، و همچنین می‌داند که آنچه دارد امانتی است از خدا و حق ندارد که در هیچ چیز تصرف و مداخله‌ای کند مگر در موردیکه رضای خدا در آن رعایت شده باشد، و بالا آخره مسلمان می‌داند که الله متعال در روزی که در وجود آن شک و تردیدی نیست، این همه امانت‌ها را از او باز خواهد گرفت و با دقت تمام بحساب او رسیدگی خواهد کرد.

حالا بخود آئید و در باره‌ی اخلاق چنین مردی فکر کنید.

مردی این چنین کسی است که قلبش را از پندارها و گمانهای باطل تطهیر کرده، و ذهنش را از توجه به بدی و زشت کاری باز داشته و چشمانش را از بدنظری حفاظت داشته و گوش‌هایش را از شنیدن زشت و عصیان منع کرده، این چنین مردی کسی است که زبانش را از سخنی که مخالف حق باشد جلوگیری کرده، او ترجیح می‌دهد که از گرسنگی بمیرد ولی شکمش را از حرام پر نکند، و دستش را به ظلم و تعدی برای سلب حق دیگری دراز نکند، و گامی را در طریق بدی بر ندارد، و سرش را در برابر باطل کج نکند، و لو اینکه او را دار بزنند و بدنش را قطعه قطعه کنند! او هیچ آرزوئی از آرزوهایش و هیچ احتیاجی از احتیاجاتش را از راه نامشروع و از طریق ظلم و تعدی تأمین نخواهد کرد. او مجسمه‌ی نیکی و شرافت خواهد بود، و عزیزترین اشیاء نزد او و در نظر او حق و صدق و امانت خواهد بود، و در راه انجام این منظور و مطلوب او از هر گونه فائده‌ی خودش و از هر خواهش دلش حتی از بذل نفس و جاننش مضایقه نخواهد کرد، و مبعوض‌ترین اشیاء در نظر او ظلم و دروغ و خیانت خواهد بود، و بالا آخره هیچ گاه به پیروزی باطل و ظلم راضی نخواهد شد و از ترس

هیچ ضرر و زیان و به امید هیچ سود و منفعتی، راه خدا را از دست نخواهد داد و به هیچ صورت بر حمایت ظلم و ناراستی آماده نخواهد شد.

باری، چنین مردی به رستگاری دنیا نیز خواهد رسید.

آری، در سراسر جهان مردی عزیزتر و شریف‌تر و فاضل‌تر و برتر و والاتر از او نخواهد بود، بدلیل اینکه این چنین کسی سرش جز در برابر خدا پیش هیچکس کج نخواهد شد، و دستش جز بسوی خدا بطرف هیچ مردی دراز نخواهد شد. در اینصورت هیچ عاملی از عوامل ذلت و خواری بر او چیره نخواهد شد و نیز در سراسر جهان، مردی نیرومندتر و مصمم‌تر و جری‌تر از او وجود نخواهد داشت؛ زیرا این مرد جز از خدا از کسی نمی‌ترسد و از کسی جز خدا امید و آرزویی ندارد، در اینصورت چه قدرتی می‌تواند او را از راه حق منحرف کند؟

و چه ثروتی می‌تواند کالای ایمان او را بخرد؟

و نیز باید دانست که در سراسر جهان مردی غنی‌تر و ثروتمندتر از او یافت نخواهد شد؛ زیرا سگ دنیا نیست که بر این حطام فانی حریص باشد و همچنین تابع شهوات نفسانی خودش نیست، بلکه به آنچه از راه مشروع بدست می‌آورد قانع است و بر ثروت حرام چشم نمی‌دوزد اگرچه خروارها درهم و دینار حرام بر او عرضه شود، باکمال تحقیر و استخفاف آن را رد خواهد کرد و نخواهد پذیرفت...

این است سرمایه و ثروت قناعت و اطمینان، و امکان ندارد در سراسر دنیا ثروتی ارزنده‌تر و گرانمایه‌تر از آن بدست آورد!

و باز در سراسر دنیا کسی محبوب‌تر از او در قلوب مردم و عزیزتر از او در نظر مردم، پیدا نخواهد شد؛ زیرا این چنین مردی حقوق کامل همه‌ی افراد را بدون کم و کاست ادا می‌کند و نسبت به همه نیکی روا می‌دارد و با هیچکس بدرفتاری نمی‌کند، بلکه برای سعادت همه می‌کوشد و از آن‌ها جزائی و پاداشی برای خود نمی‌خواهد ... اینها همه عوامل و موجباتی هستند که قلوب مردم را جذب می‌کند، و همه را وادار می‌کند تا چنین کسی را دوست بدارند و احترامش کنند و تجلیلش نمایند.

و بالاخره باید گفت: در سراسر جهان مردی که بیشتر از چنین کسی وثوق و اعتماد مردم را بخود جلب کند، پیدا نخواهد شد؛ زیرا چنین کسی در امانتهای مردم خیانت نمی‌کند و همیشه با راستی و نیکوکاری معامله می‌کند و هر عهد و پیمانی را که ببندد به آن وفادار می‌ماند و در هیچ شأنی از شوونش، هیچ چیز را جایگزین راستی و امانت قرار نمی‌دهد زیرا یقین دارد که حتی در اوضاع و احوالی که هیچکس او را نمی‌تواند ببیند، خدا مراقب او است، دیگر مپرس از میزان و مقدار محبت مردم و اعتمادی که به او نشان می‌دهند و از مراجعاتی که در هر امری به او می‌نمایند.

وقتی این معانی را در باره‌ی سیره و روش و اخلاق مسلمان دانستید یقین خواهید کرد که محال است مسلمان در دنیا موهون و خوار و زبون گردد، یا در امری از امور مغلوب شود، بلکه بیشتر در زندگی محبوب و سربلند خواهد زیست؛ زیرا ممکن نیست، با داشتن چنین صفاتی که اسلام به او مکرمت کرده، هیچ قدرتی از قدرت‌های جهان او را مغلوب کند.

این است امتیازات مرد مسلمان در زندگی این دنیا، اما در آخرت، رضوان و خرسندی خدا سراسر وجودش را فرا خواهد گرفت و او را، در باغهایی جای خواهد داد که نهرهای آب از تحت آن جاری باشد، و به پاس اینکه حق امانت را ادا کرده و در امتحانی که در دنیا داده کامیاب بوده، آنچه بخواهد برای او آماده خواهد بود. این است رستگاری روشن و آشکار و ابدی که بنده‌ی مسلمان در دنیا و آخرت مسلسل بدست می‌آورد و به هیچ جا سلسله اش قطع نمی‌گردد.

این است اسلام و دینی که فطرت انسان است. ضمناً باید دانست که دین اسلام مخصوص امت و ملتی معین نیست که دیگران در آن سهم و بهره‌ای نداشته باشند و همچنین این دین مخصوص به کشوری هم نیست بلکه در هر زمان، و میان هر ملتی و کشوری هر آنکس که خدا را شناخته و حق را پسندیده، دین ایشان همین دین بوده ایشان همه مسلم بودند خواه در زبان ایشان آن دین را اسلام نامیده باشند یا آن را نامی دیگر داده باشند.

فصل دوم:

ایمان و اطاعت

احتیاج انسان به علم و یقین برای طاعت، معنی ایمان، وسیله‌ی تحصیل علم و یقین، ایمان به غیب.

احتیاج انسان به علم و یقین برای طاعت:

در فصل اول دانستید که اسلام عبارتست از طاعت خدای متعال و آماده بودن برای اجرای احکام و اوامر او. اینکه به توضیح این مطلب می‌پردازیم که:

انسان نمی‌تواند خدا را اطاعت کند و پیرو قانون او باشد و در راه او سیر کند، مگر اینکه یک رشته مطالبی را بداند و علم او در زمینه‌ی این مطالب به حد یقین برسد.

اولین چیزی که در این باره برای انسان واجب است این است که از ته دل بوجود خدای متعال یقین داشته باشد؛ زیرا اگر بوجود خدا یقین نداشته باشد، چگونه از او اطاعت خواهد کرد و چگونه پیرو قانون او خواهد شد؟

و همچنین واجب است که صفات خدای متعال را نیز بداند؛ زیرا اگر انسان نداند که خدای واحد و لا شریکی وجود دارد، چگونه می‌تواند از خم کردن سر در برابر غیر خدا، و از دراز کردن دست بسوی غیر خدا خودداری کند؟

و نیز اگر نداند که خدا به هر چیزی دانا و بینا و شنوا است، چگونه می‌تواند از معصیت و خروج بر امر او جلوی نفس خویش را بگیرد؟

از آنچه گفته شد، روشن و آشکار است که: انسان مادامیکه صفات خدای متعال را نشناسد و علم صحیح و کاملی در این باره بدست نیاورد، ممکن نیست بتواند در افکار و اعمال و اخلاق خودش، صفاتی را که لازمه‌ی سیر و سلوک در راه مستقیم خدا است، بوجود آورد، و به این علم هم محض بمقدار دانستن نمی‌توان اکتفا کرد بلکه این علم باید سراسر قلبش را احاطه کند تا اینکه قلبش از گمانهای خطا و حیاتش از عمل بدانچه مخالف علم او است مصئون و مامون بماند.

سپس بر انسان واجب است که بداند، برای بسر بردن حیات در این دنیا مطابق رضای خدای متعال راه صحیح چیست؟

و خدای متعال چه چیزی را دوست می‌دارد تا همان را انتخاب و اختیار کند و چه چیز را دشمن می‌دارد تا از آن دوری کند برای انجام این منظور، انسان ناچار است به قانون خدا آشنا شود و یقین کند که این قانون از طرف خدای متعال نازل شده، و نیز باید یقین داشته باشد که اگر قانون خدا را بطور کامل پیروی نکند، منظور خدا را انجام نداده است. از این گذشته اگر اصولاً قانون خدا را نشناخته باشد چگونه می‌تواند در دوران حیات از آن تبعیت کند؟

و بالاخره اگر علم او به این قانون به درجه‌ی یقین نرسیده باشد یا اینکه اگر حیثاً نزد خودش تصور کند که امکان دارد در دنیا قانون دیگری از لحاظ درستی و سداد و استحکام نظیر این قانون وجود داشته باشد، چگونه ممکن است قانون الهی را با مواظبت و دقت پیروی کند و دستورات آن را انجام دهد؟

باز وظیفه‌ی انسان حکم می‌کند که پایان کار را در نظر بگیرد و بداند که اگر معصیت خدا را بر طاعت او ترجیح دهد و در راه مستقیم او سیر نکند چه نتیجه‌ای بدست خواهد آورد؟ بالعکس اگر مطابق قانون خدایی رفتار کرده چه انعامی در فرجام کار بدست خواهد آمد؟

و برای این منظور ناگزیر است به زندگانی آخرت و به ایستادن در برابر پروردگار در روز قیامت و به سزا و جزای اعمال که اگر خیر باشد خیر و اگر شر باشد شر یقین داشته باشد.

ولی کسی که به زندگانی آخرت یا به عالم بعد حیات دنیوی علم نداشته باشد طاعت و معصیت در نظر او یکسان است و فرقی بین این دو معنی نخواهد داشت، و چنین کسی که روی هم‌رفته بین نتایج مختلف این دو موضوع فرقی قائل نباشد چنین می‌انگارد که سر نوشت کسی که مطیع خدا باشد با سر نوشت کسی که معصیت خدا را مرتکب می‌شود بعد از مرگ یکسان خواهد بود، چه هر دو خاک خواهند شد. از چنین کسی مادامی که از ضرر و زیان

ارتکاب گناه در این دنیا ترسی ندارد و نمی‌تواند خودش را بر طاعت خدا و تحمل زحمات و مقتضیات آن صابر و پایدار نگاه دارد، چگونه می‌توان انتظار داشت که از ارتکاب گناهی که از آن اندیشه‌ی نقصان ندارد، خودداری کند؟

بدیهی است هیچ انسانی با داشتن چنین عقیده‌ای هیچ‌گاه نخواهد توانست تابع قانون خدا باشد و همچنین کسی که به زندگانی آخرت و ایستادن در برابر خدا در روز قیامت علم داشته باشد ولی علم او بدرجه‌ی یقین نرسیده باشد، ممکن نیست بر طاعت خدا استوار بماند و تابع قانون او باشد، بدیهی است انسان نمی‌تواند با شک و تردید در هیچ مسئله‌ای پایدار باشد البته اگر در یک امر معین و معلومی برای خودش نفعی در نظر داشته باشد امکان آن است که به آن مواظبت کند و همچنین در امری دیگر اگر ضرر و زیان را پیش‌بینی کند، امکان آن است که از آن امر پرهیز نماید.

بهر صورت واضح است برای هر راهی که پیش می‌گیرید ناگزیر نتیجه‌ی آن را پیش‌بینی کنید و بدانید پایان کار بکجا خواهد انجامید و باید معرفت شما بدرجه‌ی اعتماد و یقین برسد.

معنی ایمان:

توضیحاتی را که در باره‌ی علم و معرفت و یقین در سطور بالا دادیم عبارتست از (ایمان) و معنی کلمه‌ی ایمان دانستن و پذیرفتن است، لذا در مورد این قاعده می‌گوییم:

هر کس به یگانگی خدا پی برده باشد و صفات حقیقی و قانون خدا و سزا و جزائی را که برای اعمال مردم در روز قیامت مقرر داشته دانسته باشد، و سپس به همه‌ی این معانی از ته دل یقین داشته باشد، اولاً (مومن است) و از نتایج ایمان این است که انسان مسلمان باشد، یعنی مطیع خدا و پیرو قانون او.

ازین معنای ایمان شاید خودتان دانسته باشید که ممکن نیست کسی مسلمان باشد مگر اینکه مؤمن باشد، در این صورت، رابطه‌ی ایمان با اسلام مانند رابطه‌ی تخم یا هسته با درخت است؛ زیرا ممکن نیست درختی بروید مگر آنکه قبلاً تخم یا هسته‌ای کاشته شده باشد، گویا اینکه ممکن است تخم یا هسته‌ای در زمین افشانده شده باشد ولی به وجه

غیرمساعداً بودن زمین، درختی نروید یا اینکه درختی بروید، ولی به وجه فساد در آب و هوا، ناقص بروید. به همین گونه آنکس که ایمان در قلب او ریشه ندوانیده باشد ممکن نیست مسلمان باشد.

البته ممکن است مسلمانی را ببینیم که ایمان در قلبش باشد ولی بواسطه‌ی عدم استقلال در تصمیم یا نقص در تعلیم و تربیت، یا بر اثر تاثیر محیطی که در آن پرورش یافته، اسلامش کامل نباشد.

وقتی که این معنی را دانستید، باید بدانید که انسان به اعتبار این دو اصل (ایمان و اسلام) به چهار درجه تقسیم می شود بدین قرار:

۱- کسانی هستند که به خدا ایمان دارند به نحوی که ایمانشان آن‌ها را نسبت بخدا مطیع بار آورده و از هر جهت کاملاً تابع احکام خدا هستند و از آنچه خدا نهی کرده می ترسند، همان طور که شخص از دست زدن به آتش می ترسد. این دسته از اشخاص کسانی هستند که در اطاعت به احکام خدا و جلب رضای او بر یکدیگر پیشی میگیرند همان طور که در کسب اموال مسابقه میگذارند. اینها کسانی هستند که براستی مسلمانند.

۲- کسانی هستند که بخدا ایمان دارند ولی ایمان شان طوری نیست که از هر جهت مطیع باشند و احکام خدا را کاملاً پیروی کنند این چنین کسانی با اینکه ایمان شان بدرجه‌ی کمال نرسیده ولی به هر حال مسلمانند و بمقدار معصیتی که مرتکب شده‌اند مانند مجرمین مجازات خواهند شد. ولی به منزله‌ی سرکشان و تمردکنندگان شناخته نمی‌شوند؛ زیرا حکومت و فرمانروائی خدا را قبول دارند و در برابر قانون خدا خاضعند.

۳- کسانی که بخدا ایمان ندارند لیکن بحسب ظاهر ملاحظه می کنید که اعمالشان شبیه اعمال مسلمانان است، این اشخاص در حقیقت مردمی هستند باغی و سرکش و اعمالشان را که ملاحظه می کنید بظاهر درست است ولی چون نه به منظور طاعت فدا کاری خوبی را انجام می دهند، و نه برای تبعیت از قانون خدا. بدیهی است چنین

اعمالی اعتبار و ارزش ندارد بلکه وضع اینان مانند وضع کسی است که در کشوری که زندگی کند فرمانروای آن را برسمیت نمی‌شناسد و در برابر قانونش خاضع نیست، از این چنین شخصی اگر احیاناً پاره ای اعمال همچنان صادر شود که مخالف قانون فرمانروای آن کشور نباشد، نمی‌توان او را نسبت به آن فرمان‌روا وفادار و مطیع قانون کشورش دانست بلکه چنین کسی عاصی و باغی است و بر قانون کشور خروج کرده است.

۴- کسانی که بخدا ایمان ندارند و کارهای زشتی مرتکب می‌شوند که مخالف احکام و قانون خدا است، اینان بدترین مردمند و در عین حال باغی و خرابکار. با در نظر داشت این تقسیم، بدیهی است که ایمان همان معنائی است که رستگاری و سعادت انسان در دنیا و آخرت منحصر به آن است، و اسلام چه کامل و چه ناقص، جز از بذر ایمان بوجود نخواهد آمد، و هر جا ایمان نباشد، کفر خواهد بود و کفر ضد اسلام است، یعنی خروج بر امر خدای متعال باختلاف درجات.

وسيله‌ی حصول علم و يقين:

قبلاً دانستید که طاعت محصول ایمان و نتیجه قطعی آنست، حالا ممکن است پرسید: وسیله‌ی تحصیل علم صحیح و یقین کامل در باره‌ی صفات خدای متعال و قانونی که مورد خرسندی ذات باری تعالی باشد و نیز درباره‌ی زندگانی چیست؟

پیش از این، توضیح دادیم که آثار رحمت و نشانیهای صنع خدای متعال در هر گوشه از گوشه‌های جهان پراکنده و پخش شده است. و همه‌ی این آثار و نشانیها بزبان حال شهادت می‌دهند که جز خدای یگانه کسی در ایجاد این جهان عنایتی و دخالتی نداشته است و او تعالی است که این جهان را می‌گرداند و تمام کارهای آنرا اداره می‌کند، و همچنین هر کس در این آثار و نشانی‌ها نگاه کند خواهد دید که همه‌ی صفات خدای متعال باکمال خاصی در آن جلوه گر است.

باید پرسید: کدام یکی از صفات حکمت و علم و ابداع و ابتکار و عفو و کرم و رحمت و ربوبیت و قهر و غلبه (و امثال این صفات خدایی) است که دست خدا و بدایع صنع وی در آن جلوه‌گری نداشته باشد؟

بلی چنین است، لیکن عقل انسان و استعداد کلی وی در مشاهده این آثار و ضمناً تأمل در حقیقت آن گاهی اشتباه می‌کند و با اینکه همه‌ی این آثار پیش چشم او روشن و آشکار است و با اینکه همیشه به یگانگی خدای متعال در جمیع صفات وی گواهی می‌دهد، یکی می‌گوید: دو خدا در جهان وجود دارد و دیگری می‌گوید: سه خدا، و دیگری خدایان بی‌شماری قائل می‌شود، و دیگری الوهیت را میان خدایان متعددی تقسیم می‌کند و فی المثل می‌گوید: باران خدایی دارد و باد خدایی دارد و آتش خدایی دارد ... و بالاخره برای هر نیروئی از نیروهای این جهان خدای مخصوص قائل می‌شود و سپس بالاتر از همه‌ی این خدایان به خدای بزرگتری قائل می‌شود که به او پناه می‌برد و فرمان او اقتدا می‌کند! و همچنین عقل بشری در ادراک ذات خدای متعال و معرفت صفات او دچار خبط و خطا می‌شود و کورکورانه در راه‌هائی می‌رود که این مقام اقتضای بحث و تفصیل آن را ندارد.

همچنین مردمانی یافت می‌شوند که در باره‌ی حیات آخرت و جهان دیگر دچار پندارهای خطا و گمانهای بی‌اساس و فکرهای کاذبی می‌شوند، یکی می‌گوید: زندگانی منحصر به همین دنیا است و ما پس از مرگ برانگیخته نخواهیم شد! دیگری می‌گوید مرگ و زندگی انسان در همین عالم تکرار می‌شود و جزای اعمالش را فقط در همین دنیا می‌بیند و ...

لیکن قانونی را که انسان باید بر رعایت آن مواظبت کند و زندگانش را بطوری که خدای متعال می‌پسندد مطابق آن قرار دهد آن چنان قانونی است که وضع کردن آن به عقل خودش برای انسان انتهائی مشکل است.

باید دانست که عقل انسان به هر اندازه پخته و رسا و حائز بالا ترین درجه‌ی کفایت و استعداد علمی شده باشد، در این گونه از امور نمی‌تواند نظر کلی و جامعی ابراز کند مگر بعد از سالها تجربه و آزمایشهای مکرر و تأمل طولانی، بلکه حتی ممکن نیست بعد از طی همه‌ی

این مراحل بخود اعتماد کند و مدعی آن شود که حق را شناخته و احاطه‌ی علمی تام و کلی به شناختن حق پیدا کرده است.

بدون شک و تردید راه درست برای آزمایش و امتحان عقل و علم انسان همان است که بدون رهنمائی از طرف ما فوقش بحال خود گذاشته شود باز هر کسی که کوشش بیشتری کرده و شائستگی بهتری از خود بروز داده، حق و راستی را خودش بدست آورد رستگاری و کامیابی نصیب و بهره‌ی او شود و هر کسی که این را نتواند زیان و نومیدی نصیب او گردد. لیکن خدای عزّ و جلّ از نظر لطف و رحمتی که به بندگان دارد آن‌ها را به چنین امتحان سخت و آزمایش مشکلی مبتلا نکرده است.

خداوند متعال با کمال مهربانی از میان انسانان مردانی را برانگیخته که در باره‌ی صفات خودش علم صحیحی به آن‌ها آموخته و راه درستی را که انسان باید در زندگی این دنیا مطابق رضای خدا طی کند به آن‌ها نشان داده است، و همچنین علم صحیح راجع به حیات آخرت به آن‌ها داده و آن‌ها را مامور کرده که این علم و اطلاع را به همه‌ی مردم برسانند. این کسانی که چنین علم و اطلاعی به آن‌ها داده شده پیغمبران خدایند، و آن طریقی که به وسیله‌ی آن این علم را به آن‌ها بخشیده (وحی) است و آن کتابی که این علم در آن درج می‌شود کتاب خدا یا کلام خدا نامند. اکنون برای امتحان و آزمایش عقل و استعداد انسان دیگر محلی باقی نمی‌ماند مگر از حیث ایمان به پیغمبر یا انکار او، آنهم پس از مطالعه در تاریخ حیات سراسر هدایت و زندگانی پاک و پاکیزه‌ی وی و نیز بعد از غور و خوض در تعلیماتش، آنگاه اگر او استعداد شناختن حق و پیروی آن را داشته باشد با درستی و راستی و با کمال صدق و صفا، این مرحمت و لطف خدا را تصدیق خواهد کرد و به آنچه پیغمبر آورده ایمان خواهد آورد و در می‌دان آزمایش و امتحان کامیاب و رستگار خواهد شد. بالعکس، اگر او این لطف و رحمت پروردگار را تکذیب کرده و خود را به این رهبری و ارشاد بی‌نیاز دانسته جز این نیست که برای خودش ثابت خواهد کرد که او اهلیت و صلاحیت معرفت حق و صدق و شایستگی پذیرش این دو معنی را از خود سلب کرده است،

و این تکذیب موجبات نومیدیش را در این دو امتحان فراهم خواهد ساخت. او از دریافت علم صحیح بخدا و قانون خدا و زندگانی جهان دیگر محروم خواهد ماند.

ایمان به غیب:

شما وقتی که چیزی را ندانید در جستجوی کسی می‌شوید که آن را بداند و سپس به گفته‌ی او عمل می‌کنید و رأی و نظر او را می‌پذیرید و مثلاً وقتی که بیمار می‌شوید شخصاً خودتان را معالجه نمی‌کنید، بلکه به طبیبی مراجعه می‌کنید و اگر این طبیب در کار خودش حذاقت و مهارتی داشته باشد و دارای تصدیق‌نامه‌ی دانشگاهی باشد، و دیده باشید که افراد زیادی بدست او معالجه شده‌اند، مطمئن می‌شوید و تصدیق می‌کنید که برای معالجه‌ی شما شایستگی دارد. آنگاه بنا بر این اطمینانی که به این طبیب دارید جز همان دارویی را که او تجویز کرده است داروی دیگری را مصرف نخواهید کرد، و از خوردن آنچه شما را نهی کرده خودداری خواهید کرد.

همچنین در موضوع قانون به وکیل دعاوی ایمان پیدا می‌کنید و امر او را اطاعت می‌نمایید و در باره‌ی تعلیم و آموزش به استاد ایمان می‌آورید، و به آنچه برای شما بیان می‌کند ایمان می‌آورید، و نیز وقتی که میخواهید بجای معینی بروید و راه را نمی‌شناسید به کسی که راه را می‌شناسد ایمان می‌آورید و او را رهنمای خودتان قرار می‌دهید و به معرفت و راه‌شناسی او ایمان می‌آورید و گفته‌ی او را تصدیق می‌کنید، و در همان راهی سیر می‌کنید که او بشما نشان می‌دهد و هکذا در هر کاری از کارهای دنیا شما برای تحصیل علم و واقفیت به آن کار نمی‌توانید مگر اینکه ایمان آورید به کسی که داند آن کار است و به حد آن کار شما مطیع او باشید، پس همین است که آن را «ایمان به غیب» می‌نامند.

بنا بر آنچه گفته شد، معنای ایمان به غیب این است که در آنچه نمی‌دانید به کسی رجوع کنید که می‌داند و سپس گفته‌ی او را تصدیق می‌کنید و مسئله‌ی شناسائی ذات و صفات خدای متعال نیز چنین است که شما اطلاعات و معلوماتی در این باره ندارید و نیز نمی‌دانید که فرشتگان خدا شؤون جهان هستی را به امر او اداره می‌کنند و از هر طرف مردم را احاطه دارند. و همچنین که راه صحیح برای گذراندن زندگانی مطابق رضای خدا چیست و از

آخرت یعنی زندگانی در جهان دیگر و آنچه برای بندگان خدا در آنجا بدست می آید علمی و اطلاعی ندارید، در اینصورت برای شما علم همه‌ی این امور و امثال آن از کسی حاصل می شود که به علم و راستی و عفاف و تقوای او، در تمام شؤون زندگی وی اطمینان می دارید و او را در کارهای پاکیزه و گفته‌های حکیمانه‌اش آزموده اید. آنگاه بدلیل اینکه چنان کسی جز حق چیزی نمی گوید، و بدلیل اینکه همه‌ی گفته‌های او در خور آن است که بپذیرید و به آن ایمان داشته باشید، تسلیم او می شوید، این است ایمان شما به غیب.

و اگر بخواهید طاعت خدای متعال را بجای آورید و آنچه را خدا دوست می دارد و می پسندد فرا گیرید، ضروری است که باید شما ایمان به غیب بدست آورید؛ زیرا بدون پیغمبر تحصیل علم صحیح امکان ندارد و به غیر علم صحیح نمی توانید که به راه مستقیم اسلام هدایت یابید.

فصل سوم:

نبوت

حقیقت نبوت، شناختن پیغمبر، طاعت پیغمبر، احتیاج به ایمان نسبت به پیغمبران، خلاصه‌ی تاریخ نبوت، نبوت محمد صلی الله علیه وسلم، ثبوت نبوت محمد صلی الله علیه وسلم، ختم نبوت، دلائل ختم نبوت.

از فصل قبلی سه مطلب دانسته شد.

اول اینکه: انسان برای پی بردن بذات و صفات خدای متعال و روش‌هایی که او می‌پسندد، و همچنین برای دانستن حساب آخرت و مجازات‌های آن جهان و شناختن راه طاعت و پذیرش اوامر و احکام خدا محتاج به علم صحیح یعنی دانش درستی است که باید آن را کسب کند. علاوه بر این بایستی این علم انسان، از جهت قدرت و اتقان و استحکام بدرجه‌ی یقین و به مرحله‌ی وثوق، یعنی اعتماد کامل برسد.

دوم اینکه: خدای متعال بندگانش را مکلف و موظف نفرموده که این علم را با زحمت و مشقت تحصیل کنند، بلکه از میان توده‌ی بشر مردانی را برگزیده که آن‌ها پیغمبرانند و این علم را به آن‌ها داده و آن‌ها را مامور نموده که آن‌را به سایر بندگانش برسانند.

سوم اینکه: مردم وظیفه‌ای ندارند جز اینکه پیغمبران راستگوی خدا را بشناسند و پس از اینکه شناختند که او پیغمبر خدا است و برای رهنمائی مردم آمده، باید به او ایمان بیاورند و حرف او را بشنوند و گفتار او را اطاعت کنند و فرمان او را اعتراف و اجراء کنند و در همه‌ی شئون زندگی و کارهایی که دارند از او پیروی نمایند.

اینک به تشریح مطلب می‌پردازیم تا اینکه حقیقت نبوت و راه شناختن پیغمبران را نشان

دهیم.

حقیقت نبوت:

خدای متعال در این دنیا آنچه را انسان بدان نیازمند است برای او خلق کرده است.

انسان از همان آغاز ولادت برای دیدن با دو چشم و برای شنیدن با دو گوش و برای نفس کشیدن و بوئیدن با بینی، مجهز گردیده و برای حس کردن با جلد نیز قوه‌ی لامسه به او داده شده و برای راه رفتن دو پا و برای کار دو دست و برای فکر کردن، قوای ذهنی به او اعطاء گردیده و همچنین اعضای متعدد دیگری برای وظایف فرعی جسم در پیکر او آفریده شده است، و خدای متعال به منظور رفع احتیاجاتی که بشر دارد چنین سازمانی در داخل و خارج بدن او بوجود آورده است.

باز همینکه وارد این دنیا می‌شود و زندگی را آغاز می‌کند اسباب زندگی و مرافق حیات بی‌شماری برای او آماده کرده است، از قبیل هوا و آب و نور و حرارت و شیرستان مادر و محبتی که در قلوب پدر و مادر و خویشاوندان و غیرهم ذخیره شده است، سپس که بتدریج رشد و نمو می‌کند، اسباب رفع نیازمندیهای وی در دنیا فزونی می‌گیرد، بطوریکه گویی آنچه از قوای متعدد در آسمان و زمین است فقط برای نشو و نما و آفریده شده و در راه خدمت‌گزاری او آماده گردیده است!

همینکه یک گام به جلو بر می‌دارد، می‌بیند که خدای متعال استعدادها و لیاقتها و شایستگیها و نیروهائی در اختیار او گذشته تا به کار پردازد و رفع همه‌ی احتیاجاتش را بنماید.

هر فردی از افراد بشر، کم و بیش از نیروی بدنی عقلی و از نیروی فهم و هوش بر خوردار است.

آری: شان و مقام و منزلت خدای متعال را در خلقتی که کرده، جز خودش کسی نمی‌تواند بستاند، خدای متعال در تقسیم این موهبت‌ها و شایستگی‌ها و استعدادها همه‌ی افراد بشر را یکسان قرار نداده است. و اگر همه را در این تقسیم مساوی و یکسان قرار می‌داد، هر فردی از برادرش بی‌نیاز می‌شد و هیچ اعتنائی به او نمی‌کرد، بدینجهت خدای متعال مجموع این کفایتها و استعدادهایی را که مورد احتیاج نوع بشر است به جامعه‌ی انسانی مرحمت کرده و سپس آنرا بین افراد مختلف تقسیم نموده، به نحوی که سهم هر فرد معین را از حیث استعداد و لیاقت طوری قرار داده که با سهم فرد دیگر فرق دارد. از اینجاست که فی المثل

مشاهده می‌کنیم که نیروی بدنی فلان شخص معین بر دیگران برتری دارد و همچنین فرد دیگری را می‌بینیم که از حیث مهارت در فن معین یا حرفه‌ی معینی امتیازاتی دارد که دیگری یا دیگران آن امتیاز را ندارند، و همچنین شخص یا اشخاصی را می‌بینیم که از لحاظ هوش مندی و عقل و نیروی فهم در وضعی قرار دارند که دیگری یا دیگران در آن وضع قرار ندارند، یکی را می‌بینیم که بحکم فطرت به کارهای نظامی میل و علاقه‌ی خاصی دارد، دیگری را مشاهده می‌کنیم که برای حکومت و فرمانروائی استعداد و لیاقت مخصوصی از خود نشان می‌دهد. همچنین شخص معینی را می‌بینیم که از ملکه‌ی خطابت بهره‌ی وافر یافته و دیگری را مشاهده می‌کنیم که ملکه‌ی انشاء و استعداد نویسندگی خاصی دارد که دیگری یا دیگران واجد آن نیستند. دانش‌آموزی را می‌بینیم که با فکری روشن و هوشی سرشار، استعداد ریاضی دارد که با سهولت بسیاری از مسائل ریاضی مشکل را حل می‌کند در صورتیکه دیگری از حل آن عاجز است. شخص دیگری را می‌بینیم که چیزهای عجیب و غریبی اختراع می‌کند و جهان را از اختراعاتش مبهور می‌کند. دیگری را می‌بینیم که در قانون ذهن نافذی دارد و ذهنش به نکات زیادی می‌رسد که ذهن دیگران پس از چندین سال به آن نکات نمی‌رسد!

همه‌ی این استعدادها ناشی از فضلای است که خدای متعال به هر یک از بندگانش آنچه بخواهد می‌دهد و هیچ‌کس نتوانسته و نمی‌تواند چنین استعدادهایی را برای خود ایجاد کند. و همچنین دستگاه تعلیم و تربیت نیز نمی‌تواند اینگونه استعدادهایی را بکسی بدهد، بلکه این موهبت‌های فطری اشخاص است که خدای متعال به هر یک از بندگانش که بخواهد چنین امتیازاتی را می‌بخشد، و قتیکه به این استعدادها و موهبت‌های مختلف که خدای متعال به افراد گوناگون بخشیده دقیق شوید خواهید دانست که خدا را در این باب حکمت بالغه‌ای است که این استعدادها را به مقدار احتیاج نوع بشر، به افراد مختلف داده است.

تأمل بکنید افرادی کثیر برای کارهای لشکری و اشخاصی زیاد برای کارهای کشاورزی و تجارتي و آهنگری و بافندگی و سایر حرفه‌ها و مشاغل یافت می‌شوند لیکن شماری صاحبان قوای علمی و فکری و کسانی که دارای استعدادهای سیاسی و پیشوائی و رهبری

هستند، کمتر از دیگران است. و عده‌ی کسانی که در فن مخصوصی مهارت و شایستگی دارند نسبت به ایشان مزید کمتر است. علت کمتر بودن این نوع افراد نسبت به افراد طبقات دیگر این است که اعمال این دسته قلیل، بشریت را از داشتن نظائر و امثال در این فن و هنر مخصوص برای قرون و اعصار بی‌نیاز می‌دارد.

باید پرسید: آیا برای رفع احتیاج بشر و زندگانی سعادت‌آمیز وی، همین قدر کافی است که در میان مردم، اشخاص لایق و ماهر در فنون هندسه و ریاضیات و شیمی و قانون و سیاست و اقتصاد و فنون دیگر یافت شوند و بس؟

البته چنین نیست! بلکه بزرگ‌ترین احتیاجات و شدیدترین نیازمندی‌های بشر این است که در میان مردم کسی پیدا شود تا دستش را بگیرد و او را براه مستقیم خداوند رهبری کند. آری، هر دانشمندی از دانشمندان این فنون، بشر را به راهی که می‌داند رهبری می‌کند، و بدیگران می‌آموزد که هر یک از این فنون را چگونه باید آموخت و هر فنی را چگونه باید بکار برد، ولی حاجت شدیدتری که دارد، این است که کسی برای او توضیح دهد و بگوید که خود انسان برای کیست؟

این همه متاع را در دنیا چه کسی به او داده و رضای آن دهنده چیست؟

تا به مطابق رضای او زندگانی کرده رستگاری یقینی و دائمی بدست آورد.

این امر خارج از امکان عقلی و فراست است که خدای متعال این همه چیزهای بزرگ و کوچک را برای انسان خلق کرده باشد تا تمام نیازمندی‌های مادی او را بر طرف سازد، و از احتیاج معنوی انسان که بزرگ‌ترین و شدیدترین احتیاجات اوست، غفلت داشته و اصلاً بدان اعتنائی نداشته باشد!

ناگفته پیدا است که چنین چیزی ابداً امکان ندارد، بلکه خدای متعال در میان مردم اگر مردانی را خلق کرده است که در هر یک هنر و هر یک در علم و فن معین مهارت خاصه دارند، البته چنان مردانی هم آفریده است که ایشان شایستگی شناختن خداوند را داشتند، به این چنین مردان خداوند، علم دین و اخلاق و شریعت را مستقیماً عطا فرموده و آن‌ها را

مكلف ساخته كه اين علم را به ساير بندگانش بياموزند. اين مردان همان كسانى هستند كه ما آن‌ها را پيغمبران خدا (صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين) ميناميم.

شناختن پيغمبران عليهم السلام:

همان‌طور كه افراد برگزيده و ممتازى در همه علوم و فنون، باقريحه‌ى خاصى متولد مى‌شوند و داراى طبيعت غير عادى هستند و نسبت به ديگران امتيازاتى دارند، به همين طريق، انبيا يعنى پيغمبران، با قريحه‌ى خاص و طبيعت غير عادى متولد مى‌شوند و بر ديگران امتياز دارند.

به محض اينكه شاعرى كلام منظومى بگوش شما برساند، ذوق و قريحه و شايستگى شاعر براى شما محسوس و آشكار مى‌شود و تشخيص مى‌دهيد كه شاعر در شعرى كه گفته، داراى ملكه‌ى خاصى است؛ زيرا كسانى ديگر هر چه بكوشند نخواهند توانست چنان شعرى بسرايند.

همچنين خطيب بليغ و شيرين سخنى را در نظر بگيريد، يا نويسنده‌ى با ذوق و توانا يا مخترع هنرمند و پيشواى مصلح و نيرومندى را در نظر آوريد، و كار ارزنده‌ى هر يك را ارزابى كنيد، مى‌بينيد هر يك از اين افراد به وسيله‌ى قريحه‌ى ممتازى كه داشته، كارهاى را انجام داده است كه براى شما و همه مردم بى سابقه بوده است!

وضع پيغمبر نيز چنين است؛ زيرا در قلب پيغمبر و در ذهن او معانى و افكار بكرى خطوط مى‌كند كه به قلب هيچ بشرى خطوط نمى‌كند! در نتيجه، پيغمبر مسائل و موضوعاتى را براى مردم تشريح مى‌كند كه كس ديگرى نمى‌تواند، و همچنين نظر او به امور دقيق، چنان توجه و نفوذ مى‌كند كه نظر ساير مردم متوجه آن نيست و نمى‌فهمند، اگر چه سالها بكوشند و دقت كنند!

اينجاست كه آنچه بگويد عقل سليم آن‌را مى‌پذيرد و همه‌ى دل‌ها به راستى آن گواهى مى‌دهند و نيز تجربيات دنيا و مظاهر جهان هستى هر يك از گفته‌هاى او را تصديق و تايد مى‌كنند، و اگر كسى بخواهد از آن مطالب مطلبى را بگويد، هيچ گاه نخواهد توانست!

نکته‌ی دیگری که مسلم است این است که فطرت پیغمبر پاک است و سرشت او تمیز و منزّه و در هیچ شأنی از شئون زندگی راهی جز راه صدق و عفاف و شرف نمی‌پوید و هیچ گفتار و رفتاری که مطابق حق و صواب نباشد از او صادر نمی‌شود، مردم را به ترقی و تکامل هدایت می‌کند، و در آنچه دیگران را به انجام آن امر می‌کند خودش پیشی می‌گیرد و در سراسر دوران حیاتش حتی نکته‌ای که عملش با گفتارش تطبیق نکند، دیده نمی‌شود، و قول و عمل او به هیچ غرض ذاتی آمیخته نیست. پیغمبر در راه مصالح مردم تحمل ضرر و زیان می‌کند و در راه مصلحت خودش به هیچکس ضرر و زیانی نمی‌رساند، تمام زندگانی پیغمبر نمونه‌ی راستی و امانت و شرافت و صفا و خوشرفتاری و فکر و اندیشه‌ی بلند و جوانمردی و بلند نظری و بلند همتی است و هیچ عیب و نقصی در او دیده نمی‌شود. این همه معانی و صفات، شاهد ناطقی است به اینکه چنین مردی پیغمبر راستگوی خدا است که برای راهنمایی مردم فرستاده شده است.

اطاعت از پیغمبران علیهم السلام:

پس از آنکه دانستید چنین مردی پیغمبر صادقی است از طرف خدای متعال، باید به آنچه امر می‌کند و از آنچه نهی می‌کند، مطیع او باشید؛ زیرا عقل کلی بشری اجازه نمی‌دهد که به پیغمبر بشری تسلیم شوید ولی مطیع او نباشید. از طرف دیگر معنی ندارد که به پیغمبری او تسلیم شوید، مگر اینکه ایمان داشته باشید که او روی هوی و هوس حرف نمی‌زند، و چیزی را نمی‌گوید مگر اینکه از طرف خدا باشد، و عمل و دستوری را ابلاغ نمی‌کند مگر اینکه مطابق رضای خدا باشد، بالآخر در چنین مرحله‌ای آنچه بگویید و آنچه عمل کنید که بر خلاف رای پیغمبر باشد، مثل این است که بر خلاف امر خدای متعال باشد. و آنچه خلاف امر خدای متعال باشد هر گز حق و درست نمی‌باشد.

با توجه به این معانی، ایمان شما نسبت به پیغمبر مستلزم آنست که بی‌درنگ و بدون اعتراض از هر جهت مطیع پیغمبر باشید، و امر و نهی او را بکار بندید، چه حکمت و فایده‌ی امر و نهی او را بفهمید و چه نفهمید، هر آنچه از طرف پیغمبر بشما برسد، بیان و تأیید آن از

طرف پیغمبر، شاهد و دلیل این امر است که آن راست و درست است و همه حکمت‌ها و فوائد را در بردارد.

اگر احیاناً حکمتی از حکمت‌ها یا فائده‌ای از فوائد احکام و اوامر را نفهمیده باشید، نباید که از آن بر خرابی احکام و اوامر دلیل گرفته شود بلکه حق این است که آن همه ناشی از فساد با قصور خود تان خواهد بود. این نکته بدیهی و آشکار است که کسی که در فنی از فنون ماهر نباشد نکات آن فن را نتواند درک کند و لیکن نهایت درجه نادان آنکس خواهد بود که به صرف اینکه حکمت و فایده گفته‌ی شخص ماهر فن معین را نمی‌فهمد، یا نمی‌تواند درک کند، قول او را رد کند. البته هر کاری از کارهای دنیا محتاج بوجود شخص ماهر و حاذقی است که در آن کار احاطه‌ی کامل داشته باشد و هر وقت مردم چنین شخصی را ببیند به او رجوع خواهند کرد و عمل او را تصدیق خواهند نمود و بر او اعتماد خواهند کرد و بر آنچه بگوید هیچ گونه اعتراضی نخواهند کرد و در کارهای او دخالتی نخواهند نمود بدلیل اینکه ممکن نیست همه‌ی مردم در همه‌ی علوم و فنون ماهر باشند و بتوانند همه‌ی امور دنیا را بفهمند.

درین صورت تنها و وظیفه‌ی ای که بر عهده دارید این است که تمام قوای عقل و فهم خود تان را منحصراً در جستجوی شخص ماهری بکار برید تا او را بدست آورید ولی پس از بدست آوردن چنان شخصی که به مهارت او ایمان دارید، باید از هر جهت به او اعتماد کنید و معترض هیچ یک از اعمال او نشوید و در فکر و رای خودتان اصراری نداشته باشید و اگر احیاناً به او بگویید مادامی که علم خودتان را در موضوع این عمل در اختیار من نگذارید و تا اینکه از حکمت و فائده‌ی هر قول یا فعلی که شما بگویید و بکنید من مطلع نشوم قول و فعل شما را تصدیق نخواهم کرد، سفاهت خود را به اثبات می‌رسانید.

وقتی که طرح دعوائی را در محکمه به عهده‌ی فلان وکیل دعاوی قرار می‌دهید، آیا تمام اختیارات تان را به او نمی‌سپارید؟

و اگر در عمل وکیل دعاوی تان مداخله کردید، آیا او شما را از دفترش خارج نمی‌کند؟

و همچنین اگر پزشکی که شما را معالجه می کند برای اثر هر دوائی که دستور می دهد از او دلیل بخواهید، آیا دست از معالجه‌ی شما بر نمی دارد؟

امر دین نیز عیناً چنین است؛ زیرا شما محتاج به علم خدا هستید و برای اینکه سپری کردن زندگانی شما مطابق رضای خدا باشد، احتیاج دارید راه صحیح زندگی را بشناسید، ولی شخصاً برای تحصیل این علم و شناختن این طریق وسیله ای ندارید، در این صورت وظیفه‌ی شما این است که در جستجوی پیغمبر خدا بر آئید و هر چه می توانید در مورد شخصیت او تحقیق کنید و در این باره از نیروی عقل و بصیرت و فهم و هوش و فراستی که خدا بشما داده حد اکثر استفاده را بنمائید و بدانید که اگر کسی که مدعی پیغمبری است و در حقیقت برانگیخته و پیامبر خدا نباشد، شما را به راه‌های کج وارد خواهد نمود. لیکن هرگاه بعد از تحقیق و تجسس و تدقیق و امتحان یقین کردید که آن شخص، پیغمبر و فرستاده‌ی خدا است باید از هر جهت به او اعتماد کنید، کاملاً مطیع او باشید و در هر موضوعی امر و نهی او را بپذیرید.

احتیاج انسان به ایمان نسبت به پیغمبران علیهم السلام:

پس از آنکه دانستید راه مستقیم اسلام همان راهی است که پیغمبر به فرمان پروردگارش مردم را به آن هدایت و ارشاد می کند، خواهید دانست که همه‌ی افراد بشر محتاجند که به پیغمبر ایمان بیاورند و از او پیروی کنند و امر و نهی او را بپذیرند، هر آن کس که با پیغمبر مخالفت کند و از اطاعت او سر باز زند و شخصاً راه دیگری را ابداع کند، بدون شک و تردید گمراه است.

مردم در این زمینه به کارهای عجیب و غریب دست میزنند، مثلاً اشخاصی را می بینید که پیغمبر را تصدیق می کنند ولی به او ایمان نمی آورند، امر او را اطاعت نمی کنند! این چنین کسانی نه فقط کافر بلکه از نعمت عقل هم محرومند؛ زیرا معنی ندارد کسی به پیغمبر معتقد باشد و اعتراف داشته باشد که از نزد خدا آمده و با این حال از اطاعت امر او روی برگرداند، جز اینکه بگوئیم چنین کسی دیده و دانسته باطل را بر حق و گمراهی را بر هدایت ترجیح داده است. و نا گفته پیداست که حماقتی رسواتر از این حماقت نیست.

دسته دیگری می‌گویند: ما محتاج به پیروی از پیغمبر نیستیم؛ زیرا خودمان عقلی داریم که مارا به راه مستقیم هدایت می‌کند، این مطلب نیز خطائی بزرگ و گمراهی و ضلالتی است آشکار!

شما ریاضیات خوانده اید و می‌دانید که خط مستقیم بین دو نقطه جز یکی نمی‌تواند باشد، و نیز می‌دانید که اگر خط دومی بین دو نقطه امتداد داده شود یا غیر مستقیم خواهد بود یا اینکه رابط بین این دو نقطه نخواهد بود.

راه حق که به اصطلاح اسلام - صراط مستقیم - نامیده می‌شود، راهی است بین بنده و پروردگار، و به حکم همین قاعده‌ی ریاضی، جز یکی نمی‌تواند باشد: در اینصورت اگر جز همین راه، راه دیگری در نظر گرفته شود، یا غیر مستقیم خواهد بود. و یا اینکه بنده را با خدایش ارتباط نخواهد داد.

اینک فکر و تأمل بکنید که:

قبلاً دانستید راهی که بسوی خدا باز است و انسان را بخدا می‌رساند بیش از یک راه نیست، و پیغمبر خدا همان راه را نشان می‌دهد. در اینصورت هر آن کس که از این راه منصرف شود و در جستجوی راه دیگری خودش را به تلاش و مشقت اندازد، از دو شکل خارج نیست:

یا این است، او راهی که او را بخدا برساند اصلاً پیدا نخواهد کرد یا اینکه اگر راهی پیدا کند طولانی و منحنی یعنی کج خواهد بود.

اگر راه اول را انتخاب کند، بدون تردید دچار هلاکت و نابودی خواهد شد و هر گاه راه دوم را در نظر بگیرد، دست کم به حماقت و گمراهی منتهی خواهد شد.

مگر نمی‌بینید، هر حیوان زبان بسته ای که بخواهد به جایی برود خط سیر مستقیمی را انتخاب می‌کند؟

چه رسد به انسان که خدا به او عقل داده است و یکی از بندگانش را فرستاده تا اینکه انسان را بطرف خدا دعوت کند و راه خیر و صلاح و ترقی و تکامل را به او نشان دهد، و با اینحال او به پیغمبر بگوید: ابداً از تو پیروی نخواهم کرد و در راهی که تو به من نشان

می‌دهی گام بر نخواهم داشت، بلکه خودم خواهم کوشید و در راه‌های تاریک و پر پیچ و خم خواهم رفت تا اینکه به هدف خودم برسم!

هر کس کم‌ترین فکر و تأملی بنماید این مطلب را درک خواهد کرد، و هرگاه کمی فکر کنید مطلب برای شما هم روشن خواهد شد که هر کس از ایمان به پیغمبر خودداری کند، امکان ندارد برای رسیدن به خدای متعال راهی پیدا کند چه مستقیم چه غیر مستقیم؛ زیرا کسی که از قبول قول مردی صادق باز ماند فی الجمله نقص عقلی در او وجود دارد که به سبب آن از حق سر می‌تابد، این چنین شخصی یا ناقص‌العقل می‌باشد و یا اینکه ذاتاً متکبر است و یا در طبیعت او انحراف وجود دارد که با داشتن چنین صفتی به قبول حق تن در نمی‌دهد، یا اینکه کورکورانه غرق در تقلید پدرانش بوده و حاضر نیست حرفی را بشنود که مخالف افکار و رسوم و عادات و آدابی باشد که از آن‌ها به ارث برده است. یا بنده‌ای است که خدای او هوس‌های اوست و میل و رغبتی به پذیرش تعلیمات پیغمبر ندارد؛ زیرا می‌اندیشد که اگر این تعلیمات را بپذیرد، دیگر برای ارتکاب گناهان و منکراتی که در سراسر دوران زندگی به آن آلوده بوده مجالی نخواهد داشت. بدیهی است هر کس که یکی از این علل و اسباب در نهاد او وجود داشته باشد و او خود هم به ترک آن آماده نباشد، نخواهد توانست بسوی خدا هدایت شود، بالعکس اگر کسی از این علت‌ها و سبب‌ها بر کنار باشد، محال است از طاعت پیغمبر صادق و پذیرش تعلیمات او روی بر گرداند.

نکته‌ای را که در این زمینه نباید از نظر دور داشت این است که، پیغمبر را خدای متعال فقط به این منظور بر می‌انگیزد که مردم مؤمن با او باشند و تعلیمات او را پیروی کنند، در اینصورت اگر کسی به پیغمبر ایمان نیاورد و از اطاعت او تمرد کند، چنان است که بر خدا خروج کرده است.

بدلیل اینکه، اگر دولتی که شما تابع آن هستید بر شما حاکمی بگمارد ناگزیرید از او اطاعت کنید و اگر او را بر خود حاکم ندانید و از اجرای حکم او خود داری کنید مثل این است که بر دولت خروج کرده‌اید؛ چه تسلیم شدن به تبعیت از دولت و سرپیچی از امر حاکمی که بر شما گماشته بایکدیگر سازگار نیستند زیرا طوریکه گفته‌اند:

(نقیضان لا یجتمعان) یعنی دو چیز که ضد و نقیض یکدیگر باشند با هم جمع نمی‌شوند. این مثل از هر جهت بر وضع بین خدا و بین پیغمبری که از طرف او برگزیده شده صدق می‌کند؛ زیرا خدا برای همه مردم پادشاه و فرمانروای حقیقی است و هر کس را که این پادشاه حقیقی برای هدایت و ارشاد یعنی رهبری و رهنمائی فرستاده باشد، و به مردم امر کرده باشد، که از او پیروی کنند، باید به او ایمان بیاورند و اطاعت او را بر هر چیز ترجیح دهند، و کسی که از اطاعت او سرپیچی کند، کافر است، چه بخدا ایمان داشته باشد و چه نداشته باشد.

خلاصه‌ی تاریخ نبوت:

اینکه به تشریح و توضیح این مطلب می‌پردازیم که چگونه رشته‌ی برگزیدن پیغمبران آغاز شد؟

و چگونه پیشرفت کرد تا اینکه منتهی به نبوت پیغمبر جلیل و بزرگواری شد که سید و سرور سایر پیغمبران و خاتم النبیین است.

این معنی بر شما پوشیده نیست که خدای متعال در آغاز امر (نفس واحده) یعنی یک فرد معینی را خلق کرد و از همان (نفس واحده) جفتش را آفرید و سپس همه‌ی کسانی را که در حال حاضر می‌بینیم در نواحی مختلف جهان پراکنده شده و به ملت‌ها و امت‌های گوناگونی تقسیم شده‌اند، از آن دو بوجود آورده است.

روایت‌های دینی و تاریخی همه‌ی ملت‌ها بطور یک‌نواخت حکایت می‌کند که سلسله‌ی نوع بشر در آغاز امر از یک مخلوق شروع شده است و همچنین علوم تجربی ثابت نکرده است که در مناطق مختلف کره‌ی زمین افراد گوناگونی وجود داشته و این سلاله‌ها و ملت‌های متعدد که امروز روی زمین سکونت دارند، از این سلاله‌ها متفرع شده باشند بلکه آنچه را که اکثر علمای این علوم بطور قیاس استنتاج می‌کنند، این است که در آغاز امر یک نفر بوجود آمده و از وجود این یک‌نفر این سلاله‌های انسانی که فعلا وجود دارند روی زمین پخش شده‌اند.

این همه زاد و ولدی که در حال حاضر دیده می‌شوند از نسل همان انسان اولی بوجود آمده‌اند، و آن انسان اولی در لغت (آدم) نامیده می‌شود کلمه‌ی (آدمی) که بمعنی انسان است از همان کلمه مشتق شده است. بنا براین، آدم علیه السلام همان کسی است که خدای متعال آن‌را بر گزیده و او را در روی زمین اولین رسول (یعنی فرستاده و پیغمبر) قرار داد و به او امر کرد که اسلام را به فرزندانش تعلیم دهد، یعنی برای آن‌ها توضیح دهد و بگوید که شما و سایر موجودات این جهان جز خدای یگانه خدایی ندارید و هیچ مقامی و هیچ شخصی یا شیئی را جز او نپرستید و به یاری نخواهید و جز برای او سجده نکنید و ایام حیات‌تان را جز مطابق رضای او - بر اساس عدالت و صفا - سپری نکنید، که اگر این کار را کردید انعام خوب خواهید یافت و اگر از اطاعتش خودداری کنید پاداش عمل شما همانا پاداش اشرار و بدکاران خواهد بود.

نیکوکاران ذریه‌ی آدم کسانی بودند که از پدر شان پیروی کردند و با دست زدن به حبل الهی (یعنی ریسمان محکم خداوند متعال) به صراط مستقیم او هدایت شدند لیکن ستمگاران حاضر نشدند که پیرو پدر شان گردند بلکه پیرو هوی و هوس خودشان شدند تا اینکه انواع زشتکاری و منکرات به تدریج در میان آن‌ها رواج گرفت، در نتیجه بعضی آفتاب و ماه و ستارگان و جمعی درخت یا سنگ یا نه‌ر یا حیوانی را پرستیدند و جمعی دیگر تصور کردند که آب و آتش و بیماری و تندرستی و از این قبیل نیروهای طبیعت و نعمتهای دیگر هر یک خدای مخصوص و جدا جدا دارد. به این قاعده وظیفه‌ی خود دانستند که همه این خدایان را پرستند و در راه رضای آن‌ها بکوشند تا اینکه فضل و انعام همه‌ی این خدایان شامل حال شان شود. بدین‌طریق، جهالت موجب گردید که اشکال مختلف شرک و بت پرستی در میان مردم رواج بگیرد و از شرک و بت پرستی دیانت‌های متعددی بوجود آید.

همه‌ی این پیش آمدها وقتی روی داد که ذریه‌ی آدم یعنی نسل و تبار او در اطراف و نواحی جهان پراکنده شده و به ملت‌ها و امت‌های مختلف تقسیم شده بودند و آنگاه هر ملت و هر امتی برای خود دین خاصی تعیین کرد و رسوم و شعارهایی وضع نمود که با دیگری فرق داشت.

خلاصه‌ی کلام اینکه: چون مردم، خدا را فراموش کردند عمداً دینی را که پدرشان (آدم علیه السلام) آورده و آن‌ها را به وسیله‌ی آن دین هدایت کرده بود، فراموش کردند و تابع هوسهای خود شان گردیدند، آنگاه انواع رسوم و سنت‌های زشت در میان مردم نفوذ کرد و افکار باطل و عقاید و آرای جاهلیت در میان آنان رواج گرفت، و در تمیز و تشخیص بین نافع و مضر و حق و باطل دچار اشتباه و خطاکاری گردیدند، بدینجهت خدای متعال فرستادگان و پیغمبرانی را در میان هر ملتی برانگیخت تا به تعلیم و توضیح آنچه قبلاً - آدم علیه السلام - آورده بود پرداخته، و آنچه را که مردم فراموش کرده بودند به مردم یاد آور شوند. این برانگیختگان خدا افراد ملت خود را به پرستش خدای یگانه هدایت کرده و از شرک و پرستش بت‌ها باز داشته و سنت‌های فاسد و رسوم باطل را ریشه‌کن ساختند و برای حیات تازه‌ای که نزد خداوند پسندیده است، مردم را رهنمائی کرده و قوانین صحیح و نظام حیات درستی برای آن‌ها بیان کرده و مردم را به پیروی نظم و قانون وادار کردند. تا آنجا که هیچ کشوری از کشورهای زمین اعم از هند و چین و عراق و مصر یا افریقا یا اروپا از وجود فرستادگان و پیغمبران خدا خالی نماند.

همه‌ی این پیغمبران بر کیش واحدی بودند که آن‌را فعلاً اسلام می‌نامیم. آنچه که در میان روش‌های گوناگونی که به منظور ارشاد و قوانین حیات که پیغمبران آورده‌اند مختصر فرق و تفاوتی دیده می‌شود علت آن این است که هر پیغمبری سعی و کوشش را در ریشه‌کن ساختن آن نوع جهالت خاصی که در میان ملتش رایج و شایع بود و در اذهان مردم رسوخ داشته مصروف نموده و هنگامیکه این ملت‌ها از لحاظ فرهنگ و تمدن و علم و عقل در مرحله‌ی اول بوده‌اند، پیغمبرانشان تعلیمات و شرایع ساده‌ای آورده‌اند و هر چه از این جهات جلو تر رفته اند، قلمرو تعلیمات و شرایع و برنامه‌های ملت‌ها توسعه یافته است. ولی این اختلاف فقط در ظاهر بوده و گرنه روحی که در همه‌ی این شریعتها و تعلیمات ساری و جاری بوده همانا یگانگی خدا در عقیده و راستی و اخلاق در عمل و ایمان به حیات آخرت بوده است.

از جمله سوء تعبیرهایی که در میان قاطبه‌ی مردم بلکه در میان بسیاری از اهل علم می‌بینیم که بدان دچارند این است که، آغاز اسلام را در نبوت محمد صلی الله علیه وسلم می‌دانند و این خطائی است فاحش که باید ذهن دانشجویان از این خلاء مصون و مامون بماند و هر دانشجویی باید بداند که از همان آغاز امر تنها دین واحد حقیقی نوع بشر اسلام بوده و هر پیغمبری از پیغمبران خدا در هر زمان و مکانی همین دین را آورده است.

رفتاری که مردم با این فرستادگان و پیغمبران داشته‌اند، شگفت‌آور است! اولاً آن‌ها را اذیت کرده و از طاعتشان سر باز زده و تکبر ورزیده‌اند! در نتیجه بعضی را کشتند و بعضی را از شهر و دیار شان اخراج کردند تا جائیکه جز چند نفر معدودی از آن‌ها به پیغمبران ایمان نیاوردند! آنهم پس از آنکه این پیامبران سراسر عمر شان را در راه دعوت و تبلیغ فدا کردند، لیکن این بندگان برگزیده‌ی خدا در راه جهاد و کوشش آن کوتاهی نکرده و از پای نشستند تا اینکه بالاخره بزرگ‌ترین ملت‌های روی زمین دعوتشان را پذیرفتند و تابع شان شدند.

بعد از سپری شدن این دوره‌ی ضلالت، گمراهی برای خودش قالب تازه‌ای پیدا کرد، به این معنی که ملت‌ها تعلیمات پیغمبران را پس از وفاتشان عوض کردند و در کتاب‌های پیغمبران پندارهای دروغی از خود وارد کرده و برای عبادت روش‌های تازه‌ای را از پیش خود اختراع نمودند، و یک‌دسته از مردم هم شروع کردند به پرستش پیغمبران. جمعی گفتند: خدا بصورت پیغمبرش به زمین فرود آمده است، عده‌ای پیغمبر خدا را پسر خدا قرار دادند بعضی پیغمبر خدا را شریک الوهیت قرار دادند. بدین طریق بشر پس از در گذشت پیغمبران در دوره‌های مختلف تاریخ در کشورهای گوناگون تعلیمات راستین پیغمبران را تحریف کردند. برای همان کسانی که بت‌ها را در هم شکسته بودند بت‌ها و مجسمه‌هایی ساختند و آن‌ها را مقدس شمردند و پرستیدند و تعلیمات و شرایع پیغمبران را مسخ کردند! و با انواع بدعتها و رسوم جاهلیت و سنتهای دروغ و افسانه‌های مجهول آلوده ساختند! و قوانینی که خود بشر وضع کرده بود با شرائع پیغمبران مخلوط کردند، تا جائیکه برای انسان پس از گذشتن چند قرن وسیله‌ای نمانده بود که بتواند هدایت پیغمبران و شریعت اصلی شان را از آنچه پیروان بعدیشان ساخته و پرداخته اند تمیز دهد و نیز سر گذشت پیغمبران و سیره حقیقی

شان در خلال روایات ساختگی از بین رفت تا جائیکه نزد مردم از آن مطالب چیز قابل اعتمادی باقی نماند، معذک همه‌ی فعالیتها و کوششهای پیغمبران از بین نرفت.

برادران گرامی و دانش آموزان عزیز بدانند که ملت‌های گذشته دین حقیقی شان یعنی اسلام را همین طور عوض کردند و دیانت‌های مختلفی را که با نامهای گوناگون امروز در جهان می‌بینیم خود اختراع کردند، مثلاً مسیح علیه السلام دینی را که آورد غیر از دین اسلام حقیقی نبوده است، لیکن کسانی که بعد از آن حضرت آمدند، با دین او بازی کردند و خود مسیح علیه سلام را معبود ساختند و تعلیمات پاک و پاکیزه‌ی او را با باطلی که خود ساختند آلوده کردند و دین جدیدی را برای مردم آوردند و آن را (مسیحیت) نامیدند!

اما با وجود مسخ شدن تعلیمات پیغمبران و ممزوج شدن آن با خواسته‌های دیگران، نزد هر ملتی جزئی از صدق و حق باقی ماند، به این معنی که عقیده به خدا و به حیات آخرت در میان همه‌ی ملت‌ها و امت‌ها به اشکال مختلف منتشر شد، و مجموعه‌ای از مبادی صلاح و صدق و اخلاص بجای ماند. در گذشته هر پیغمبری جدا جدا ملت خود را برای قبول حق تربیت کرده و آماده ساختند، تا جائی که این امکان بوجود آمد که دین واحدی در سراسر جهان عمومیت پیدا کند و بدون توجه به تفاوت و فرقی که در میان ملت‌های جهان وجود دارد، تنها دین همه‌ی انسانها شناخته شود.

و نیز پیش از این برای شما توضیح دادیم که برای هر امتی پیغمبران مخصوص به آن ملت یا امت فرستاده می‌شد و دعوت این پیغمبران منحصر به همان ملت یا امت بود. علت این امر این بوده که آن روزها ملت‌ها از یکدیگر دور بودند و با یکدیگر مخلوط نشده بودند و هر ملتی گویا مقید در حدود سر زمین خودش بود. در چنان شرایطی، مشکل بود که تعلیم مشترک همه‌جانبه و یک نواختی در میان همه‌ی امت‌ها و ملت‌های سراسر جهان منتشر شود مضافاً اینکه شرایط زندگی و اوضاع و احوال هر ملتی با ملت یا ملت‌های دیگر اختلاف داشت و نادانی سراسر جهان را فرا گرفته بود. بدین جهت نادانی در عقیده، و اخلاق از خلال این مفاسد به صورت‌های گوناگون با توجه به اختلاف مکان و زمان بوجود می‌آمد. با توجه به مجموع این عوامل و انگیزه‌ها چاره‌ای نبود جز اینکه برای هر ملتی از ملت‌های آنروز

پیغمبری مخصوص برای تعلیم و ارشاد به حق برانگیخته شود و او هام باطل آن ملت را از بین ببرد و بجای آن بتدریج افکار صحیح و اندیشه‌های درستی نشر دهد و مردم را از شیوه‌های باطل باز دارد و آن‌ها را به پیروی از قوانین عادلانه و عالی هدایت کند و افراد امتش را مانند مادری که کودکان کوچکش را تربیت می‌کند، تربیت کند. دیگر کسی جز خدا نمی‌داند که چند هزار سال بر تربیت ملت‌ها و امت‌ها بدین منوال گذشت تا اینکه دورانی برای انسانیت پیش آمد که ایام کودکی را پشت سر گذاشت و آغاز بلوغش فرا رسید و با پیشرفت صنعت و تجارت بین عناصر مختلف ملت‌ها روابط زیادی برقرار شد بطوری که مردم از سر زمین جاپان و چین با وسائل دریائی و زمینی به کشورهای دور دست اروپا و آفریقا مسافرت می‌کردند و خط و کتابت در میان اکثر ملل رواج گرفت و علوم و فنون نیز در میان مردم منتشر شد و نظریات و افکار و موضوعات علمی میان ملت‌ها مبادله می‌شد و سرداران و فاتحین و رجال مقتدری پیدا شدند که کشورهای مجاور شان را مغلوب می‌کردند و کشورهای بزرگی را بوجود می‌آوردند، بطوریکه هر کشوری دارای چندین استان (ولایت) بود و در هر کشوری چند ملت زندگی می‌کردند و نیز چندین ملت تحت نظام سیاسی معین ورژیم واحدی دور هم گرد آمدند و دوری و پراگندگی و بیگانگی و ناشناسی به تدریج از بین می‌رفت، و این امکان بوجود آمد که با تعالیم یکنواخت اسلام شریعت واحدی برای سراسر زمین اعلام شود.

اگر به قبل از دو هزار و اندی سال از تاریخ بشر مراجعه کنید تصدیق خواهید کرد که وضع آنروز به زبان حال، دین کاملی را که دین همه‌ی بشر باشد می‌طلبید. برای مثال باید گفت:

دین بودائی اگرچه دین کاملی نبود بلکه دینی بود مشتمل بر مبادی اخلاقی، معذک از کشور هند قدم بیرون نهاده و در کشور چین و جاپان و مغولستان از طرفی و در افغانستان و بخارا از طرفی دیگر رواج گرفت، تبلیغ کنندگان این دین به کشورهای دور دست رسیدند سپس بعد از چند قرن دین مسیحی آمد. و بدون شک و تردید حضرت مسیح اسلام خالص را آورد، لیکن کسانی که بعد از او آمدند، این دین را با آنچه خود می‌خواستند ممزوج

کردند تا اینکه چیزی از آن باقی نماند، مگر دیانت ناقصی که آن را مسیحیت نامیدند. با اینحال همین مسیحیت در ایران و آفریقا و اروپا منتشر شد، و همین انتشار دلیل آنست که دنیا در آن زمان تشنه‌ی دین جهانی کاملی بود و برای قبولش همچنان مستعد و تیار بود، و چون نمی‌توانست چنین دین را بیابد به دیانت‌های ناقص قناعت کرد و به آن ایمان آورد و همین دیانتها را در ملت‌های جهان رواج داد.

نبوت محمد بن عبدالله صلی الله علیه وسلم:

در این عصر و زمانیکه وضع آن را بیان کردیم، برای دنیا و برای همه‌ی ملت‌ها و امت‌های روی زمین، یگانه پیغمبری که برانگیخته شد، سرور و مولای ما محمد صلی الله علیه وسلم بود که در عربستان طلوع کرد و مامور شد که برای رهبری و هدایت همه مردم جهان، دین حق و قانون همه جانبه‌ای را به همه‌ی جهانیان ابلاغ کند.

اگر به نقشه‌ی جغرافیائی جهان نگاه کنید خواهید دانست که سرزمین عربستان برای رسالت جهانی مناسب‌ترین محل بود؛ زیرا بین آسیا و آفریقا واقع شده و نزدیک‌ترین کشور به اروپا است، مخصوصاً نسبت به آن زمان که ملت‌های متمدن در قسمت‌های جنوبی اروپا سکونت داشتند و فاصله‌ی آن قسمت‌ها با عربستان معادل فاصله‌ی هندوستان با این کشور بود.

از آن گذشته اگر آنچه را کتب تاریخ راجع به آن عصر و زمان نوشته اند بخوانید، خواهید دانست که در سراسر جهان امتی و ملتی مناسب‌تر از ملت عرب برای این رسالت جهانی یافت نمی‌شد.

موجبات انحطاط و انحلال، سایر ملت‌های راقی و قدرتهای عظیم آن روز را فرا گرفته و اوضاع جهان رو به دگرگونی گذاشته بود، در صورتیکه آن روزها ملت عرب دارای خون داغ و قلبی قوی بود. از طرف دیگر رشد تمدن و ارتقای فرهنگ منحنی و انتشار خوش گذرانی و عیش و نوش در میان سایر ملت‌ها عادات و اخلاق مردم را فاسد کرده بود، لیکن ملت عرب در آن روزگار دارای تمدنی نبود که مردم را راحت طلب و نازپرورده بار آورده باشد و با عیش و نوش خو گرفته باشند و به رذالت و پستی مایل شده باشند و این ملت

در قرن ششم میلادی از آثاز زشت و پلیدی که در میان سایر ملت‌ها رواج داشت بر کنار مانده بود. خلاصه‌ی کلام اینکه، کلیه‌ی صفات عالی‌ه‌ی انسانی که امکان داشت در میان ملتی که از طوفان آثار تمدن آن عصر جان سالمی بدر برده باشد در این ملت وجود داشت. عرب‌ها مردمی بودند دلیر و مصمم که برای ترس هیچ اهمیتی قائل نبودند! مردمی بودند کشاده دست و درست پیمان، آزاده و آزاد فکر، آزادی و استقلال را دوست می‌داشتند و این دو معنی را بر همه چیز ترجیح می‌دادند و گردنشان در برابر هیچ ملت بیگانه‌ای کج نمی‌شد و عاطفه‌ی فداکاری و از جان گذشتگی در راه دفاع از مقاصد در خونشان جریان داشت و زندگانی ساده‌ای داشتند که، خوشگذرانی و عیش و نوش در آن راه نداشت. البته بسیاری از زشتی‌ها و منکرات در میان این ملت رواج داشت، ولی حقیقت امر این است که آن همه زشتی و پلیدی ناشی از آن بود که از دو هزار و پنجاه سال به اینسو یعنی (زمان ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام) در بین این ملت پیغمبری برانگیخته نشده بود، پیشوا و رهبری در میان این قوم قیام نکرده بود که آن‌ها را تزکیه و تربیت کند و به اصلاح اخلاقشان پردازد و مدنیت و فرهنگ به آن‌ها بیاموزد، و چون قرن‌ها در میان صحرا زندگی کرده بودند به زندگانی آزاد خو گرفته بودند و عادات جاهلیت در میان آن‌ها رواج گرفته بود و از آنجائیکه دوران جاهلیت به طول انجامیده بود هیچکس توانائی آن‌را نداشت که آن‌ها را تهذیب کند و از تاریکی‌های بهیمیت به روشنائی انسانیت هدایت نماید.

با همه‌ی این اوصاف استعداد آن‌را داشتند که اگر یک نفر نابغه و مرد فوق‌العاده‌ای به اصلاح و تعلیم و تربیت شان پردازد دنیا را زیر و رو کنند و دنباله‌ی دعوت و تعلیماتش را بگیرند و رسالت شریفش را تبلیغ کنند و مردم را به هدف عالی انسانیت برسانند. رسالت جهانی اسلام برای نشر کلمه و تبلیغ و تعلیم دعوتش در سایر اطراف و اکناف جهان به چنین جوان مردان دلیر و مصمم و چنین مردان با عزمی محتاج بود.

گذشته از این، معنی لغت عرب را ببینید! پس از اینکه لغت را آموختید و با دقت آن‌را مطالعه و تحلیل کردید، بدون شک و تردید تصدیق خواهید کرد که برای ادای افکار بلند و تعبیر از دقیق‌ترین معانی علم الهی و تاثیر در قلوب ... در تمام دنیا لغتی و زبانی مناسب‌تر از

آن یافت نمی‌شود؛ زیرا به وسیله جمله‌های کوتاهی از این لغت موضوعات بسیار مهمی ادا می‌شود معینا این موضوعات پر از چنان تاثیر می‌باشند که مانند تیر و نشتر در دل‌ها در می‌آیند، و نیز عبارات آن‌ها به شنوندگان لذت وافر می‌دهد، تصور می‌شود که این نغمه‌ایست که آدمی را بی‌اختیار در وجد می‌آورد. بلی چنین زبانی برای کتابی مانند قرآن در کار بود.

با توجه به این معانی و سوابق، حکمت بالغه‌ی خدای متعال، رحمت کامل و شامل او به بندگانش چنین اقتضا کرد که سرزمین عرب را برای نبوت جهانی بر سایر زمین‌ها ترجیح دهد، اینک آنچه را این مرد برگزیده‌ی خدا که مثل و ماندی برای او نمی‌توان فرض کرد، برای تبلیغ نبوت انجام داد برای شما توضیح می‌دهیم.

ثبوت نبوت محمد صلی الله علیه وسلم:

حالا اگر نگاهی به تاریخ هزار و چهار صد سال قبل جهان کنیم و بینیم که آنروزها نه برقی بود و نه رادیوئی و نه خط آهنی و نه اتومبیلی و نه چاپخانه‌ای تا روزنامه و مجله و کتاب انتشار دهد، و تسهیلاتی که امروز برای مردم در مسافرت‌ها ایجاد شده آنروز وجود نداشت و هر آنکس که می‌خواست از کشوری به کشور دیگری سفر کند بایست چندین ماه صرف وقت کند، و در آن روزگار بلاد عرب با سایر کشورهای جهان به کلی رابطه‌ای نداشت. درست است که کشورهای ایران و روم و مصر در اطراف عربستان واقع شده بودند، لیکن کوه‌های ریگ و ریگ‌زارهای عربستان، این کشور را از سایر بلاد بکلی جدا ساخته بود.

بلی بازرگانان عرب برای تجارت روی شتر می‌نشستند و به این کشورها می‌رفتند و هفته‌ها و ماه‌ها صرف راه‌پیمائی می‌کردند لیکن در این مسافرت‌ها هدفی غیر از خرید و فروش نداشتند. در سرزمین عربستان نه تمدن راقی وجود داشت و نه مدرسه‌ای و نه کتابخانه‌ای، و مردم این کشور نیز از نعمت دانش و آموزش بی‌بهره بودند و عده‌ی کسانی که خواندن و نوشتن می‌دانستند از عدد انگشتان تجاوز نمی‌کرد، و نیز کسانی که به خواندن و نوشتن آشنائی داشتند توجه و اعتنائی به علوم و فنون خارج از کشورشان نمی‌کردند.

عربها نه حکومتی داشتند که به زندگانی شان سر و سامانی بدهد و نه قانونی داشتند که به موجب آن نهی و امری در کار باشد، هر قبیله و طایفه‌ای از خود استقلال داشتند، و با کمال آزادی، مردم را غارت می‌کردند و در جنگ‌های خونین دائم و مستمر خون یکدیگر را می‌ریختند، و برای نفوس بشر قدر و قیمتی قائل نبودند، هر آنکس که می‌توانست و می‌خواست دیگری را بکشد، می‌کشت و بر دارائی او مسلط می‌شد و اثری از فرهنگ نداشتند. پلیدی و زشتکاری و فحشاء و شراب و قمار رواج کامل داشت، و با کمال بی‌شرمی به هر نوع پلیدی و زشتی دست می‌زدند تا جائیکه زنان‌شان با بدن برهنه برای طواف کعبه می‌رفتند! آن‌ها حلال را از حرام تمیز نمی‌دادند، آزادی این مردم بجائی رسیده بود که به هیچ قاعده و قانونی پایبند نبودند و هیچ گونه عامل اخلاقی بر آن‌ها حکومت نداشت و به حکومت هیچ حاکمی تن در نمی‌دادند. علاوه بر این جهالت به طوری در نهادشان ریشه دوانیده بود که بت‌ها را می‌پرستیدند و آن‌ها را سجده می‌کردند و هر گاه به سفری می‌رفتند و در منزل و ایستگاهی می‌آمدند و یک قطعه سنگ زیبایی را می‌دیدند آن‌را بر می‌داشتند و آن‌را خدایشان قرار داده و در برابر آن سجده می‌کردند، و حاجات‌شان را از آن می‌خواستند. یعنی گردنهایی که در برابر هیچکس خاضع نمی‌شد برای سنگها و بت‌ها خاضع می‌شد! و تصور می‌کردند همین سنگها حاجتهای شان را بر آورده و آن‌ها را به آرزوی شان می‌رسانند! در میان چنین قومی و در چنین شرایطی مولودی بوجود آمد که پدرش قبل از ولادتش مرده بوده، سپس مادر و پدر بزرگش در دوران کودکیش وفات کردند. بدین جهت در چنین محیط مغشوش و مشوشی این کودک، بی‌سرپرست ماند و کسی را نداشت که از او امید پرورشی داشته باشد. همینکه مختصر رشد کرد با سایر پسران هم سن و سالش مشغول گوسفند چرانی شد، و موقعیکه دوران جوانیش فرا رسید به شغل تجارت سر گرم شده، و مجالست و معاشرت و آمیزش وی جز با همان عربهاییکه اوضاع و احوال شان را ذکر کردیم، با کس دیگری نبود. این مرد (اُمی) بود خواندن و نوشتن هم نمی‌دانست ... لیکن عادات و اخلاق و صفات و افکارش با عادات و اخلاق و افکار و خصلت‌های قومش بکلی اختلاف داشت. او هیچوقت دروغ نمی‌گفت و هیچکس را با زبان یا دستش اذیت نمی‌کرد،

مردی بود ملایم، متواضع، و شیرین سخن، به طوریکه هر کس یکبار با او همنشین می شد او را تا سرحد فداکاری دوست می داشت. این شخصیت حتی حاضر نبود ناچیزترین اشیاء را از کسی به طور نامطلوبی بگیرد. از لحاظ امانت و راستی و پاکدامنی بی نظیر بود، به همین جهت مردم شهر مکه هر چیز گران بهایی را به امانت نزد وی می گذاشتند، و او امانت های مردم را مانند مال و جان خودش حفاظت می کرد. همه ی مردم به او اعتماد داشتند و اطمینان شان نسبت به او بجائی رسید که او را (امین) لقب دادند. شرم و حیای او به اندازه ای بود که پس از رسیدن به سن بلوغ هیچکس بدن او را لخت ندید، شایستگی و نفاست طبیعتش به درجه ای رسید که با وجودی که او میان مردمان بد اخلاق و پلید زندگانی می کرد ولی او خود از هر بد اخلاقی و هر پلیدی متنفر بود. این مرد در تمام اعمالش پاک و پاکیزه بود، و به قدری خوش نیت و پاکدل بود که هر وقت می دید قوم او دست به کار غارتگری و خونریزی می زدند، متأثر می گردید و غصه می خورد، هنگامیکه آتش جنگ و زد و خورد میان مردم شعله ور می شد، او دامن اصلاح به کمر می زد، و جنگجویان را آشتی می داد، مردی بود مهربان و رحیم و ملایم و در مصیبت های مردم شرکت می کرد. به یاری یتیمان و بیوه زنان می پرداخت، به گرسنگان خوراک می داد و رهروان بی پناه را مهمان می کرد، و آن ها را محترم می داشت و بار زحمت و زیانشان را بر دوش می کشید. به کسی از او ضرر نمی رسید و البته برای دیگران او خود زحمت می کشید. با اینکه سراسر دوران حیاتش را با مردم شرور و اراذل بسر برده بود معذلک از شرارت و رذالت نفرت داشت. مردی بود روشندل و دارای قریحه ای برافروخته، و با اینکه معاشرتش با مردمانی بود که بت پرستی فطرت ثانوی شان و دینی بود که پدر بر پدر آن را پیروی می کردند، با اینحال این مرد از بت پرستی نفرت داشت و هیچ گاه سرش را نزد بتی کج نکرد، گوئی قلبش به او خبر داده بود که آنچه در زمین و آسمان است ارزش پرستش را ندارد و فقط خدای یگانه که بی شریک است و نمی توان برای او شریکی قائل شد سزاوار پرستش است و بس. وجود این مرد در میان چنان قوم نادانی آنچنان درخشندگی و فروغی داشت که گوئی گوهری گران مایه است در میان سنگهای معمولی یا چراغی است در تاریکی شب!

پس از آنکه یک دوره زندگانی سراسر نظافت و طهارت مقرر با رفعت را تمام کرد و به سن چهل سالگی رسید، پیمانه‌ی صبرش از دیدن چنین پرده‌ی تاریکی که از هر طرف بر اجتماع سایه انداخته بود لبریز گردید و تصمیم گرفت خودش را از این دریای ژرف جهل و هرج و مرج و انحطاط اخلاقی و عملی و شرک و بت پرستی نجات دهد؛ زیرا در این محیط چیزی را که مناسب فطرتش باشد نمی‌دید، بدینجهت از شهر مکه بیرون می‌رفت و روزهای طولانی در عالم تنهایی و خلوت به سر می‌برد.

در این ضمن، روح و قلبش را با عبادات مستمر و متوالی شبانه و با گرسنگی تزکیه می‌کرد، و به فکر و تأمل فرو می‌رفت و در جستجوی نوری بود که بدان وسیله تاریکی و ظلمتی را که بر قومش چیره شده بود از بین ببرد و جویای چیزی بود که به وسیله‌ی آن این جهان پر از پلیدی و فساد و هرج و مرج را از سر نو اصلاح کند.

در این هنگام تغییر حالی برای او روی داد و قلبش به طور ناگهانی به وسیله‌ی آن نوری که فطرتش در جستجوی آن بود روشن گردید، و از نیروئی که قبلاً وجود نداشت پر شد، بدین جهت از غاری که در آنجا خلوت گزیده بود بیرون آمد و در میان قومش ندا داد و گفت: این بت‌هایی را که می‌پرستید نمی‌توانند شما را سودی بخشند یا زیانی برسانند، پس دست از پرستش آن‌ها بردارید، و این زمین و خورشید و ماه و ستارگان و آنچه در آسمان‌ها و در زمین است آن‌ها را خدای یگانه آفریده است، و اوست که شما را آفریده و به شما روزی می‌دهد و اوست که شما را می‌میراند و زنده می‌کند، پس آن‌ها را نپرستید و از آن‌ها یاری نخواهید و حاجتهایی را که دارید جز از او نخواهید، و از دزدی و غارتگری و فحشاء و شرابخواری و قمار بازی و امثال این پلیدیها که به آن‌ها ارتکاب می‌کنید پرهیزید! و در گفتار و کردار تان راستگو باشید، عدالت را پیشه سازید و هیچ ذی‌روحو را نکشید مگر بحق! و دارائی مردم را از آن‌ها مراباید و هیچ چیز را از کسی نستانید! و ندهید مگر بحق! همه شما بشرید و همه افراد بشر مساوی و یکسانند. شرف و افتخار و برتری نه به نسب است و نه به رنگ و نه به جامه و جاه و نه به ثروت بلکه شرف و برتری بسته به تقواست، یعنی پرهیزگاری و صلاح و نیکوکاری است، در اینصورت هر آنکس که صالح باشد و از خدا

بترسد و خودش را از کارهای بد بر کنار نگاه دارد، از نظر انسانیت شریف است و کامل، و کسی که چنین نباشد دارای هیچ گونه شرف و برتری نخواهد بود و از حیات آخرت یعنی زندگانی جهان دیگر حظ و بهره‌ای نخواهد داشت و نیز گفت: پس از گذراندن زندگانی این دنیا همه‌ی شما نزد پروردگارتان جمع خواهید شد و در آن محکمه‌ی عدل خدایی نه شفاعتی در کار خواهد بود و نه دوستی و نه رشوتی، و همچنین از نسب عالی شما نیز نخواهند پرسید، بلکه چیزی که در آنجا برای شما سودمند خواهد بود ایمان شما است و اعمال صالح، یعنی کارهای نیک شما، و هر یک از شما که کار خوب انجام دهد داخل بهشت خواهد شد و هر کس کار خوبی انجام نداده باشد زیان آشکاری خواهد دید و جهنمی خواهد شد.

لیکن قوم او دست به اذیت و آزارش زدند فقط بدان جهت که او عادات و رسوم جاهلی را که از پدرانشان ارث برده بودند معیوب می‌شمرد و در برابر آن مطالبی را که خلاف طرز و روش پدران شان بود تعلیم می‌داد؛ به همین علت او را اذیت می‌کردند و دشنام می‌دادند و توهین می‌کردند و سنگ به سوی او پرتاب می‌کردند و کار را بر او سخت می‌گرفتند و محرمانه تصمیم گرفتند تا او را بکشند و تا جایی که می‌توانستند انواع سختی‌ها و اذیتها و آزارها را بر او وارد می‌آوردند و این همه اذیتها و آزارها تسلسل گرفت نه صرف تا یک روز و دو روز بلکه این ممتد ماند تا سیزده سال کامل تا اینکه حضرتش صلی الله علیه وسلم بعد از سیزده سال مجبور شد از وطنش هجرت کند، با اینحال مردم دست بردارش نبودند و حتی در شهر مدینه که به آنجا پناه برده بود پیوسته در اذیت و آزار او می‌کوشیدند.

باید پرسید: این بنده‌ی نیکوکار چرا این همه شداید و مصائب را تحمل کرد و در برابر اذیت و آزاری که از قومش می‌دید تا آن حد صبر می‌کرد؟

پاسخ این پرسش این است که:

او می‌خواست آن‌ها را به راه حق و مستقیم هدایت کند. به او پیشنهاد کردند که پادشاه شان بشود یا آنچه مال و ثروت می‌خواهد به او بدهند تا از همه‌ی مردم بالاتر و ثروتمندتر باشد، و در عوض از دعوت بسوی خدا دست بر دارد، لیکن او به شدت این پیشنهادها را رد می‌کرد و دعوتش را ادامه می‌داد.

حالا جای این پرسش را دارد که بگوییم: آیا در جهان مردی صالح تر و فدا کار و راستگو تر از او پیدا شده و می شود؟

این مرد ثابت کرد که این همه رنج و مشقت و اذیت و آزار را در راه هیچ نفعی برای خودش تحمل نمی کرد؛ بلکه در راه اصلاح سایر بندگان خدا بود. مردم سنگ بسوی او پرتاب می کردند و با زشت ترین کلمات او را مخاطب قرار می دادند. ولی او جز دعای خیر برای آن ها چیزی نمی گفت! نه تنها انسانان بلکه فرشتگان خدا فدای چنین مردی شوند. حالا قدری در باره ی این وضع تازه و تغییر عظیمی که پس از بیرون آمدن از غار برای او روی داده فکر کنید.

کلامی را که بر مردم فرو میخواند به حد اعلای فصاحت و بلاغت می رسید، به نحوی که هیچ کس پیش از او این چنین کلامی را نیاورده بود و نه بعد از ایشان هیچ کس چنین کلامی آورده نمی تواند.

بر شما پوشیده نیست، اعراب به شعر و خطابت و فصاحتشان افتخار می کردند، بدین سبب از آن ها دعوت کرد که اگر می توانند یک سوره مانند آنچه او آورده، بیاورند! ولی هیچکس نتوانست و همه سر عجز فرود آوردند. (باید توجه داشت که کوچکترین سوره ی قرآن مجید «الکوثر» است که دارای دوازده کلمه است و کسی نتوانست مانند این سوره نیز بیاورد).

مطلبی که شگفت آور تر است این است که زبانی را که در خطبه ها و گفتگو با مردم بکار می برد، از حیث بلاغت و فصاحت با آن بیان دیگر همطراز نبود، و اگر بین آن کلام و بین بیانی که در خطبه ها و گفته ها و محاوراتی که با مردم داشت مقایسه کنید، فرق واضح و آشکار بین این دو نوع سخن بر شما معلوم خواهد شد.

این (امی) صلی الله علیه وسلم که در صحرا رشد کرد سراسر دوره ی زندگیش را با همان صحرانشینان امی یعنی بی سواد میگذرانید، حکمت ها و موعظه هائی را آورده است که هیچکس نه قبل از او توانسته چنان کلماتی را بر زبان آورد و نه بعد از او. بلکه قبل از آنکه به سن چهل سالگی برسد، مردم چنین سخنانی از خودش هم نشنیده بودند! و همچنین این مرد

(امی) صلی الله علیه وسلم، در اخلاق و اجتماع و سیاست و در سایر شئون انسانیت قوانینی را وضع کرد که حتی دانشمندان بزرگ و حکمای سترگ، با همه‌ی وسعت نظر و تجربیاتی که در زندگی آموخته‌اند، جز با صعوبت زیاد، نمی‌توانند حکمت و اسرار آن را درک کنند! بلکه هر چه بر تجربیات و معلومات بشر افزوده شود، حکمت و اسرار آن قوانین و مقاصد آن در آینده بیشتر کشف خواهد شد! این (امی) صلی الله علیه وسلم تقریباً چهارده قرن پیش قوانینش را وضع کرده است معذک ما در حال حاضر، حتی در یک مورد آن نمی‌توانیم تجدید نظر کنیم یا اینکه آن را محتاج به تغییر بدانیم! و همچنین، یک ماده‌ی آن را نمی‌توانیم حذف کنیم یا از سر جای آن بر داریم! در صورتیکه قانونهای وضعی دیگر در دنیا چندین بار دچار تغییر و تبدیل گردیده است! دیگر قانونهای دنیوی در هر آزمائش خائب و خاسر ماندند و نشانه‌های ترمیم و تحذیف در آنها آشکار است، در آنحالیکه قانونی که این امی صحرانشین صلی الله علیه وسلم بدون مدد انسانی وضع کرده هیچ شق و دفعه‌ای از آن امکان و ضرورت حذف را ندارد و نه خواهد داشت.

در مدت بیست و سه سال، بسیاری از دشمنانش را به وسیله‌ی اخلاق و شرف و فضائل و بذریعه‌ی تعلیمات عالیه، دوست خود ساخت و بسیاری از مخالفان خود را تبدیل به موافقان و حامیان خود نمود. با اینکه قدرتهای جبار عظیمی در برابر ایشان قیام کردند و لیکن شکست خوردند و خوار و کوچک شدند و قتیکه بر این دشمنان پیروز شد از هیچکدام انتقام نگرفت، بلکه همه را رهین فضل و اکرام و انعامش قرار داد. کسانیکه عمو/کاکا و برادر رضاعی او (حمزه بن عبدالمطلب) را کشته بودند و شکمش را شگافته و جگر او را مکیده بودند، بخشید! و بر کسانیکه سنگ بر او پرتاب کرده بودند و او را از وطنش آواره ساخته بودند چون بر ایشان فتح حاصل کرد، ترحم نمود و آنها را عفو کرد!

نسبت به هیچکس مکر نورزید و با هیچکس عهد شکنی نکرد و به هیچکس حتی در جنگ، تعدی و تجاوزی ننمود. این سوابق به طوری آشکار است که حتی بدترین دشمنان وی جرأت نکرده‌اند که او را به مکر و ظلم و عهد شکنی متهم سازند!

این معانی بود که دل‌های همه‌ی اعراب را مجذوب و مسخر اراده‌ی او ساخت و آن‌ها را به وسیله‌ی تعلیمات و هدایاتش از تاریکی‌های نادانی و وحشیگری نجات داد و از آن‌ها ملتی ساخت که در نظم و تهذیب از همه پیشی گرفتند! و از اعرابیکه پای‌بند هیچ قانونی نبودند، امت و ملتی بوجود آورد که از هر جهت مقید به نظم و قانون شدند تا جائیکه از این لحاظ در تاریخ جهان نظیری برای این ملت نمی‌توان پیدا کرد!

و همین مردمیکه حاضر نبودند مطیع هیچکس بشوند و حکم دیگری را اجرا کنند، مطیع دولت بزرگی گردیدند که مال و جانشان را در راه آن فدا می‌کردند و همین کسانیکه دارای هیچ‌گونه آداب و اخلاقی نبودند، به طوری آدابشان را تزکیه و اخلاقشان را تهذیب کرد که حتی مردم دنیا در حال حاضر وقتیکه وقایع مربوط به آنان را در کتاب‌های تاریخ می‌خوانند از تعجب خودداری نمی‌کنند. آن کسانیکه نازلترین و ناتوان‌ترین ملت‌های روی زمین بودند در سایه‌ی نفوذ اخلاقی و تاثیر تربیت این مرد و در پناه دعوت ۲۳ سال رسالت وی دارای قدرت نفس و نیروی اراده‌ای شدند که دولتهای ایران و روم و مصر را تسخیر کردند و برای تعلیم شرف و تمدن و اخلاق و انسانیت قیام کردند تا این معانی را به دنیا بیاموزند و در آسیا و افریقا و اروپای دور به نشر قانون اسلام پرداختند!

اینها آثاری بود که آن مرد امی صلی الله علیه وسلم در نفس عرب بجای گذاشت، ولی این تعلیمات او در نفوس سایر ملت‌های روی زمین بیشتر از این و شگفت‌آور تر ازین بود! زیرا انقلابی عظیم در افکار و عادات و قوانین سایر مردم روی زمین بوجود آورد. علاوه از آن اگر به وضع کسانیکه از پیروی او روی برگرداندند و به مخالفت او قیام کردند و بجای اینکه از او پیروی کنند و او را سر مشق قرار دهند، آشکارا دست به دشمنی زدند و مردمانی که او را رهنمای خود پذیرفتند، توجه کنید، ملاحظه خواهید نمود که هیچ‌کدام نتوانستند خود را از تحت تاثیر این مرد (امی) صلی الله علیه وسلم بر کنار نگاه دارند!

دنایای آنروز (توحید) یعنی یگانگی خدای متعال را فراموش کرده بود که ناگاه این مرد (امی) صلی الله علیه وسلم آمد و درس یگانه‌پرستی را از نو به مردم یاد داد! تا جائیکه حتی دیانت‌های بت‌پرست و مشرکین، فعلاً چاره‌ای ندارند جز اینکه مدعی یگانه‌پرستی خدای

متعال شوند! همچنین مبادی و اصولی را که در اخلاق و آداب به مردم تلقین کرد به اندازه‌ای قوی و نیرومند بود که اخلاق و آداب سایر ملت‌های روی زمین را تحت تاثیر قرار داد و هم اکنون نیز متأثر از تاثیرات آن است، و همچنین درستی و راستی و مبادی و اصولی را که در قانون و سیاست و مدنیت و اجتماع آورده بود، به اندازه‌ای معقول و دل‌پذیر بود که حتی دشمنان و منکران را وادار کرد تا از او اقتباس یا سرقت کنند و تا کنون نیز این اقتباس و سرقت ادامه دارد.

بطوریکه سابقاً گفتیم این مرد در میان ملتی که جهل و وحشی‌گری در نهاد شان ریشه دوانیده بود فقط بر اساس فطرت رشد کرد و به کاری جز گوسفند چرانی و بازرگانی دست نزد تا اینکه به سن چهل سالگی رسید و هیچ‌گونه تعلیم و تربیتی از کسی فرا نگرفت. در اینصورت چطور شد که اینهمه مظاهر کمال، یکبارگی پس از رسیدن به سن چهل سالگی در او جمع شد؟

و این معرفت و علم را از کجا تحصیل کرد؟

و این نیروی غیر عادی از کجا پیدا شد؟

این مرد را ببینید که در آن واحد در میان سرداران جنگی قائد و سرداری است بینظیر! و در میان قضاة، قاضی و حاکمی است ماهر. و در میان قانونگذاران، قانونگذاری است غیر عادی! و در مجمع فیلسوفان، فیلسوفی است حاذق! و در میان مصلحان اخلاقی و تمدن، مصلحی است مبتکر! و در صف رجال سیاست، سیاستمداری است با تدبیر! و در عین حال با داشتن اینهمه کارهای زیاد روزانه و در شب چندین ساعت به عبادت پروردگارش سرگرم می‌شود! و همچنین ملاحظه می‌کنید که با چه دقت و نظم، حقوق زنان و فرزندان و خانواده‌اش را اداره می‌کند و به خدمتگزاری درماندگان و بینوایان می‌پردازد و به نوازش و همدردی بیچارگان و یتیمان مشغول می‌شود! و با اینکه به حد اعلای فرمانروائی رسیده معذلتک روی حصیر می‌خوابد و جامه‌ی زبر و خشن می‌پوشد، غذای او غذائیست که مفلسان می‌خورند بلکه گاهی چند روز تمام بی‌خوراک می‌ماند!

اگر این مردی که به چنین کارهای عظیم اخلاقی و اجتماعی دست زده است به مردم می‌گفت:

من مانند شما نیستم و بالاتر از نوع بشرم، هیچ فردی نمی‌توانست گفته‌ی او را تکذیب کند و ادعای او را نپذیرد! با اینحال چنین حرفی را نگفت و ادعا نکرد که این موهبت‌های غیر عادی را از خود دارد، بلکه همیشه می‌گفت:

هیچیک از این موهبت‌ها مال خودم نیست بلکه هر چه دارم از خدا است و برای خدا است، و این کلامی را که برای شما آورده‌ام و جن و انس از آوردن کلامی مانند آن عاجز اند از خودم نیست و زائیده‌ی فکر و محصول قریحه‌ی من نیست، بلکه کلام خدا است و فضل و برتری این کلام نیز جز به خدا به دیگری مربوط نیست و هر کاری را که می‌کنم ناشی از کفایت و شایستگی خودم نیست! بلکه خدای متعال است که مرا چنین توفیقی داده و هیچ کاری را انجام نمی‌دهم و هیچ چیزی را نمی‌گویم مگر اینکه خدای متعال آن را امر کرده باشد!

باتوجه به همه‌ی این معانی بمن بگویید:

چرا به چنین مرد صادقی ایمان نیاوریم و چرا به امر او که فرستاده‌ی خدا است تسلیم نشویم؟

از طرفی موهبت‌ها و امتیازات او را در نظر بگیرید و توجه داشته باشید که جهان انسانیت نه پیش از او و نه بعد از او مردی را نظیر او پرورش نداده و از طرف دیگر راستگویی و امانت او را ببینید که به آنچه دارد افتخار نمی‌کند و خودش را نسبت به آنچه دارد مدح نمی‌کند و ثنا نمی‌گوید! بلکه همه چیز را به خدایی نسبت می‌دهد که این نعمت‌ها را به او ارزانی داشته است، در اینصورت چرا آنچه می‌گوید تصدیق نکنیم؟ و چرا وقتی که می‌گوید: همه‌ی این شایستگی‌ها و مظاهر کمال از خدا است او را تکذیب کنیم؟

و به او بگوییم: همه‌ی این حرفها را خودت ساخته‌ای و از ذهن تو و افکار خودت سر در آورده است. تأمل بکنید آنکس که کاذب باشد شایستگی‌های دیگران را به خود نسبت می‌دهد مگر این مرد راستگوی امین، اینهمه امتیازات و محسنات را با کمال سهولت

می‌توانست بخود نسبت دهد ولی او از این عمل امتناع دارد، در صورتیکه جز خود او کسی منع و منشأ این محسنات و امتیازات را نمی‌داند. باری، بنا بر آنچه گفته شد، اگر این مرد ادعا کند که دارای شخصیتی است ما فوق همه‌ی افراد بشر، هیچ کس نمی‌تواند ادعای او را رد کند و با اینحال چنین ادعایی نمی‌کند، پس باید پرسید:

راستگوتر و منزّه‌تر و امین‌تر از او کیست؟

همه بدانند که این مرد صادق، سرور و سید و مولی و سرپرست ما، محمد بن عبدالله صلی الله علیه وسلم است و راستگویی او دلیل نبوت اوست. کارهای بزرگ و برجسته و اخلاق اعلای او همه‌ی وقایع و رویداد های دوره‌ی زندگی وی، همه و همه در کتاب‌های تاریخ ثبت و تدوین شده. و هر آنکس که با قلبی سلیم در جستجوی حق و راستی باشد، بدون شک و تردید، دلش گواهی خواهد داد که او صلی الله علیه وسلم پیغمبری است که از طرف خدای متعال فرستاده شده و کلامی را که بر قوم خودش عرضه داشته همین قرآن کریم است که شما تلاوت می‌کنید و هر آنکس که آن را با قلبی گشوده و باز بخواند و معنای آن را بفهمد، ناچار است اقرار کند که از طرف خدای متعال نازل شده و تصدیق خواهد کرد که هیچ بشری نمی‌تواند مانند آن را بیاورد.

ختم نبوت:

با توجه به این مقدمات، باید دانست که برای شناخت اسلام و شناختن صراط مستقیم یعنی راه راست اسلام، جز تعلیمات پیغمبر صلی الله علیه وسلم و قرآن کریم راه دیگری وجود ندارد و محمد صلی الله علیه وسلم پیغمبری است که برای تمام نوع بشر فرستاده شده و سلسله‌ی وحی و نبوت و رسالت بوجود او ختم شده است و خدای متعال آنچه را از نور و هدایت که خواسته است بواسطه‌ی او صلی الله علیه وسلم فرستاده و هر آنکس که طالب حق و جویای حقیقت باشد و بخواهد بنده‌ای باشد سراپا تسلیم به امر خدای متعال، ناگزیر است به خاتم پیغمبران صلی الله علیه وسلم ایمان بیاورد و از هر جهت به هدایت، دلایل و بیناتی که او آورده اقرار و اعتراف کند و تابع طریقه‌ی او باشد و از هر جهت او را پیروی کند.

دلایل ختم نبوت محمد صلی الله علیه وسلم:

اگر حقیقت نبوت را درک کرده باشید، برای شما این نکته واضح و روشن گردیده است که پیغمبران هر روز متولد نمی‌شوند و نیز ضرورتی ندارد که در هر وقتی از اوقات هر ملتی پیغمبری داشته باشد؛ زیرا زندگانی و حیات پیغمبر در حقیقت عبارت از زنده بودن هدایت و تعلیمات اوست و مادامی که هدایت او زنده باشد او زنده است.

پیغمبران قدیم همه مرده‌اند؛ زیرا مردم تعلیمات‌شان را عوض کرده و با هوی و هوس خویش ممزوج کرده‌اند و امروز کتابی از کتاب‌های آن‌ها بصورت اصلی در دست نیست و پیروانشان نیز چنین ادعائی ندارند و همچنین مردم، سیره آن پیغمبران را فراموش کرده‌اند و روی هم‌رفته از حالات صحیح پیغمبران گذشته چیزی که قابل اعتماد باشد در دست ندارند، حتی بطور قطع و جزم زمان آن‌ها و همچنین محل تولد آن‌ها و کارهایی را که در دوران حیاتشان انجام داده اند کسی نمی‌داند و خلاصه‌ی گفتار این است که:

در حال حاضر، محال است کسی بداند چگونه آن پیغمبران ایام حیاتشان را سپری کرده و چه او امر و نواهی صادر کرده‌اند؟

و همچنین تاریخ وفاتشان معلوم نیست، اما پیغمبر ما محمد صلی الله علیه وسلم هنوز زنده اند؛ زیرا تعلیمات و هدایت و راهنمایی ایشان زنده است، و آن قرآن کریمی که ایشان از جانب خدای متعال به ما آورده، با همان کلمات و الفاظ اصلی در دست ماست و عامل تغییر و تبدیل حتی در حرفی از حروف یا نقطه و حرکتی از حرکات آن راه پیدا نکرده و سیره و کارهایی دوره‌ی زندگانی و همه‌ی کارها و گفته‌های رسول اکرم صلی الله علیه وسلم پس از گذشتن سالهای دراز در کتاب‌ها محفوظ و مدون باقی مانده است، بطوریکه گوئی همین امروز، شخص پیغمبر صلی الله علیه وسلم را با چشم خود می‌بینید و کلمات او را با گوش خودتان می‌شنوید.

در سراسر تاریخ جهان کسی پیدا نمی‌شود که وقایع دوره‌ی زندگانی او مانند وقایع دوران حیات پیغمبر صلی الله علیه وسلم محفوظ مانده باشد، بدین جهت برای ما امکان دارد که در هر شأنی از شئون حیات روزانه و در هر وقتی از اوقات که می‌گذرانیم به او اقتداء و

تأسی جوئیم یعنی رفتار و کردار او را سرمشق قرار دهیم و این معنی دلیل بر آنست که مردم جهان در حال حاضر احتیاجی ندارند که بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرستاده‌ی دیگری از طرف خدای متعال بیاید.

این نکته را نیز باید در نظر گرفت که هیچ پیغمبری بعد از پیغمبر دیگری نمی‌آید مگر به علتی از علتها که در زیر بیان می‌شود:

علت اول این است که تعلیمات پیغمبر پیشین از بین رفته باشد و احتیاجی باشد که بار دیگر بر مردم عرضه شود.

علت دوم این است که تعلیمات پیغمبر پیشین کامل نباشد، در آن صورت احتیاج به تکمیل و اتمام آن خواهد بود.

علت سوم این است که تعلیمات پیغمبر پیشین منحصر به امت و ملت خاصی باشد و امت دیگر یا سایر امت‌ها محتاج به پیغمبری مانند او باشند.

(علت چهارمی نیز ممکن است وجود داشته باشد و آن این است که همراه پیغمبر، پیغمبر دیگری برای تایید و تصدیق او فرستاده شود و ما از آن جهت از ذکر این علت خودداری می‌کنیم که در قرآن کریم جز دو نمونه از این نوع ذکر نشده است و نمی‌توان از این دو مثال استثنائی چنین نتیجه گرفت که خدای متعال بصورت قاعده‌ی کلی و عمومی، پیغمبران دیگری را برای تایید و کمک به پیغمبران می‌فرستد).

در حال حاضر ملاحظه می‌کنیم که هیچ علتی از علت‌های سه گانه وجود ندارد بدلیل اینکه:

۱- تعلیمات رسول اکرم صلی الله علیه وسلم زنده است و مادامیکه این دین هست در هر وقت و زمان به راحتی می‌توانیم از این تعلیمات بهره‌مند شویم و از هر هدایتی که آورده و از هر طریقی که برای زندگی نشان داده و ترویج کرده است برخوردار گردیم، و همچنین از راه‌هایی که ناپسند است تا مردم را از آن بر حذر دارد، بر کنار بمانیم، پس وقتی که هنوز هدایت او زنده و در دسترس است احتیاجی به پیغمبر دیگر در کار نیست که نبوت را تجدید کند و دوباره آن را بر مردم عرضه دارد.

۲- با نبوت محمد صلی الله علیه وسلم تعلیمات کامل اسلام به دنیا عرضه داشته شده است، بدینجهت دیگر احتیاجی نیست که چیزی بر آن افزوده شود یا چیزی از آن کاسته گردد و نیز قصوری در آن وجود ندارد که برای جبران آن بعد از ایشان صلی الله علیه وسلم پیغمبر دیگری بیاید، پس به این دلیل علت دوم نیز منتفی است.

۳- نبوت محمد صلی الله علیه وسلم برای سراسر جهان و برای همه‌ی جهانیان آمده و منحصر به امت متعین یا زمان معینی نبوده است، بنا بر این هیچ امت و هیچ ملتی احتیاج به پیغمبر خاصی ندارد که از طرف خدا فرستاده شود بدین طریق ملاحظه می‌شود که علت سوم نیز موضوع ندارد.

با توجه به همه‌ی این دلایل است که محمد صلی الله علیه وسلم خاتم پیغمبران نامیده شده است، یعنی بعد از او پیغمبر دیگری نخواهد آمد.

بنا بر آنچه گفته شد، دنیای امروز نیازی به پیغمبر دیگری ندارد بلکه نیازمند مردانی است که از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم پیروی کنند و مردم را نیز به پیروی ایشان صلی الله علیه وسلم دعوت و تبلیغ کنند و هدایت و رهبری ایشان را بفهمند و بفهمانند و بدان عمل کنند و در روی زمین حکومت و دولت آن قانونی را بر قرار سازند که محمد صلی الله علیه وسلم از طرف خدا آن را آورده است.

فصل چهارم:

ایمان به تفصیل

ایمان به خدا، معنی لا إله إلا الله، حقیقت لا إله إلا الله، تأثیر عقیده‌ی توحید در زندگی انسان، ایمان به فرشتگان خداوند متعال، ایمان به کتاب‌های خداوند متعال، ایمان به پیغمبران خداوند متعال، ایمان به روز آخرت، احتیاج به عقیده‌ی توحید، راستی و درستی عقیده‌ی به آخرت، کلمه‌ی طیبه.

به دانش‌آموزیکه این کتاب را مطالعه می‌کند توصیه می‌کنیم قبل از اینکه گامی به جلو بردارد، کمی به عقب برگردد و به معلوماتیکه در فصول گذشته کسب کرده، یکبار دیگر مراجعه کند و بیاد داشته باشد که:

۱- بدون شک و تردید، اسلام اگرچه عبارتست از طاعت خدای متعال و تسلیم شدن به امر او، لیکن از آنجائیکه برای شناختن ذات و صفات خدای متعال و راه پرستش و سپری کردن دوره‌ی زندگی مطابق رضای او و چگونگی تحصیل ثواب یا عقاب اعمالی که بجای می‌آوریم، جز پیغمبری که برانگیخته‌ی خداوند متعال باشد وسیله‌ی دیگری نداریم.

بنابراین تعریف صحیح دین اسلام این خواهد بود که:

به تعلیمات پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایمان آوردن و خدا را مطابق هدایت و رهنمائی ایشان پرستش کردن، اسلام است.

هر آنکس که از هدایت و رهبری پیغمبر صلی الله علیه وسلم روی برگرداند و آن را وسیله‌ی شناختن خدای متعال و وسیله‌ی شناختن قانون او تعالی قرار ندهد، چنین کسی مسلمان نیست؛ اگرچه ادعا کند به اینکه مطیع خداوند متعال و تسلیم به قانون اوست.

۲- در زمان گذشته پیغمبرانی مختلف در میان ملت‌های مختلف جهان آمدند و هر پیغمبری برای ملت معینی برانگیخته شده بود، و گاهی در میان یک ملت، چند پیغمبر یکی پس از دیگری برانگیخته می‌شدند.

در آن وقت برای هر ملت، اسلام عبارت بود از آن دینی که پیغمبر یا پیغمبران آن وقت مخصوص به همان ملت، به آنان می‌آموختند.

هر چند حقیقت اسلام در هر عصر و هر زمانی یکی بود، لیکن در شرایع مختلف ملت‌ها (یعنی قوانین و راه‌های عبادتها) اندک اختلافی با یکدیگر داشته‌اند و با اینکه مردم مأمور بودند به همه‌ی پیغمبران خداوند متعال ایمان داشته باشند، با اینحال هیچ ملتی وظیفه نداشت که تابع پیغمبر امت دیگری باشد.

۳- همینکه محمد صلی الله علیه وسلم برانگیخته شد خدای متعال تعلیمات اسلام را برای همه‌ی مردم جهان نازل فرمود تا شریعت عمومی بشر باشد، و آن را به وسیله‌ی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم تکمیل فرمود.

رسالت محمد صلی الله علیه وسلم بسوی ملت خاص یا برای زمان معینی نیست بلکه پیامی است بسوی همه‌ی مردم جهان و برای همیشه، و خدای متعال با رسالت ایشان صلی الله علیه وسلم کلیه شرایع اسلام را که قبلاً پیغمبران علیهم السلام برای ملت‌های مختلف آورده بودند، منسوخ کرد. بنا بر این دیگر هیچ وقت بعد از ایشان صلی الله علیه وسلم تا روز قیامت دیگر نه پیغمبری خواهد آمد و نه شریعتی.

با توجه به آنچه گفته شد، اسلام، در حال حاضر جز پیروی از محمد صلی الله علیه وسلم و تسلیم کردن پیغمبری ایشان و ایمان آوردن به آن همه تعلیماتیکه برای ما آورده و نیز اوامر ایشان را، اوامر خدا انگاشتن و تعمیل به آن‌ها، معنای دیگری ندارد. اکنون شخصی نیست که از طرف خدا بیاید و از ما ایمان به او خواسته شود و هر کسی که ایمان به او ندارد کافر نامیده شود.

اینک اموری را که پیغمبر صلی الله علیه وسلم به ما امر کرده و از ما خواسته است که بدان ایمان داشته باشیم برای شما شرح می‌دهیم. ببینید این همه امور چقدر راست و درست هستند و ایمان به آن‌ها انسان را تا کدام حد رفعت و بلندی می‌بخشد.

اولین و مهمترین امری را که پیغمبر صلی الله علیه وسلم صادر کرده و باید به آن مؤمن باشیم جمله‌ی (لا اله الا الله) است، این کلمه بنیاد اسلام است.

چیزیکه مسلمان را از کافر، مشرک و ملحد جدا و متمیز می‌کند، همین کلمه است. اقرار و انکار این کلمه موجب فرق عظیم در میان انسانها می‌شود. آنانی که به این کلمه ایمان می‌آورند، گروهی جدا اند و آنانی که روگردان ازین کلمه باشند گروه دیگر.

کسانی که به چنین معنایی ایمان داشته باشند به رستگاری و نیک‌بختی و کامیابی و ترقی در دنیا و آخرت سرافرازند و کسانی که از این معنی روی بر گردانند، در دنیا و آخرت دچار زیان و سر شکستگی هستند. ولی باید دانست که این فرق عظیم بین دو نفر و یا دو گروه تنها به اینکه کسی این جمله‌ی ترکیب شده از (لام و الف و هاء - لا إله إلا الله-) را به زبان آورد و کسی یا گروهی دیگر این جمله را بر زبان نمی‌آورد، معلوم نمی‌شود.

برای اینکه مطلب روشن شود باید مثلی بزنیم و آن این است که اگر شما به بیماری (مالاریا) مبتلا باشید و بخواهید معالجه شوید، بمحض اینکه کلمه‌ی (گنه گنه)^(۱) را بر زبان بیاورید شفا نخواهید یافت، اگرچه اینکه این کلمه را هزار بار تکرار کنید، مگر اینکه (گنه گنه) را بگیرید و بخورید.

گفتن کلمه‌ی (لا إله إلا الله) نیز چنین است که اگر بدون توجه به معنای آن و بدون اقرار قلبی و توجه به مسئولیت عظیمی که با گفتن این کلمه بر عهده می‌گیرید، بر زبان برانید، برای شما سودی نخواهد داشت.

حقیقت امر این است که فرق حقیقی حاصل نخواهد شد مگر وقتی که این کلمه در عمق قلب - یعنی ته دل شما جای گرفته و به راستی و صداقت به این کلمه یقین داشته باشید و دل شما خالی شود از همه اعتقاداتی که خلاف این اعتقاد باشند و رسوخ عقیده و یقین شما - کم‌تر از عقیده‌ی شما به سوزندگی آتش نباشد، یا مانند یقین شما بر اینکه زهر کشنده است. مقصود این است که همانطوری که ایمان شما بخاصیت سوزندگی آتش اجازه نمی‌دهد که دست‌تان را در آتش فرو برید، و ایمان شما بخاصیت هلاکت زهر، شما را اجازه نمی‌دهد که آن را بخورید، باید عقیده‌ی شما به جمله‌ی (لا اله الا الله) نیز چنین باشد که کوچک‌ترین

۱- گنه گنه (گَنَ گَنَ) نام دارویی است، گیاهی برای درمان بیماری مالاریا و تب. (مصحح)

عملی که دلیل شرک یا کفر یا الحاد شناخته شود از شما صادر نگردد چه در عقیده و چه در عمل.

معنی جمله‌ی: لا إله إلا الله:

حالا باید بدانید که معنی (إله) چیست؟

معنای لغوی این کلمه (مستحق عبادت) است، یعنی کسی که از حیث بزرگی و جلالت شأن و علو مقام و منزلت شایسته‌ی آن باشد که مردم او را پرستند و به منظور عبادت در برابر او گردن خم کنند و سر تعظیم فرود آورند.

(معنای دیگر کلمه‌ی (اله) این مفهوم را هم شامل می‌شود که چنین کسی دارنده‌ی نیروی جبروتی و عظیمی است که عقل انسان از ادراک پایان آن حیران باشد، و همچنین این کلمه متضمن معنایی است که چنین کسی محتاج به هیچکس نمی‌باشد و همه محتاج به او باشند و مجبور باشند که در جمیع شئون حیات از او یاری بخواهند).

و نیز این کلمه به معنای (کسی که از مردم محبوب باشد - یعنی کسی که نیروهای او دیده نشود) تفسیر و تعبیر شده است. (مراجعه شود به کتاب (المصطلحات الأربعة في القرآن) تألیف مؤلف، واژه‌های (خدا) در زبان فارسی و (دیوتا) در زبان هندی و (GOD) در زبان انگلیسی همه مرادف همین کلمه‌ی (اله) هستند و همچنین در سایر لغات جهان کلماتی شبیه این کلمه یافت می‌شود و کلمه‌ی (الله) اسم علم برای ذات باری تعالی است:

پس معنی (لا اله الا الله) این است: هیچ إله نیست جز آن ذات باری تعالی که اسم او الله است. باید گفت که در این جهان هیچکس شایسته‌ی آن نیست که مردم او را پرستند و به عنوان طاعت و عبادت نزد او سجده کنند، مگر خدای متعال.

در این جهان مالکی و حاکمی جز او یافت نمی‌شود و هر چیزی مجبور و ناگزیر است که از او یاری بخواهد و او در ماورای حواس قرار گرفته است و عقل انسان در ادراک ذات او سرگشته و حیران است!

حقیقت لا اله الا الله:

این است معنای که الفاظ (لا اله الا الله) در لغت دارد و اینکه حقیقت این کلمه را برای شما بیان می‌کنیم:

آنچه از قدیم‌ترین دوره‌های تاریخ درباره‌ی احوال انسان به ما رسیده و آنچه در این جهان از آثار قدیم و جدید ملت‌ها مشاهده گردیده، دال بر این است که هیچ دوره‌ای بر بشر نگذشته مگر اینکه برای خود الهی یا خدایی در نظر گرفته و او را پرستیده است.

در زمان موجود هم وضع فعلی همه‌ی ملت‌ها و جوامع چنین است که هر یک - چه وحشی و چه متمدن - در سراسر جهان به الهی معتقد شده و آن‌را می‌پرستند، و همین امر از هر جهت دلیل آن است که تصور (اله) یا خدا در نهاد همه نفوس بشر جایگزین است و ریشه دوانیده و در عمق ذهن همه‌ی افراد بشر چنین چیزی هست که او را وادار می‌کند تا برای خودش خدایی در نظر گرفته و او را پرستش کند.

باید پرسید علت این امر چیست؟

با اندک توجهی به حال درونی خودتان و با توجه به حال همه‌ی افراد بشر، می‌توانید این وضع را مشاهده کنید.

از آنجائیکه انسان از لحاظ فطرت محتاج و ضعیف است، برای بندگی آفریده شده است. ملاحظه کنید که انسان برای بقای خود چه احتیاجاتی دارد! به چیزهای زیادی نیازمند است که در دسترس او نیست. گاهی این چیزها را بدست می‌آورد و گاهی از دست می‌دهد. چه بسا چیزهایی که بحال او نافع است و می‌کوشد تا آن‌را حاصل کند ولی گاهی موفق می‌شود و گاهی موفق نمی‌شود. همین امر دلیل بر آن است که بدست آوردن آنچه برای آن تلاش می‌کند، در اختیار او نیست.

چه بسا چیزهایی که برای انسان زیان‌آور است و تمام آرزوهایش را بر باد می‌دهد و سعی و کوشش او را بی‌هوده می‌سازد و برای او مصیبت و محنت و مرض بیار می‌آورد و انسان تلاش می‌کند تا آن‌را دفع کند، با اینحال گاهی می‌تواند و گاهی نمی‌تواند! اینها همه دلیل آنست که وقوع حوادث یا دفاع از آن در اختیار خود شخص نیست.

و باز چه بسا چیزهایی که عظمت و ابهت آن انسان را مرعوب می‌کند. مثلاً کوه‌ها و رودخانه‌ها و گزندگان مهیب و مخوفی را می‌بیند و می‌ترسد! و همچنین طوفان‌های شدید و زلزله‌ها و سیلاب‌ها او را وحشت زده می‌کند! و منظره‌های رعد و برق و ابرهای تیره و ریزش بارانهای سخت او را می‌ترساند و می‌لرزاند.

او آفتاب و ماه و ستارگان را در گردش می‌بیند و مرعوب می‌شود! ببینید این پدیده‌ها در نظر انسان چقدر بزرگ و نیرومند جلوه می‌کند و انسان در برابر آن چقدر خودش را ناچیز می‌بیند! و عاجز می‌انگارد!

انسان همینکه با این منظره‌های گوناگون مواجه می‌شود و به عجز و ناتوانی خودش توجه می‌کند، قلباً احساس می‌کند که بنده‌ای است ناتوان و محتاج به غیر! و همینکه چنین احساسی در قلبش بوجود آمد تصور (اله) یا خدا در ذهن او بیدار می‌شود. آنگاه قدرتی به نظر وی می‌رسد که همه‌ی این چیزهای بزرگ را در اختیار دارد. و احساس به عظمت و جلال و قدر و شأن این دو دست نیرومند او را مجبور می‌سازد که سرش را در برابر این قدرت قوی به عنوان عبادت، و طاعت خم کند. و همان احساس وادارش می‌کند تا حاجتش را عرضه دارد و عجز و در ماندگیش را اعلام کند. و همچنین احساس به قوت و قدرت آن ذات در زیان رسانیدن به او، او را مجبور می‌کند که از او بترسد و خود را از غضب او برکنار دارد! بدین جهت دست نیاز بلند می‌کند و به آن پناه می‌برد.

در پائین‌ترین درجه نادانی‌اش انسان گمان می‌کند که این چیزهایی که آن‌ها را دارای قدرت عظیمی می‌بیند یا قسماً وجود آن‌ها را برای خود سودمند یا زیان آور می‌انگارد، همه «خدا» هستند.

و به همین جهت و مناسبت است که وحوش و رودخانه‌ها و کوه‌ها را عبادت می‌کند! و در برابر آن‌ها به سجده می‌افتد و زمین و باران و باد و ماه و آفتاب و ستارگان را عبادت می‌کند! ولی همین که این نادانی اندکی از او زایل می‌شود، تابشی از علم و نور در فکر او نفوذ می‌کند، آنگاه می‌فهمد که همه‌ی این اشیاء مانند خودش ناتوان و عاجز و درمانده‌اند.

و می‌بیند که مرگ بزرگ‌ترین و قوی‌ترین حیوانات را مانند کوچکترین و ادنی‌ترین حیوانات از پا در می‌آورد! و رودخانه‌های بزرگ می‌خشکد، کوه‌ها را انسان خود می‌شگافد و می‌تراشد، و زمین نمی‌تواند حاصل خیز شود و از شکم خودش چیزی را برویاند بلکه محتاج به آب است تا حاصل خیز شود و گیاهی برویاند و هنگامیکه آب کافی به زمین نرسد، خشک و سخت می‌شود.

و می‌بیند که آب خودش از آسمان نمی‌آید بلکه بادی که می‌وزد و ابرها را به جلو میراند باعث ریزش باران می‌شود. و ملاحظه می‌کند که هوا نیز به خودی خود قادر بر وزیدن نیست و نمی‌تواند به ذات خود سودمند و یا زیان‌آور باشد، بلکه وجود همه‌ی این پدیده‌ها موقوف بر علل و اسباب دیگری است. و بالاخره می‌بیند که خورشید و ماه و ستارگان همه تابع قانون ثابتی هستند که به قدر موئی نمی‌توانند از حکم این قانون تجاوز کنند!

در این مرحله ذهنش به این نکته متوجه می‌شود که عمل و تحرک این همه اشیای ظاهری متکی و مستند به نیروهائی است که در عالم وجود پنهان اند و این نیروها است که بر همه‌ی این اشیاء و بر کلیه‌ی پدیده‌ها حکومت می‌کند و بر هر چیز قادرند.

عقیده‌ی انسان به خدایان متعدد نهانی، از اینجا سرچشمه می‌گیرد و تصور می‌کند که نور و هوا و آب و بیماری و تندرستی و زشتی و زیبایی، هر یک خدای مخصوصی دارند.

آنگاه برای هر یک از این خدایان به خیال و گمان خود در ذهنش صورتی تصویر می‌کند و دور او می‌گردد و سجده اش می‌کند! ولی پس از آنکه این نور یعنی نور علم و معرفت در ذهنش فزونی گرفت، می‌بیند که در نظام عالم هستی قانون ثابت و نافذی وجود دارد که برای انضباط دقیق و محکم آن مواظبتی در کار است.

و سپس مشاهده می‌کند که هوا چگونه می‌وزد و باران چگونه فرو می‌ریزد و به چه کیفیتی سیارات در آسمان می‌گردند و چسان فصول سال عوض می‌شود و به چه ترتیب تحت قاعده‌ی ثابت و دائمی میوه‌ها می‌رسند و کاشته‌ها رشد می‌کنند و چگونه نیروهای زیاد و مختلفی با یکدیگر متحد می‌شوند و با چه نظمی با یکدیگر همکاری می‌کنند.

و با توجه به اتفاق و استحکام این قانون مشاهده می‌کند که اسباب و موجبات همکاری برای همه‌ی عوامل نهانی این قانون بدون تخلف و تأخیر فراهم می‌شود تا هر عملی از اعمال این عالم در موقع معین انجام بگیرد.

و همچنین هر مشرکی همینکه به جهان هستی نظری می‌افکند و این نظم دقیق محکم و مستحکم را از نظر میگذراند، ناچار است به این معنی تسلیم شود که این جهان خدایی دارد که بر همه‌ی خدایان دروغین حکومت می‌کند و ریاست دارد، و حساب می‌کند که اگر این خدایان متفرق استقلال عمل داشته باشند، نظام هستی مختل می‌شود و فساد و هرج و مرج همه جا را فرا می‌گیرد.

انسان این خدای بزرگ را «الله» یا «برمی‌شور» یا «خدای خدایگان» می‌نامد ولی ضمن عبادت کردن این خدای بزرگ، خدایان کوچکی را شریک او قرار می‌دهد، و گمان می‌کند که مقام الوهیت مانند پادشاهی این جهان است و همان طور که پادشاه در این دنیا وزیران بسیاری دارد که مورد اعتماد اوست و در امور کشورداری با آنها مشورت می‌کند و بسیاری از منصب‌ها را به آنها واگذار می‌کند، این خدای بزرگ نیز در اداره کردن امور این جهان از آن خدایان کوچک یاری می‌طلبد و تصور می‌کند بدون جلب رضایت این خدایان کوچک رسیدن یا نزدیک شدن به خدای بزرگ امکان ندارد!

به این دلیل این انسان جاهل موظف است آن خدایان کوچک را هم عبادت کند و دور آنها بگردد و از خشم آنها بترسد و برای رسیدن به خدای بزرگ آنها را وسیله قرار دهد و دست استمداد به سوی آنها دراز کند! و از آنها نصرت بخواهد و برای حصول خرسندی و رضای خاطر آنان نذر و قربانی کند!

ولی پس از آنکه علم انسان ترقی می‌کند و بر بصیرتش می‌افزید به تدریج از عدد خدایان کاسته می‌شود، به این معنی که: راجع به خدایانی که مردم نادان در نظر گرفته‌اند، فکر می‌کند و در باره‌ی هریک از آنان تأمل می‌کند و می‌فهمد که هیچ کدام خدا نیستند، بلکه آنها نیز بندگانی هستند مانند سایر بندگان، و شاید هم ناتوان‌تر و بیکاره‌تر از سایر بندگان.

به این جهت از آن‌ها صرف نظر می‌کند و از عبادت بعض‌شان دست برمی‌دارد تا اینکه در پایان کار جز یک خدا برای او باقی نمی‌ماند. ولی هنوز مقدار زیادی جهل و نادانی در باره این خدای واحد در افکار انسان به حال خود باقی می‌ماند. یکی خیال می‌کند که خدا مانند ما دارای جسم است و در گوشه‌ای نشسته و مردم را می‌بیند و مردم او را پرستش می‌کنند و او را سجده می‌کنند! دیگری تصور می‌کند که خداوند زن و فرزندانی دارد و مانند بشر دارای نیروی تناسلی است!

دیگری تصور می‌کند که خدا به صورت بشر به زمین فرود می‌آید. کسی می‌گوید: خدا پس از آنکه جهان را آفرید، از توجه به کار جهان دست کشید! و دستگاه آفرینش را به حال خودش واگذار کرد تا خود به کارش ادامه دهد و حالا در گوشه‌ای نشسته و به استراحت پرداخته است! دیگری می‌گوید: رستگاری منحصر در این است که شفاعتی در کار باشد و اولیاء و ارواح مقدسه از مردم شفاعت می‌کنند و نزد خداوند وسیله و واسطه می‌باشند! یکی از خدای متعال تصویر خیالی می‌کشد و ضروری می‌داند که هنگام عبادت آن را جلوی نظرش نگه دارد، و با اینکه به توحید معتقد است! بسیاری از چنین اوهام سست و بی‌اساس در ذهن او باقی می‌ماند و به اینجهت است که در خارزار شرک و کفر دست و پا می‌زند.

این آلودگی‌ها هیچ علت و جهتی ندارد مگر اینکه آن را از نتایج نادانی بدانیم! آخرین و بالاترین این درجات همانا جمله‌ی «لا اله الا الله» است، یعنی هیچ خدایی جز خدای یگانه وجود ندارد. و این همان علمی است که خدای متعال آن را به پیغمبرانش داده و آن‌ها را با این سرمایه‌ی علمی در هر زمانی به کشوری فرستاده تا این علم را به بندگانش بیاموزند.

این علم در آغاز امر به آدم علیه السلام و بعد به نوح علیه السلام و ابراهیم علیه السلام و موسی علیه السلام و سایر پیامبران علیهم السلام و در پایان کار به محمد صلی الله علیه وسلم داده شد.

این علم همان دانش خالصی است که به هیچ شائبه‌ای از شائبه‌های جاهلیت آلوده نیست و قسمی که قبلاً یادآوری کردیم علت اصلی آلودگی و ابتلای مردم به اقسام گوناگون شرک و بت‌پرستی جز این نبوده که مردم از تعلیمات پیامبران روی بر گردانیده و بر حواس و عقل خودشان تکیه کرده‌اند.

اینک به توضیح و تشریح همین نکته‌ی موجز و مختصر می‌پردازیم تا معلوم شود که این معنی متضمن چه حقیقت ثابت و معانی بلندی است.

۱- اولین و مهمترین مسئله، تصور الوهیت است به این معنی که:

این جهان بزرگ که عقل انسان از درک خصوصیات و آغاز و انجام آن عاجز است، و همین جهانی که از زمان نامعلوم تا زمان نامعلوم جاری و ساری است، و در آن ماورای حد و حساب مخلوق به وجود آمده و هنوز به وجود می‌آید.

و همین جهانی که هر روز حوادث و پدیده‌ها و اختراعاتی چنین در آن روی می‌دهد که عقل انسان را مبهوت می‌سازد، امکان ندارد بدین صورت باشد، مگر این که خدایی داشته باشد زنده که نه بمیرد و نه محدود به حدی باشد، بلکه خدایی باشد «صمد» یعنی بی‌نیاز و مستغنی از غیر، بر همه چیز قادر، حکیمی باشد مصئون از اشتباه، دانائی باشد که هیچ چیز بر او پوشیده نباشد، غالب و قاهری باشد دارای نیروهای بی‌حد و حصر که تخلف از امر او ممکن نباشد و هرچیزی از اشیای این جهان موجبات و اسباب حیات و رزق شان را از او بخواهند و از معایب و نقایص منزّه باشد و هیچکس قدرت مداخله در کار او نداشته باشد.

۲- کلیه‌ی این صفات الوهیت باید در ذات واحد و یگانه‌ای جمع شده باشد و امکان ندارد که این صفات در دو ذات فراهم آید. به دلیل اینکه امکان ندارد که ذات غالب و قاهر و حاکم جز در یک ذات معین باشد، و همچنین محال است که این صفات در میان خدایان مختلفی تقسیم شود؛ زیرا اگر یکی حاکم باشد و دیگری عالم باشد و سومی روزی دهنده

باشد، هریک از خدایان محتاج به دیگری خواهند بود و اگر آنان با یکدیگر همکاری نکردند به ناچار دنیا نیست و نابود خواهد شد.

و نیز امکان ندارد که این صفات از یکی به دیگری انتقال داده شود، یعنی یک بار یکی خدا باشد و بار دیگر دیگری؛ زیرا آن خدایی که قادر به نگهداری حیات خودش نیست چگونه خواهد توانست به دیگری حیات ببخشد و آن خدایی که نتواند نگهدار الوهیتش باشد نخواهد توانست بر این جهان عظیم حکومت کند و در کارهای آن مداخله نماید. حقیقت امر اینست که هر قدر نور علم بر انسان بیشتر بتابد بر یقینش خواهد افزود که صفات الوهیت جز در ذات واحد و معینی جمع شدنی نیست.

۳- وقتی که این تصور صحیح و همه جانبه‌ی الوهیت را در ذهن خود جای دادید، سپس به این جهان نظر کردید خواهید دانست چیزهای را که می‌بینید و یا به یکی از حواس خود حس می‌کنید، و یا از هر جهت معلومات کافی در باره‌ی آن بدست می‌آورید، به هیچ وجه دارای چنین صفاتی نیستند.

آری، همه موجودات این جهان محتاج موجودات دیگر و مقهور عوامل خاصی هستند. زنده می‌شوند و می‌میرند، درست می‌شوند و نابود می‌شوند، و به یک حالت مستقلى نمی‌مانند و نمی‌توانند به خودی خود و به دلخواه خود کاری انجام دهند، و توانائی آن را ندارند که بر خلاف قانونیکه از بالا بر آنها حکومت دارد، کاری بکنند. پس هر یک به زبان حال شهادت می‌دهند که خدا نیستند و کوچکترین اثری از الوهیت در وجود آنها موجود نیست و در کارهای خدایی چه اندک و چه بیش، مداخله‌ای ندارند. این است معنی «لا اله» یعنی هیچ گونه خدای (دروغین) وجود ندارد.

۴- پس از سلب الوهیت از تمام مخلوقات این جهان، به ناچار باید اقرار شود که ذاتی بالا تر از همه‌ی اشیاء وجود دارد که صفات الوهیت را جز آن ذات هیچ ذات دیگری دارا نیست! این است معنی «لا اله الا الله» یعنی هیچ ذاتی که دارای صفات خدایی باشد جز خدای یگانه‌ی معین و معلوم وجود ندارد!

این است آن علم بزرگ و معرفت یا شناخت تام و تمام. و هر چه در این موضوع بیشتر تفکر و بحث کنید خواهید دانست که: مبدأ و منتهای علم یعنی آغاز و فرجام دانش، همین است و بس!

و هرگاه علمی از علمی را که در حقایق عالم هستی بحث می‌کند، حاصل کنید مانند طبیعیات، کیمیا و هیئت و زمین‌شناسی و زیست‌شناسی و حیوان‌شناسی و انسان‌شناسی و در خصوصیات آن عمیق شوید، بر ایمان و تصدیق شما خواهد افزود به اینکه "لا اله الا الله" یعنی جز خدای واحد و یگانه هیچ خدایی وجود ندارد و در هر گامی که در می‌دان تحقیق علمی به جلو بر دارید به شما آشکار خواهد شد که اگر این حقیقت درخشان علمی مورد انکار قرار گیرد، دیگر در این جهان هیچ چیز معنائی نخواهد داشت.

تأثیر عقیده‌ی توحید در زندگی انسان:

حالا برای شما توضیح می‌دهم که اقرار به توحید در زندگی انسان چه تأثیری دارد، و چرا کسی که به این کلمه ایمان داشته باشد دچار ناکامی و زیان نخواهد شد؟.

۱- امکان ندارد کسی که اقرار کننده به این کلمه باشد کوتاه‌نظر بار آید؛ زیرا او به آن خدایی ایمان دارد که آسمان‌ها و زمین را آفریده و شرق تا غرب زمین مال اوست، و او پروردگار عالمیان است که به همه روزی می‌رساند و همه را پرورش می‌دهد.

برای این چنین کسی بعد از این گونه ایمان هیچ چیزی عجیب و اجنبی به نظر نمی‌آید؛ زیرا می‌داند که آنچه در این جهان وجود دارد و هر که هست مانند او، مال خداوند متعال و رعیت اوست. در این جهان چیزی وجود ندارد که بتواند در برابر این شخص مقاومت کند و یا اینکه عاطفه‌ی محبت، مواسات و خدمت‌گذاری او را محدود کند، بلکه شخصی خواهد بود وسیع‌النظر، با ظرفیت مانند ظرفیت و فراخنای ملک خدای متعال.

بدیهی است برای کسی که قائل به وجود خدایان متعدد باشد، یا خداوند متعال را دارای صفات ناقص انسانی بدانند، یا اصلاً قائل به وجود خداوند متعال نباشد چنین کامیابی و توفیقی به دست نخواهد آمد.

۲- ایمان به این کلمه در انسان چنان عزت نفس و علو همت ایجاد می کند که هیچ چیز یارای مقاومت آن را نخواهد داشت؛ زیرا صاحب این عقیده می داند که مالک حقیقی جهان و آنچه در جهان است همان خداوند متعال و واحد است و هیچ زیان دهنده و سود دهنده ای جز او نیست و زنده کننده و مرگ دهنده ای جز او نیست. و او به تنهایی صاحب قدرت و حکومت و سیادت است. این علم و یقین چنین شخصی را از غیر خدا مستغنی و بی نیاز می دارد و ترس از غیر خدا را نیز از دل او خارج می کند و به این جهت او در برابر هیچ کسی گردن خم نخواهد کرد و نزد هیچ کسی تضرع و زاری نخواهد نمود و ذلیل نخواهد شد و از عظمت و ابهت و جلال و شوکت ظاهری هیچ کس نخواهد ترسید. بدیهی است جز آن کسی که مؤمن به این کلمه باشد هیچ بشری ممکن نیست دارای چنین صفاتی باشد. برعکس، آنچه مستلزم شرک و کفر و الحاد است این است که انسان سرش را در برابر غیر از خداوند متعال خم کند و او را قادر بر اعطای نفع و دفع ضرر بداند و از او بترسد و به او امیدوار باشد.

۳- ایمان به این کلمه در عین حالی که به انسان بلند نظری و بلند همتی می دهد، درس تواضع و فروتنی نیز به او می آموزد؛ زیرا کسی که می گوید «لا اله الا الله» ممکن نیست که سرکش و متکبر باشد، و امکان ندارد که شیطان غرور در رگ های گردش باد فرو دمد و او را به ثروت و نیرو و کفایتش مغرور سازد، به دلیل اینکه می داند و یقین دارد که آنچه را دارد خدای متعال به او بخشیده است و هر وقت بخواهد می تواند از او سلب کند. ولی انسان ملحدی که به وجود خداوند متعال ایمان ندارد به محض اینکه نعمتی به او روی آورد، سرکشی می کند و تکبر می ورزد و آن را کمال خود می داند! زیرا این نعمت را نتیجه ی کوشش و فعالیت و کفایت خودش می انگارد، و همچنین انسان مشرک وقتی که به نعمتی از نعمت های دنیا دست یابد تکبر می کند؛ زیرا گمان می کند که او با خدایانش رابطه ای دارد که دیگران از آن محرومند!

۴- مؤمن به این کلمه با علم یقین می داند که برای نجات و رستگاری غیر از تزکیه ی نفس و عمل صالح راه دیگری وجود ندارد؛ زیرا به خداوند غنی و بی نیاز و عادل ایمان

دارد، که آن ذات کبریا با هیچ کس رابطه‌ای خصوصی ندارد، و هیچکس نیز در الوهیت او دخالت یا نفوذی ندارد. لیکن کفار و مشرکین سراسر دوران زندگی شان را به امید آرزوهای باطل می‌گذرانند!

یکی می‌گوید: پسر خدا نزد پدرش کفاره‌ی گناهان ما شده است!
و یکی می‌گوید: ما محبوب خدا هستیم و خدا ما را از سزا مستثنا کرده است.
دیگری می‌گوید: ما بزرگان و پرهیزگاران خود را شفیع قرار خواهیم داد.
و آن دیگری نذرها و قربانی‌هایی برای خدایانش تقدیم می‌کند و تصور می‌کند با این عمل اجازه دارد هر چه خواهد بکند!

این معتقدات فاسد و امثال آن مردم را در لجنزار گناه و معصیت فرو می‌برد و با تکیه بر این اوهام و خیالات بیهوده بازی می‌کنند و از تزکیه نفوس و اصلاح اعمال شان باز می‌مانند. اما ملحدانی که اصلاً عقیده‌ای ندارند به اینکه خدایی و آفریننده‌ای بالای سرشان وجود دارد و از کارهایی که می‌کنند پرسشی خواهد شد، طوری که اگر کار خوبی کرده باشند خداوند متعال به آن‌ها پاداش خواهد داد و اگر کارهای بدی از آن‌ها صادر شده باشد، آن‌ها را مجازات خواهد کرد، خودشان را در دنیا آزاد می‌دانند و به قانونی که از جانب خداوند متعال صادر شده مقید نیستند، شهوات نفسانی خدای این اشخاص! و آن‌ها بنده‌ی آن هستند!

۵- کسی که گوینده‌ی این کلمه است در هیچ حالتی دچار یأس و نومیدی نمی‌شود؛ زیرا به کسی ایمان دارد که خزانه‌های زمین و آسمان در اختیار اوست و نعمتها و بخشش‌های او قابل شمردن نیست و توانائی او را نمی‌توان با هیچ مقیاس و اندازه‌ای سنجید!

این ایمان به قلب انسان اطمینان‌بی‌حدی می‌دهد و قلب را لبریز از سکون و آرامش می‌کند اگرچه صاحب این چنین ایمان به ظاهر خوار و از هر دری رانده شده باشد و راه‌های زندگی بر او تنگ و کلیه وسایل و اسباب مادی از او سلب و منقطع شده باشد؛ زیرا یقین دارد که نظر خداوند متعال از او غافل نیست و او را به خودش واگذار نخواهد کرد.

این چنین کسی با توکل بر خداوند متعال از سعی و کوشش متوالی خودداری نکرده و در هر حالت معاونت و کمک از خداوند متعال خواهد طلبید. حصول چنین سکون قلبی و

اطمینان روحی جز به وسیله‌ی عقیده‌ی توحید امکان پذیر نیست، و از آنجائی که دل کافران و مشرکان و ملحدان ضعیف است و ناتوان، و اعتماد شان بر نیروهای محدود و معین است، بزودی دچار یأس می‌شوند و به محض اینکه با مشکلات مواجه می‌شوند دچار نومیدی می‌گردند و چه بسا که این نومیدی به خودکشی منجر می‌گردد.

۶- وقتی که انسان به منظور رضای خداوند متعال به کارهای بزرگ دست می‌زند، یقین و ایمان به این کلمه به او نیروی تصمیم و عزم و اقدام و پایداری می‌دهد؛ زیرا مؤمن به این کلمه اطمینان و یقین تام دارد که تمام نیرو و قدرتی که آسمان و زمین را فراگرفته در عقب آن ذات مقتدری کار فرما است، و این ذات در هر مرحله‌ای از مراحل دستگیر اوست، آنگاه رسوخ و پایداری و استقامت و پشت کاری را که از چنین تصویری کسب می‌کند کم‌تر از رسوخ و ثبات و پایداری و صلابت کوه نیست. تا جائیکه هیچ مصیبتی از مصیبت‌های دنیا و هیچ نیروئی از نیروهای مخالف او را از عزم و تصمیمش باز نخواهد داشت.

۷- این کلمه به انسان شجاعت و دلاوری می‌دهد و قلب را از جرئت لبریز می‌کند، به این دلیل که باعث جبن در انسان در اصل دو چیز می‌شوند:

الف: حب ذات و مال و زن و فرزند.

ب: اعتقاد به اینکه کسی غیر از خداوند متعال می‌تواند شخص را بمیراند، و تصور به اینکه دیگری غیر از خداوند متعال می‌تواند با حيله و تدبیری جلو مرگش را بگیرد. ولی ایمان انسان به کلمه «لا اله الا الله» این دو علت را از دل شخص زایل می‌سازد و دل را از آلودگی‌ها تطهیر یعنی پاک و پاکیزه می‌سازد.

عامل و علت اول به این جهت از دل انسان خارج می‌شود که شخص یقین می‌کند، به اینکه تنها مالک نفس و مال خداوند متعال است، در نتیجه‌ی این توجه و یقین تا سرحد فداکاری هر چه دارد برای رضای خداوند متعال می‌دهد.

عامل و علت دوم بدان جهت از دل انسان بیرون می‌رود که به یقین می‌داند که نه حیوان و نه انسان و نه بمب و نه توپ و نه شمشیر و نه سنگ و نه چوب هیچکدام نمی‌توانند از انسان سلب حیات کنند، بلکه تنها ذاتی که توانائی آن را دارد خدای یگانه است. و اوست که برای

مرگ انسان وقتی معین کرده که اگر تمام قوای دنیا جمع شوند نمی‌توانند در آن تسریع کنند.

و از اینجاست که در سراسر جهان شجاع‌تر و با جرئت‌تر از آن کسی که به خدای یگانه ایمان دارد یافت نمی‌شود! و چنین مردی نه از لشکرهای آماده خواهد ترسید و نه از شمشیرهای برهنه و نه از رگبار مسلسل! و نه از ریزش بمب! و هنگامی که برای جهاد در راه خداوند متعال گام بر می‌دارد نیروئی را که ده برابر نیروی او باشد از پا در می‌آورد.

اینجا باید پرسید: مشرکان و ملحدان و کافرانی که نفوس شان را عزیزترین دارائی خویش می‌دانند و کسانی که معتقدند به اینکه مرگ با جلو آمدن دشمن فرا می‌رسد و با عقب‌نشینی دشمن بر می‌گردد، از کجا می‌توانند دارای چنین قدرت و نیروئی باشند؟

۸- ایمان به «لا اله الا الله» قدر انسان را بالا می‌برد و بلند همتی و قناعت و استغنا می‌آموزد و قلب مؤمن را از چرک طمع، حرص، حسد و لئیمی و سایر صفات زشت و عواطف پلید پاک می‌سازد و هیچ‌گاه به دلش خطور نخواهد کرد که برای بدست آوردن موفقیت و پیروزی به وسایل نامشروع دست بزند.

مرد با ایمان معتقد است که روزی فقط به دست خداوند یگانه است که به هر کس بخواهد زیاد می‌دهد و به هر کس نخواهد اندک می‌دهد، و نیز می‌داند که عزت و قوت و شهرت و سلطه و نفوذ و غلبه جز به دست خدای یگانه نیست و به هر کس به اقتضای حکمتش هر چه بخواهد می‌دهد و انسان وظیفه‌ای ندارد جز اینکه به قدر توانائی بکوشد و کامیابی و ناکامی هردو در اختیار او تعالی است و هیچ کس نمی‌تواند مانع روزی کسی، و یا روزی دهنده کسی شود.

لیکن ملحدان و مشرکان و کافران کامیابی و ناکامی خودشان را در مساعدت یا مخالفت قوای دنیوی می‌دانند. این چنین کسانی بنده‌ی طمع و حرصند و برای کامیابی خودشان از ارتشاء و تملق و توطئه و سازش و امثال این وسائل پست خودداری نمی‌کنند، و بر کامیابی و موفقیت دیگران حسد می‌برند و برای از بین بردن مخالفین یا محسودین شان با کمال بی‌شرمی به هر حيله‌ی مشروع و نامشروع دست می‌زنند.

۹- آنچه در این باره از همه مهمتر و بیشتر در خور یادآوری است، اینست که ایمان به «لا اله الا الله» انسان را مقید به حفظ قانون الهی می‌سازد؛ زیرا مؤمن به واسطه‌ی اعتقاد به این کلمه یقین دارد که خداوند متعال از هر چیزی خبر دارد، و از «جبل ورید» یعنی رشته‌ی شاهرگ او به او نزدیک است! و نیز می‌داند که هر کاری که او در تاریکی شب و یا در حالت تنهائی بکند خداوند متعال می‌بیند و اگر مطلب ناروایی در دل او خطور کند، خداوند متعال که به همه چیز احاطه دارد، آگاه می‌شود.

و برای انسان امکان دارد که به طور نهانی کارهائی بکند که دیگران ندانند ولی هیچ وقت نخواهد توانست آن را از خدای عزّ وجل پنهان سازد. انسان می‌تواند به حدودی که نمی‌پسندد محدود نماند، مگر از حدود سلطنت خدای متعال نمی‌تواند بیرون رود، او از هر که بخواهد خود را به حفاظت نگهدارد، برایش ممکن است مگر حذر از گرفت خدای عزّ وجل ناممکن است.

به هر حال، به هر اندازه این ایمان در ذهن و قلب انسان راسخ‌تر باشد، بیشتر مطیع احکام خداوند متعال خواهد بود و حدود احکام را بیشتر رعایت خواهد کرد. در این صورت جرئت نخواهد کرد آنچه را خداوند متعال حرام کرده مرتکب شود بلکه بر عکس در کارهای خیر خواهد کوشید و در اجرای امر خداوند متعال مواظبت خواهد کرد، چه در تاریکی شب و در خلوت باشد و چه در روشنی روز و در بین مردم؛ زیرا پولیسی همراه اوست که در هیچ حالتی از او جدا نمی‌شود، و همیشه آن محکمه‌ی علیائی که هیچ بشری از دائره‌ی حساب و گرفت آن نمی‌تواند بیرون رود، در جلوی نظر او خواهد بود.

به این جهت است که ایمان به «لا اله الا الله» برای کسی که بخواهد مسلمان باشد اولین و مهم‌ترین شرط است؛ زیرا به طوریکه در فصل اول این رساله توضیح دادیم معنای کلمه‌ی (مسلم) یا مسلمان این است که او بنده‌ی مطیع و منقاد خدای متعال باشد، یعنی اینکه از ته دل ایمان داشته باشد که «لا اله الا الله» یعنی خدایی نیست مگر خدای واحد که نام او الله است.

باید دانست که ایمان به «لا اله الا الله» رکن مهم و اساسی تعلیمات رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و مرکز اسلام و ریشه و منبع نیروی آن است و کلیه معتقدات و احکام و قوانین

اسلام بر همین اساس استوار است و از هیچ جا جز همین مرکز و منبع نیرو نمی گیرد و اگر این اساس و پایه از جا بر داشته شود، از اسلام چیزی باقی نمی ماند.

ایمان به فرشتگان خداوند متعال:

دومین امری را که رسول الله صلی الله علیه وسلم مقرر داشته که بعد از ایمان به خدای عزّ وجل بدان ایمان داشته باشیم، وجود فرشتگان است و بزرگ ترین فائده‌ی این ایمان این است که عقیده‌ی توحید از همه آلودگی‌های شرک و آلائش‌ها و خطرات آن تطهیر می شود. قبلاً دانستید که مشرکین دو نوع مخلوق را شریک خدای متعال می دانستند.

نوع اول - مخلوقی بودند که وجود جسمی داشته و چشم می تواند آن‌ها را ببیند، مانند آفتاب، ماه و ستارگان، آتش و آب و مردان بزرگ و غیره.

نوع دوم - مخلوقاتی که وجود جسمانی ندارند و از انظار پوشیده اند و گویا در پشت پرده، امور جهان هستی را اداره می کنند مثلاً بعضی هوا و باد را می فرستند و بعضی ابرها را به جلو می رانند و باران می بارند و بعضی نور تهیه می کنند الخ.

آفریدگان نوع اول همان‌هایی هستند که در جلوی نظر انسان قرار دارند و الوهیت آن‌ها به مجرد کلمه‌ی «لا اله الا الله» منتفی می شود و از بین می رود.

لیکن آفریدگان نوع دوم از نظرها پوشیده اند و تحت حواس قرار نمی گیرند. و همین نوع آفریدگان هستند که همه مشرکان به شدت به آن‌ها علاقه می ورزند و خدایان و معبودانی از میان آن‌ها برای خود انتخاب می کنند.

یا اینکه آن‌ها را ذریه‌ی خداوند متعال می دانند و برای آن‌ها صورت‌های خیالی تصویر می کنند و برای آن‌ها سجده می کنند و برای تقرّب به آن‌ها نذرهای تقدیم می دارند؛ بدین جهت اسلام برای اینکه عقیده‌ی مردم را به نور توحید خالص منور نماید عقیده‌ی مستقل دیگری را بیان کرده است.

رسول اکرم صلی الله علیه وسلم برای ما توضیح داده که آن آفریدگان نورانی را که بعضی برای خود خدا قرار داده اند یا اینکه آن‌ها را ذریه‌ی خداوند متعال می دانند، در حقیقت فرشتگان خدای متعال اند که در الوهیت، یعنی دستگاه خدایی اوتعالی مداخله‌ای

ندارند بلکه همه مطیع امر خدای متعال اند و بر خلاف امر او تعالی کاری نمی کنند و خداوند متعال به وسیلهی آن ها امور کشورش را اداره می کند و فرشتگان او امر او را به خوبی انجام می دهند و از خود هیچ قدرت و نیروئی ندارند و در سایه ی قدرت و توانائی یی که به آن ها از جانب او تعالی داده شده است، نمی توانند در برابر خداوند متعال طرحی و پیشنهادی داشته باشند. و نیز توانائی آن را ندارند که در پیشگاه او تعالی برای کسی شفاعت کنند و برای انسان ها مایه ی سرشکستگی و ننگ است که آن ها را عبادت کنند یا از آن ها یاری بخواهند.

زیرا خدای متعال روزی که آدم علیه السلام را آفرید به فرشتگان امر کرد که او را سجده کنند، و به آدم علمی داد که به آن ها نداده است و آدم را خلیفه و جانشین خودش در روی زمین قرار داد و برای آن ها چنین عنوانی قائل نشد. در این صورت برای انسان چه ننگی بالاتر از این است که در برابر فرشتگان سجده کند، که قبلاً آن ها در برابر آدم علیه السلام سجده کرده اند؟

و چه شرمندگی برای انسان بالاتر از اینکه از فرشتگان طلب و سوال کند؟

رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ما را از عبادت کردن فرشتگان و از شریک قرار دادن آن ها به خداوند متعال منع فرموده و ضمناً برای ما تشریح نموده که آن ها بندگان برگزیده ی خداوند متعال و از گناه و اشتباه منزّه اند و فطرت شان طوری قرار داده شده است که از او امر خداوند متعال سرپیچی نتوانند و آنچه از بالا به آن ها امر می شود، اجرا می کنند و آن ها همیشه در حالت عبادت اند و خداوند متعال از بین آنان فرشته ی کریمی را برگزیده و او جبرائیل علیه السلام است که برای فرستادگان و پیغمبران خداوند متعال وحی می آورد.

همین فرشته قرآن عظیم الشان را بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل کرده. و یک دسته از این فرشتگان در هر لحظه ای با انسان همراه اند و هر حرکتی چه خوب و چه بد که از انسان صادر شود، آن ها می بینند و می شنوند و حتی هر حرفی را که از دهن انسان بیرون آید، چه پسندیده و چه ناپسندیده، ثبت و ضبط می کنند و سجل اعمال هر انسان نزد آن فرشتگان محفوظ می ماند و آن روزیکه شخص نزد خداوند متعال در برابر عدالت الهی می ایستد،

پرونده‌ی او را به او عرضه می‌کنند و در باره‌ی هر کاری که در دوره‌ی زندگی این دنیا، نهانی و یا آشکار، چه خوب و چه بد انجام داده، شهادت خواهند داد.

راجع به حقیقت فرشتگان و چگونگی خلقت آن‌ها، هیچ‌گونه خبری به ما داده نشده است و فقط از صفات آن‌ها خبر داده شده است و به ما امر شده که به وجود آنان ایمان داشته باشیم و برای شناختن چگونگی آنان راهی نداریم، و اگر در خصوص چگونگی آنان چیزی از پیش خودمان بسازیم البته دلیل نادانی ما محسوب خواهد شد.

ولی انکار وجود آنان کفر است و هیچ کس نیز نمی‌تواند دلیل بر انکار وجود فرشتگان اقامه کند، و انکار وجود فرشتگان در حقیقت تکذیب پیامبران است.

حقیقت امر این است که به وجود فرشتگان ایمان نمی‌آوریم مگر از آن جهت که پیغمبر راستگوی تصدیق شده امر کرده است که به وجود فرشتگان ایمان داشته باشیم.

ایمان به کتاب‌های خداوند متعال:

سومین موضوعی که به واسطه‌ی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به ما امر شده که به آن ایمان داشته باشیم کتاب‌های خداوند متعال است که بر فرستادگان و پیغمبران خداوند متعال نازل گردیده است.

همانطوریکه خداوند متعال قرآن کریم را بر پیغمبر ما محمد صلی الله علیه وسلم نازل کرده، کتاب‌های دیگری را قبل از آن بر پیغمبرانش نازل فرموده و نام بعضی از آن کتاب‌ها را به ما خبر داده است.

صحف ابراهیم بر ابراهیم علیه السلام، و تورات بر موسی علیه السلام، و زبور بر داود علیه السلام، و انجیل بر عیسی علیه السلام نازل شده است.

ولی از نام‌های کتاب‌های دیگری که بر سایر پیامبران علیهم السلام نازل شده، خبری به ما نرسیده است و به طور قطع و یقین از کتب دینی دیگری که از طرف خداوند متعال نازل شده و یا نازل نشده خبری نداریم جز اینکه اینقدر ایمان داریم که هر کتابی که از جانب خداوند متعال نازل شده باشد حق است.

از این کتاب‌هایی که نام شان به ما خبر داده شده است، باید بگوییم که از صحف ابراهیم علیه السلام اثری در دنیا نیست و لیکن در باره‌ی تورات و انجیل و زبور در قرآن کریم خبر داده شده است که آن‌ها هرچند نزد یهود و نصاری موجود است ولی همه‌ی این کتاب‌ها را تحریف کرده و مطالب آن را جابجا حذف نموده و نظریاتی را از خود بر آن افزوده‌اند.

حتی خود یهودیان و مسیحیان امروز اعتراف دارند که کتاب‌های اصلی که بر موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام و داود علیه السلام نازل شده در دسترس شان نیست! بلکه ترجمه‌ی آن کتاب‌ها را در دسترس دارند.

و همین ترجمه‌ها نیز در طی اعصار و قرون دچار تغییر و تبدیل و زیاده و نقصان گردیده است، و همچنین به محض خواندن این کتاب‌ها به خوبی آشکار می‌شود که بسیاری از مطالبی در آن‌ها به چشم می‌خورد که امکان ندارد از نزد خداوند متعال آمده باشد.

به هر حال اینقدر مسلم است که این کتاب‌هایی که فعلاً در دنیا موجود است عین همان کتاب‌های خدای متعال که بر موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام و داود علیه السلام نازل کرده، نیست! و کلام خداوند متعال در این کتاب‌ها با کلام مخلوق مخلوط شده است به طوری که برای تمیز کلام خداوند متعال از کلام انسان وسیله‌ای در دست نیست.

و اینکه، ایمان به کتاب‌های گذشته داریم فقط از این جهت است که قبل از نزول قرآن کریم خدای متعال پیغمبرانش را با احکام معین نزد هر یک از ملت‌های گذشته فرستاده است و این احکام جز از نزد خداوند متعال که قرآن کریم را بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل کرده، نبوده است. و قرآن کریم فقط به این منظور آمده که آن هدایتی را که مردم در زمان گذشته از آن برخوردار بوده‌اند و سپس آن را ضایع ساخته، یا عوض کرده یا با کلام بشر مخلوط کرده‌اند، زنده کند.

قرآن کریم آخرین کتابی است که از طرف خدای متعال برای آخرین پیامبر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده و فرق بین آن و بین کتاب‌های گذشته به این قرار است:

۱- کتاب‌هایی که قبل از قرآن کریم نازل شده، نسخه‌های اصلی آن از بین رفته و طوریکه قبلاً دانستید جز ترجمه‌هایی از آن‌ها اثری از آن‌ها باقی نمانده در صورتی که قرآن کریم با

همان کلمات و حروفی که از نزد خدای متعال نازل شده تا اکنون محفوظ مانده است و هیچ گونه تغییری، در حرفی از حروف، یا حرکتی از حرکات آن راه نیافته است.

۲- در سایر کتاب‌ها مردم کلام خود را با کلام خداوند متعال مخلوط کرده‌اند، به این معنی که در هر یک از این کتاب‌ها کلام خداوند متعال و تاریخ قومی و ملی و سیرهٔ مردان بزرگ و پیغمبران و تفسیر مسائل شرعی که فقهاء استنباط کرده‌اند دیده می‌شود، به طوریکه کلام خداوند متعال از کلام غیر خدا شناخته نمی‌شود.

لیکن قرآن کریم به همان صورتیکه بوده باقی است و ملاحظه می‌کنید که سراسر آن کلام خالص خداوند متعال است و به کلام دیگری آلوده و مخلوط نگردیده و آنچه را مسلمانان در تفسیر یا حدیث یا فقه یا سیرهٔ رسول اکرم صلی الله علیه وسلم یا سیرهٔ صحابه یا تاریخ اسلام نوشته‌اند با قرآن مخلوط نکرده‌اند و سراسر این مطالب در کتاب‌های غیر از قرآن کریم مدون و محفوظ است.

۳- همه کتاب‌هایی که امروز نزد امت‌ها و ملت‌های مختلف جهان دیده می‌شود امکان ندارد که کسی با استناد تاریخی ثابت کند که بر پیغمبر منسوب الیه نازل شده است.

بلکه بسیاری از کتاب‌های دینی موجود است که اصلاً معلوم نیست بر چه کسی و در چه زمانی نازل شده است، لیکن وضع قرآن کریم این طور نیست؛ زیرا شواهد تاریخی بسیار قوی و دلایل قطعی در دست است که این کتاب بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل گردیده و هیچ کس کوچکترین شکی در این باره ندارد، بلکه بالاتر از این می‌توانیم بگوییم و معلوم و مسلم است که هر آیه‌ای از آیات قرآن کریم در چه وقت و در کدام محلی بر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده است.

۴- لغت‌هایی که کتاب‌های قدیم به آن لغات نازل شده است روزگار آن‌ها را از بین برده و نابود کرده است و فقط خبری راجع به آن لغت‌ها از دوران بسیار قدیم باقی مانده و بس، به طوری که در هیچ گوشه‌ای از کشورهای جهان کسی به آن لغات تکلم نمی‌کند و کسانی که بتوانند آن لغت‌ها را بفهمند افراد معین و محدودی هستند! و هرگاه آن چنان کتاب‌ها به

همان شکل باقی می ماند، امروز محال بود که مردم آن را فهمیده و احکام آن را پیروی می کردند.

لیکن لغتی که قرآن کریم به آن نازل شده لغتی است زنده که ده ها میلیون افراد بشر به آن تکلم می کنند و صدها میلیون مردم جهان آن را می فهمند و در هر کشوری تدوین می شود و مردم آن را یاد می گیرند و هر کس بخواهد می تواند با کمال سهولت آن را بیاموزد و هر که فرصت آموختن آن را نداشته باشد هر جا باشد می تواند به کسی مراجعه کند که معانی و احکام آن را به او بفهماند.

۵- وقتی که به کلیه ی کتاب های دینی که نزد ملت های مختلف جهان یافت می شود مراجعه کنید خواهید دید که روی سخن در هر یکی از این کتاب ها با ملت معین مخصوص است نه با همه ی ملت ها. و همچنین وقتی که به احکام مندرج در این کتاب ها مراجعه کنید، ملاحظه می کنید که بدون شک اکثر آن احکام برای زمان خاصی بوده که به اقتضای شرایط و مقاصد و احتیاجات آن زمان آمده ولی در زمان حاضر نه مردم به آن احکام نیازی دارند و نه عمل کردن به آن امکان دارد، در این صورت معلوم می شود که این کتاب ها مخصوص زمان معین و ملت معینی بوده نه اینکه برای همیشه و برای همه ی ملت ها آمده باشد، و هیچ یک از این کتاب ها برای همه ی مردم نبوده است.

نکته ی دیگر اینکه احکام این کتاب ها برای همان ملت هایی که آمده برای مدت محدودی بوده نه اینکه احکام جاوید و همیشگی باشد، لیکن وقتی که با این نظر به قرآن نگاه کنید ملاحظه خواهید نمود که در هر جای قرآن کریم روی سخن به طور کلی با انسان است و هیچ گاه در خواندن هیچ آیه ای به خاطر خوانندگان خطور نمی کند که آن آیه مخصوص به امت معین باشد و شامل همه ملت ها نباشد.

و همچنین عمل کردن به احکامی که در قرآن کریم ذکر شده در هر عصر و زمان و در هر محل و مکانی که باشد ممکن است و این معانی همه شاهد ناطق و دلیل گویائی است بر اینکه قرآن کریم برای همه ی جهانیان آمده تا ابدالدهر.

۶- هر چند کتاب‌های قدیم هر یک مشتمل بر کارهای خیر و درستی و راستی است و مبادی اخلاق و صلاح را به انسان تلقین کرده و برای ارشاد وی به طریق مستقیم و برآوردن حاجت‌ها و نیازمندی‌هایش مطابق رضای خداوند متعال تعلیماتی می‌دهد ولی کتابی نیست که حاوی کلیه فضایل و محسنات باشد و طوری نیست که نکته‌ای از آن نکات فروگذار نشده باشد.

ولی چیزی که قرآن کریم را در این باره از سایر کتاب‌های قدیم ممتاز قرار می‌دهد این است که آنچه از فضایل در کتاب‌های قدیم نگاشته نشده و در آن کتاب‌ها دیده نمی‌شود، در قرآن کریم جمعاً بیان شده، به علاوه محسنات و خیراتی که در آن کتاب‌ها دیده نمی‌شود.

۷- از آنجائی که انسان در کتاب‌های دینی قدیم تصرفاتی کرده، بسیاری از اموری که موافق عقل و حقیقت نیست و بر ظلم و تعدی استوار است و عقیده و عمل انسان را فاسد و تباه می‌سازد، در آن کتاب‌ها راه یافته است، بلکه بعضی از این کتاب‌ها حاوی مطالبی است از قبیل فحشاء و منکرات و انحطاط اخلاقی.

لیکن قرآن کریم از هر جهت از چنین مطالبی منزّه است و چیزی که مخالف عقل باشد و یا بتوان با برهان و با تجربه آن را تخطئه کرد در آن وجود ندارد، و در هیچ یک از اوامر و احکام قرآن کریم ظلمی یا تجاوزی احساس نمی‌شود.

و همچنین چیزی که موجب گمراهی انسان باشد دیده نمی‌شود و نیز اثری از فحشاء و منکرات و بی‌بند و باری اخلاقی وجود ندارد بلکه از اول تا آخر مملو از حکمت‌های عالی و موعظه‌های حسنه و سودمند است و به مردم عدل و داد می‌آموزد و آن‌ها را به صراط مستقیم و به پیروی بهترین احکام و قوانین ارشاد می‌کند.

این است مزایایی که به خاطر آن مردم سراسر دنیا مامورند که به قرآن ایمان بیاورند و فقط تابع همین کتاب باشند نه کتاب‌های دیگر.

زیرا حد اکثر آنچه را ممکن است انسان برای زندگانی مطابق رضای خداوند متعال از لحاظ ارشاد و هدایت احتیاج داشته باشد، قرآن کریم آن را بدون کم و زیاد بیان کرده است و دیگر با بودن قرآن کریم انسان حاجتی به کتاب‌های دیگر نخواهد داشت. حال که فرق بین قرآن کریم و سایر کتاب‌ها را دانستید به سهولت می‌توانید فرق ایمان به قرآن کریم را با ایمان به سایر کتاب‌ها بدانید. مقصود این است که ایمان به کتاب‌های قدیم تا حدی است که به آن تصدیق داشته باشیم، یعنی اقرار کنیم که این کتاب‌ها از طرف خداوند متعال است و در اصل درست بوده و فقط برای همان منظوری آمده که قرآن کریم برای تکمیل آن نازل شده است. و ایمان به قرآن کریم از این لحاظ است که این کلام خالص خداوند متعال است و حق، و هر یک از الفاظ آن به همان صورت اول محفوظ مانده و هر کلمه‌ی آن صحیح است و درست، و اجرای هر امری از اوامر آن فرض است و آنچه مخالف احکام قرآن کریم باشد باید آن را رد کرد.

ایمان به پیغمبران خداوند متعال:

به ما امر شده که بعد از ایمان به کتاب‌های خدا به پیغمبرانش هم ایمان داشته باشیم. در فصل سابق برای شما توضیح دادیم که برای همه مردم زمین پیغمبرانی از طرف خداوند متعال آمده‌اند و مردم را به اسلامی دعوت کرده‌اند که برای تعلیم آن در پایان کار محمد صلی الله علیه وسلم آمده است، بطوری که گوئی همه فرستادگان و پیغمبران خدا از یک سلسله معینی بوده‌اند، در این صورت اگر کسی یکی از آنان را تکذیب کند مثل این است که همه را تکذیب کرده باشد و هر آن کس که یکی از آنانرا تصدیق کند بر او لازم آید همه را تصدیق کند.

توضیح گفتار اینکه: فرض کنید با ده نفر سر و کار دارید که گفتار همه یکسان است، در این صورت اگر حرف یکی از آن ده نفر را تصدیق کردید مثل این است که حرف همه آن ده نفر را تصدیق کرده باشید و اگر حرف یکی را تکذیب کردید مثل این است که همان حرف را تکذیب کردید که آن ده نفر بیان می‌کنند و بدین طور تکذیب هر ده نفر لازم

خواهد آمد؛ زیرا همه همان حرفی را می‌گویند که یکی می‌گوید. بنا بر همین ایمان به همه پیغمبران در اسلام لازمی و لا بدی شمرده شده است کسی که بین پیغمبران خدا فرق بگذارد و به یکی ایمان بیاورد و به دیگران ایمان نیاورد چنین آدمی به راستی کافر است.

در روایات از پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم روایت شده است: عدد پیغمبرانی را که خداوند متعال برای امت‌ها و ملت‌های مختلف جهان فرستاده یکصد و بیست و چهار هزار نفر بوده است. و اگر در عمر این جهان فکر کنید، و اقوام و ملت‌هایی که در این جهان بوده و از بین رفته اند از نظر بگذرانید، ملاحظه خواهید کرد که این عدد برای پیغمبران زیاد نیست، و به پیغمبرانی که داستان آن‌ها را قرآن برای ما بیان کرده، باید به طور صریح ایمان داشته باشیم و نسبت به سائر پیغمبران که داستان آن‌ها به ما نرسیده، به ما امر شده است که عقیده بداریم که آن همه کسانی را که خدای متعال برای تعلیم بندگانش فرستاده و مردم را به راه راست هدایت کرده‌اند، همه راستگو بوده‌اند. بدینجهت به تمام کسانی که امید می‌رود جزء پیغمبران خدا باشند و به کشورهای هند و چین و مصر و آفریقا و اروپا و سایر کشورهای جهان فرستاده شده‌اند، ما باید ایمان داشته باشیم.

ولی هیچ‌وقت حق نداریم به یکی از آن کسانی که مردم پیرو دین او هستند اهانت کنیم، یا نام او را به زشتی ببریم؛ زیرا چه می‌دانیم شاید به راستی از پیغمبران خدا بوده‌اند و مردم پس از درگذشت آنان دین شان را عوض کرده‌اند، همانطوریکه پیروان موسی و عیسی (علیهم السلام) کرده‌اند، و هر گاه عقیده و نظری ابراز کنیم باید در موضوع عادات و رسوم و تشریفات دینی شان به وضعی که هست باشد، ولی در باره‌ی کسانی که این دین‌ها را تأسیس کرده‌اند، باید کاملاً ساکت باشیم، برای اینکه در باره‌ی فرستاده‌ای از فرستادگان خدا عملی که مخالف ادب باشد از ما صادر نشود.

بین محمد صلی الله علیه وسلم و سایر پیغمبران خدا در زمان گذشته بدین لحاظ فرقی نیست که همه راستگویانی بوده‌اند که از طرف خدا فرستاده شده‌اند و راهنمای راه راست خدایی بوده‌اند، و ما امر شده‌ایم که به هر یک از آنان ایمان داشته باشیم.

ولی بر اینکه در این حیثیات که بیان کرده‌ایم همه پیغمبران یکسان بوده‌اند. فرقی هم از سه جهت در میان ایشان صلی الله علیه وسلم و سایر پیغمبران وجود دارد؛ آن سه جهت این است که:

پیغمبران دیگر برای امت‌های خاص و برای زمان‌های معین آمده‌اند، لیکن محمد صلی الله علیه وسلم برای همه جهانیان فرستاده شده‌اند تا روز قیامت، به طوریکه در فصل گذشته دانستید.

تعلیمات آن پیغمبران یا به کلی از بین رفته و یا اگر از بعضی آثاری باقی مانده باشد، به صورت‌های اصلی نیست و همچنین از سیره و رفتار و احوالشان چیزی در دست نیست و حقیقت آن در میان روایتها و افسانه‌ها و داستان‌هایی که مردم از پیش خود ساخته‌اند گم شده‌است و حتی اگر کسی بخواهد و بکوشد نیز امکان ندارد که حقیقت آن را بدست آورده و از آن پیروی آن کند، و در صورتی که تعلیمات و سیره و رفتار و گفتار و کردار و اخلاق و عادات و خصلت‌های محمد صلی الله علیه وسلم از هر جهت در کتاب‌ها ثبت و ضبط و در دسترس مردم است.

حقیقت امر این است که در میان تمام فرستادگان و پیغمبران خدا تنها فرد زنده محمد صلی الله علیه وسلم است، و ایشان تنها کسی است که همه مردم می‌توانند پیروش باشند، و از هدایت و راهنمایی ایشان بر خوردار گردند.

۳- تعلیمات اسلامی را که پیغمبران قدیم آورده‌اند تعلیمات کاملی نبوده، به همین جهت هر پیغمبری که آمد جز این نبود که تعلیمات پیغمبران قدیم و احکام و قوانین و روش‌های هدایت و رهبری آنانرا اصلاح کند و قسمت‌هایی را حذف کند و چیزهایی بر آن بیفزاید بدین طریق عامل ترقی و تکامل و اصلاح قبل از محمد صلی الله علیه وسلم کارش را انجام داده، لهذا خدای متعال پس از گذشتن دوران آن تعلیماتشان را حفظ نکرد؛ زیرا پس از آمدن تعلیم کامل جدید، دیگر مردم نیازمند تعلیم ناقص سابق نبودند.

در پایان کار محمد صلی الله علیه وسلم تعلیم کامل اسلامی از هر جهت جامعی را آورد و بدین طریق شرایع سایر پیغمبران با رسالت محمد صلی الله علیه وسلم منسوخ گردید، و

دلیل آن این است که پیروی از ناقص در برابر کامل مخالف عقل است، و کسی که از محمد صلی الله علیه وسلم پیروی کند از همه پیغمبران پیروی کرده است به جهت آنکه آنچه خیر و صلاح در تعلیمات پیغمبران قدیم بوده، در تعلیمات محمد صلی الله علیه وسلم وجود دارد و هر آنکس که از اجرای این تعلیمات روی بر گرداند و پیرو پیغمبر دیگری بشود از بسیاری خیر و برکت و امتیازات محروم خواهد ماند؛ زیرا آن خیرها و برکات که در بعد آمدند در آن تعلیم قدیم نبوده و به خاطر همین امتیازات است که همه‌ی افراد بشر ناگزیرند به محمد صلی الله علیه وسلم ایمان بیاورند و تعلیمات ایشان را پیروی کنند به هر حال وظیفه‌ی مسلمان، این است که به سه جهت به محمد صلی الله علیه وسلم ایمان داشته باشد که:

۱- اول اینکه ایشان صلی الله علیه وسلم صادق است که از طرف خداوند متعال آمده است.

۲- دوم اینکه هدایت و رهنمائی ایشان صلی الله علیه وسلم کامل است و نقصی و خطائی و اشتباهی ندارد.

۳- اینکه آخرین پیامبر است که از طرف خداوند متعال برای تمام امت‌ها و ملت‌های جهان فرستاده شده است و تا روز قیامت کسی دیگری که ایمان به او شرط اسلام باشد و کسی که به او ایمان نیاورد کافر شناخته شود، نخواهد آمد.

ایمان به روز آخرت:

پنجمین مطلبی که ما را محمد صلی الله علیه وسلم امر فرموده که باید به آن ایمان داشته باشیم موضوع روز آخرت است، و به آنچه در باره‌ی آن روز باید ایمان داشته باشیم این است که:

۱- خدای متعال این جهان و همه آفریده‌هایی را که در این جهان وجود دارد در آن روزی که معروف به (روز قیامت) است محو و نابود خواهد کرد.

۲- سپس خدای سبحانه و تعالی یکبار دیگر مردم را زنده می کند و آنها را نزد خودش جمع می کند و آن روز بنام (حشر) یعنی جمع شدن یا به نام (بعث) که به معنای برانگیختن است نامیده می شود.

۳- سپس آنچه را مردم کسب کرده اند چه خوبی و چه بدی، بدون کم و زیاد به محکمه خدای متعال تقدیم می شود.

۴- خدای متعال کارهای خوب و بد هر فردی از افراد بشر را وزن می کند آنگاه هر کسی که کفای کارهای خوب او برتری داشته باشد، او را می آمرزد و هر کسی که کفای کارهای بد او برتری داشته باشد او را مجازات می کند.

۵- آن کسانی که آمرزیده می شوند به بهشت می روند و کسانی را که خدا مجازات می کند به دوزخ می روند.

احتیاج به ایمان به روز آخرت:

عقیده به آخرت را همان طوری که محمد صلی الله علیه وسلم عرضه داشته سایر فرستادگان و پیغمبران خدا هم عرضه داشته اند. این عقیده برای هر عصر و زمانی شرطی از شرایط اسلام دانسته شده و کلیه پیغمبران کسی را که به این موضوع عقیده نداشته یا در آن شک کند، کافر شمرده اند؛ زیرا ایمان به خدا و کتاب ها و فرستادگان او بدون این عقیده معنی ندارد و در این صورت سائر زندگانی انسان تباه و خراب می ماند، و باید دانست که این موضوع امری است واضح، و فهمیدن آن اشکالی ندارد، به دلیل اینکه، اگر از شما بخواهند که کاری انجام دهید اولین سؤالی که به ذهن شما خطور می کند این است که بگویید:

اگر این کار را بکنم چه فایده ای برای من خواهد داشت؟

و اگر این کار را نکنم چه ضرری بمن خواهد رسید؟

چرا این پرسش در ذهن شما خطور می کند؟

علت آن این است که انسان بنا بر فطرت و انگیزه ی درونی خودش می فهمد که هیچ گاه به کاری که برای او سود نداشته باشد، نباید اقدام کند و بدین جهت شما نیز به کاری که

امید سودی از آن نداشته باشید دست نخواهید زد. و هم از کاری که اطمینان داشته باشید به شما ضرری و زیانی نخواهد داشت، باز نخواهید ماند.

حالت شک و تردید نیز چنین است: به این معنی که اگر در مفید بودن کاری شک داشتید با میل و رغبت در انجام آن اقدام نخواهید کرد و همچنین در هر کاری که در ضرر آن شک داشته باشید امکان دارد که از انجام آن احتراز کنید و دوری جوئید. به بچه‌ها نگاه کنید، چرا خودشان دست در آتش می‌اندازند به جهت اینکه بطور علم الیقین نمی‌دانند که آتش چیز سوزنده است. و همچنان چرا بچه‌ها از درس و دانش‌آموزی فرار می‌کنند؟

علتش این است که فواید علمی‌یی را که بزرگان می‌خواهند در ذهن آنان تلقین کنند، نفوس کودکان قبول نمی‌کند و در دلشان جای نمی‌گیرد، اینک تأمل بکنید کسی که به روز آخرت ایمان نمی‌آورد نیز چنین است؛ زیرا ایمان به خدا و پیروی از احکام خدا را کاری عبث و بیهوده می‌انگارد، در نتیجه طاعت خدا را بی‌فایده و معصیت خدا را بی‌ضرر می‌داند، از چنین کسی چه امیدی می‌توان داشت که او امری که خدا بر پیغمبرانش نازل کرده و در کتاب‌هایش توضیح داده اجرا کند، و هر گاه چنین کسی به خدا نیز ایمان بیاورد ایمان او بی‌معنی خواهد بود؛ زیرا او خدا را اطاعت نخواهد کرد و هیچ‌گاه در زندگی مطابق رضای خدای متعال گامی بر نخواهد داشت.

مطلب به همین جا ختم نمی‌شود، بلکه انکار و اقرار انسان به زندگی آخرت تأثیر عمیق و قاطعی در حیات او دارد، بلکه طوری که قبلاً توضیح دادیم فطرت انسان به او حکم می‌کند که به هیچ عملی اقدام نکند، مگر اینکه فایده یا ضرر آن را حساب کند، در اینصورت از کسی که جز به همین نفع و ضرر دنیوی نظری ندارد، چگونه می‌توان امیدوار بود که به عمل صالحی اقدام کند که در این دنیا امید فایده‌ایی از آن نداشته باشد؟

یا از عمل زشت و ناروایی که در این دنیا به او ضرری نداشته باشد اجتناب نماید؟

لیکن آن کسی که به ظاهر کارها اعتنائی ندارد و نظرش متوجه نتایج کارهاست، نفع یا ضرر این جهان را امری عارضی می‌انگارد و حق را بر باطل و خیر را بر شر ترجیح می‌دهد؛ زیرا نظر او به فایده یا ضرر ابدی آنست.

اگر چه انجام عمل خیر، مستلزم بزرگ‌ترین زیانها، و ارتکاب عمل زشت، بزرگ‌ترین فایده‌های مادی را در برداشته باشد.

حالا شما فرق عظیم و تفاوت فاحش بین این دو شخص را در نظر بگیرید و بسنجید ...
خیر یا نیکی در نظر اولی همان است که نفعش در همین زندگانی فانی بدست آید، مثل اینکه ثروتی را تحصیل کند یا زمینی را مالک شود یا به منصبی سرافراز شود، یا در میان مردم به یک نامی مورد پسندش مشهور گردد و یا به لذت و مسرتی برسد که مقداری از خواسته‌های نفسانی او را تأمین کند و به همین طور شر یا بدی در نظر او چیزی است که در همین دنیا برای او ایجاد ناراحتی کند و یا اینکه از نتیجه‌ی آن بترسد، مانند نقص در اموال و نفوس و میوه‌ها یا انحراف در صحت یا بدنام شدن در میان مردم یا مجازات دولت یا حزن و اندوه و دلتنگی و ناگواری.

خیر یا نیکی در نظر شخص دوم آن چیزی است که باعث رضای خدا باشد و شر یا بدی آن چیزی است که خدا را به خشم آورد، پس چنین شخصی در هر حال، خیر و نیکی را خیر می‌داند اگرچه که در این دنیا برای او سودی ندهد و او را به ضرر و زیان مبتلا سازد، ولی یقین دارد که خدا در آخرت نفع ابدی و سود جاوید به او خواهد داد.

و نیز عقیده دارد به اینکه: بدی در هر حال بد است، اگرچه که در این دنیا از زشتی و شومی آن صدمه‌ای به او نرسد و نوع سودی نیز نصیب او گردد و بطور (علم‌الیقین) می‌داند که اگر در این دنیا از عقاب و مجازات کارهای زشتش نجات یابد در آخرت راه فراری نخواهد داشت.

به موجب همین فکر و انگیزه از این دو طریق مختلف، انسان یکی را در زندگانی خودش انتخاب می‌کند، به این توضیح که:

آن کسی که به آخرت ایمان نیاورده ممکن نیست که او یک قدم در طریق اسلام بردارد؛ زیرا وقتیکه اسلام به او بگوید:

(بخاطر رضای خدا زکات مالت را به بینوایان و در ماندگان بده)

خواهد گفت: زکات از دارائی من می کاهد بهتر این است که بجای دادن زکات، (ربا) بگیرم و خلاف کسانی که از من وام می گیرند به محکمه عرض حال خواهم داد، و همینکه حکم محکمه به نفع من صادر شد، خانه و دارائی و اثاث الیبت آنان را مصادره خواهم کرد... و هنگامیکه اسلام به او بگوید (راستگو باش، و از زور گوئی و دروغ پرهیز! (اگرچه که در راستگویی بزرگترین ضررها و در دروغ گفتن بزرگترین منفعتها باشد).

خواهد گفت: اگر راستگویی برای من ضرر داشته باشد، چرا راست بگویم؟
و اگر زور گوئی یا دروغگوئی برای من فایدهای داشته باشد و مرا در آن خوف بدنامی هم نباشد چرا از آن احتراز کنم؟

شخصی از مکانی عبور می کند و چیز گرانبهائی را می بیند! اسلام به او می گوید:

(این چیزی را که یافته ای مال تو نیست) هرگز مگیر ولی او می گوید:

چرا این چیزی را که بی مقدمه و بدون رنج و زحمت بدست آورده ام و پولی برای آن نداده ام، از دست بدهم؟

کسی هم نیست که مرا ببیند و پاسبانی کند، یا در محکمه شهادت بدهد، یا مرا در میان مردم بدنام کند، در اینصورت چرا از آن استفاده نکنم؟ و آنرا در راه مصلحت خود مصرف نکنم؟

کسی امانتی را به او می سپارد و سپس می میرد، اسلام به او می گوید: (در مال دوستت خیانت مکن! امانتش را به خانواده اش تسلیم کن) لیکن او می گوید:

چرا این کار را بکنم؟ آیا شاهدی وجود دارد بر اینکه فلان مردی که مرده، امانتی به من سپرده است؟ و آیا ورثه ای او از چنین امانتی خبر دارند؟

در صورتیکه با کمال سهولت برای من امکان دارد که این مال را بخورم و کسی نیست که مرا به محکمه جلب کند، و بدنامی هم برای من بیار نخواهد آورد، پس اگر این امانت را به صاحبانش برسانم سفاهت خواهد بود.

خلاصه‌ی گفتار اینکه اسلام او را در هر گامی از گامها و در هر مرحله‌ای از مراحل زندگی به سیر در خط مستقیم ارشاد می‌کند ولی او معارضه می‌کند و جز راهی که مطابق هوی و هوسش باشد، هیچ راه دیگری را انتخاب نمی‌کند؛ زیرا ارزش هر چیزی در اسلام تابع نتایج ابدی در آخرتست، ولی نظر چنان کسی از توجه به نتایج حاصله در این دنیا تجاوز نمی‌کند.

از اینجا است که می‌فهمیم به چه دلیل برای انسان ممکن نیست بدون عقیده به آخرت مسلمان باشد، بلکه حق این است که بگوییم:

انکار کردن حیات آخرت، مطلق انسان را از درجه‌ی انسانیت، به پست‌ترین درجات حیوانیت، سقوط می‌دهد، چه رسد به اینکه انسان مسلمان باشد!

راستی و درستی عقیده به آخرت:

عقیده به آخرت و احتیاج انسان به آن و فایده‌ی آن را دانستید، اینک بطور اختصار برای شما توضیح می‌دهیم که عقیده‌ی مربوط به آخرت را طوریکه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بیان فرموده، به حکم عقل نیز حق است و درست، و این عقیده هر چند ناشی از ایمانی است که به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم داریم و آنچه را آورده است درست می‌دانیم و در این باره مدار بر عقل نیست، لیکن اگر قدری فکرمان را بکار اندازیم، تشخیص می‌دهیم که در باب آخرت این عقیده از هر جهت نزدیک به عقل است، به دلیل اینکه:

در دنیا راجع به آخرت و زندگانی در آن جهان سه عقیده وجود دارد:

- ۱- گروهی می‌گویند: زندگانی جز همین حیات دنیا نیست، زنده می‌شویم و می‌میریم و دیگر بعد از مرگ حیاتی در کار نیست، البته این عقیده‌ی ملحدان است یعنی کسانی که به نام علمای علوم طبیعی (SCIENTIST) شناخته می‌شوند.

۲- جمعی دیگر می گویند: برای اینکه انسان به سزای اعمالش برسد، در همین دنیا چند بار می میرد، به این معنی که اگر کارهایش در دوره ی زندگانی اول زشت باشد، در دوره ی دوم به شکل یکی از حیوانات در خواهد آمد، مانند سگ یا گربه. یا اینکه به صورت درختی در خواهد آمد یا به شکل یکی از نازلترین و پست ترین افراد بشر، ولی اگر کارهایی خوب انجام داده باشد، ترقی خواهد کرد و درجه ی بالاتری را عروج خواهد کرد. بدیهی است کسانی طرفدار چنین عقیده ای هستند که فکر دینی شان نارساست و خام.

۳- جمعیت سوم کسانی هستند که به روز آخرت و حشر و به حاضر شدن در پیشگاه خداوند متعال و مجازات و مکافات انسان برای کارهایی که کرده، ایمان دارند. این عقیده ای است که پیغمبران (علیهم السلام) همه آن را تبلیغ کرده اند.

اینک نگاهی کوتاه به این عقاید سه گانه می اندازیم و می گوئیم:
حرفی را که گروه اول بر زبان می رانند و در اثبات عقیده شان بر آن اعتماد می کنند این است که می گویند:

تا کنون انسانی را ندیده ایم که پس از مردن دوباره زنده شده باشد، بلکه خاک همه را می خورد و بعد از وفات همه را نابود می کند. و از همین جا می دانیم که زندگانی بعد از مرگ نیست.

باید پرسید: آیا چنین دلیلی حجت انگاشته می شود؟

اگر هیچکس را ندیده اید که پس از مرگ زنده شود، آخرین حرفی که در این زمینه می توان گفت جز این نیست که بعد از مرگ نمی دانیم چه پیش خواهد آمد ولی ادعای شما دایر بر اینکه می دانید پس از مرگ حیاتی نیست، حرفی است که دلیلی برای آن ندارید.

فلان مرد دهاتی که هواپیما را ندیده ممکن است بگوید: من نمی دانم هواپیما چیست؟ ولی اگر بگوید: من می دانم که در این جهان چیزی که بنام هواپیما معروف شده باشد وجود ندارد، همه مردم او را احمق خواهند دانست؛ زیرا معنای ندیدن شیء معینی آن نیست که اصلاً چنان چیزی وجود ندارد، بلکه اگر مردم سراسر جهان بگویند که چنان چیزی را با آن نام و نشان ندیده اند، با اینحال جایز نیست ادعا کنند که چنان چیزی اصلاً وجود ندارد.

یا بگویند: امکان ندارد که چنان چیزی وجود داشته باشد!

اما عقیده‌ی دوم که می‌گوید:

بشری که در زندگی فعلی انسان دیده می‌شود به جهت آنست که در دوره‌ی زندگی سابق که حیوان بوده کارهای خوبی را انجام داده است و حیوان از آن جهت در زندگی فعلی حیوان است که در دوره‌ی زندگی سابق که انسان بوده کارهای بدی را انجام داده و به عبارت دیگر اینکه اگر انسان، انسان است و حیوان، حیوان است و درخت، درخت است، نتیجه کارهای خوب یا کارهای بد دوران زندگی گذشته‌ی اوست، و بدین‌طریق مرگ و زندگی در این دنیا پشت سرهم در جریان است.

پرسشی که در این باره پیش می‌آید اینست که:

(در آغاز امر چه چیزی وجود داشته است؟)

اگر بگویند: (انسان).

باید بپذیریم که قبل از این باید حیوان و یا درخت بوده باشد، ورنه سوال می‌شود که

قالب انسان در پاداش کدام عمل خوب به او داده شده است؟

و اگر بگویند: پیش از آنکه به صورت انسان در آید (حیوان یا درخت بوده).

باز ناگزیر باید گفت: قبل از این باید انسان بوده باشد، ورنه سوال می‌شود به پاس چه

عمل زشتی قالب حیوان و یا درخت به او داده شده است.

حقیقت امر این است که طرف‌داران این عقیده نمی‌توانند آغاز آفرینش را از یک طبقه

معینی شروع کنند؛ زیرا هر طبقه‌ای باید مسبوق به طبقه دیگری باشد تا اینکه طبقه دیگری

نتیجه اعمال طبقه‌ی سابق شناخته شود.

و این وضع مخالف عقل است و به هیچ وجه با عقل سازگار نیست.

حالا عقیده‌ی سوم را در نظر بگیرید:

اولین مطلبی که در این عقیده بیان شده این است که:

خدای متعال روز معینی را مقرر داشته که این جهان در آن روز به پایان برسد و خداوند

متعال این کارخانه‌ی خود را در هم و بر هم کرده یک کارخانه دیگری که اعلی‌تر از اول باشد

تخلیق کند، و زمین و آسمان هر یک بصورت دیگری در آید. هیچ عاقلی در این موضوع شکی ندارد و هر چه انسان درباره‌ی دستگاه این جهان بیشتر فکر کند، بیشتر بر معرفتش خواهد افزود و ادواتی که در این دستگاه وجود دارد محدود است و به ناچار هر محدودی روزی باید نابود شود، به همین جهت است که همه علمای علوم طبیعی اجماع دارند که این خورشید روزی سرد خواهد شد و نورش با یکدیگر برخورد خواهند داشت و آن وقت این دنیا منقرض خواهد شد.

سپس در ضمن همین عقیده چنین آمده است که: به انسان حیات دیگری داده خواهد شد.

آیا چنین امری محال است؟

اگر گفته شود: بلی! محال است.

می‌گوییم:

این زندگی دنیا که اکنون انسان از آن بهره می‌گیرد چگونه برای انسان آماده شده است؟ بدون تردید آن خدایی که انسان را در این جهان آفریده است البته می‌تواند پس از مرگ دوباره او را خلق کند.

مطلب دیگری که در خلال این عقیده به چشم می‌خورد، این است که کارهای خوب یا بدی که از انسان صادر شده بصورت سند محفوظ است و به روز حشر عرضه خواهد شد. این است مطلبی که امروز در دنیا هم به مشاهده می‌آید.

قبلاً تصور می‌شد، آوازی که از دهان بیرون آید بعد از چندی تموج در فضا فنا می‌شود. ولی حالا معلوم شده که هر آواز و حرکتی اثری بر گرد و پیش خود وارد می‌کند و آن اثر وارد شده در فضا محفوظ است و امکان دارد دوباره جمع شود. و روی همین اصول نوار ثبت ایجاد شده، و ازین جا معلوم می‌شود که سند هر آواز و حرکتی که از ما صادر شود در فضا منقوش می‌شود. و اگر صورت حال چنین است این امر متحقق می‌شود که نامه‌ی اعمال ما به تمام و کمال محفوظ است و می‌تواند که دوباره عرضه داشته شود.

درضمن این عقیده مطلب چهارم چنین است که (خداوند متعال به روز حشر محکمه‌ای انصاف قائم خواهد کرد و هر عمل نیک را مکافات و بد را مجازات خواهد داد) چه کسی می‌تواند که از امکان این مطلب انکار کند؟

باید پرسید: چه چیزی در آن خلاف عقل است؟

عقل خود تقاضا می‌کند که روزی محکمه‌ای برای انصاف قائم شود و به درستی و راستی کامل، همه امور فیصله شوند. چه ما می‌بینیم که گاهی در این دنیا شخصی کار نیک می‌کند ولی هیچ فائده‌ای از آن به او نمی‌رسد و شخصی دیگری کار بد می‌کند ولی به هیچ ضرری دچار نمی‌شود و حتی گاهی هم می‌بینیم که شخصی کار نیک کرد و دچار ضرر و خسارت شد و شخصی دیگر کار بد را ارتکاب کرد مگر هیچ ضرری به او نرسید.

پس هر عقلی در چنین شرائطی حکم می‌کند که لازماً، جهانی باشد که آنجا برای نیکوکاران جزای کار نیک داده می‌شود و بدکاران سزای کار بد خود را می‌چشند. آخرین موضوع مربوط به این عقیده وجود بهشت و جهنم است. در این باره نیز باید گفت: وجود این دو محال نیست؛ زیرا خدای متعال که می‌تواند خورشید و ماه و مریخ و زمین را خلق کند، چگونه از آفریدن بهشت و جهنم عاجز است؟

و خدای متعال وقتی که مردم را در محکمه‌ی عدلش جمع می‌کند و آن‌ها را مکافات به اعمال نیک و مجازات به اعمال بد می‌دهد، شایسته و سزاوار این است که به کسانی که پاداش نیک می‌دهد، مقام عزت و کرامت و نعمت و مسرت عطا کند، و برای کسانی که سزاوار عذاب و شکنجه اند مقام خواری ذلت و شکنجه و اندوه و درد مقرر دارد.

اگر در این زمینه‌ها فکر کنید بدون تردید خواهید دانست که از میان همه عقائدی که امروز در دنیا وجود دارند، این عقیده که انسان بعد از مرگ زنده می‌شود، از هر جهت به عقل نزدیک‌تر است و در این عقیده نکته‌ای که مخالف عقل باشد و یا وجود جنت و دوزخ در آن محال به نظر برسد، وجود ندارد.

به علاوه وقتی که چنین امری به زبان محمد صلی الله علیه وسلم که راستگویی و امانت و عفافش را تصدیق داریم، بما رسیده و این امر از هر جهت به خیر و اصلاح ماست عقل ما حکم می کند که باید بدان ایمان داشته باشیم.

از چه جهت در صحت آن تردید کنیم، در حالیکه دلیل و حجتی بر خلاف آن نداریم؟.

کلمه‌ی طیه:

اینها عقاید پنجگانه ای است که بنای اسلام بر اساس آن استوار شده است، و همه این معانی در یک کلمه خلاصه شده است. بنا بر این وقتی که گفتید: (لا إله إلا الله) به بندگی خدای یگانه اقرار کرده اید و سائر خدایان باطل را کنار زده اید.

همچنین وقتی که گفتید:

(محمد رسول الله)، تصدیق کرده اید به اینکه محمد صلی الله علیه وسلم پیغمبری است که خداوند متعال او را بسوی بندگانش فرستاده است، و چیزیکه با تصدیق شما به رسالت محمد صلی الله علیه وسلم لازم می‌گردد این است که:

شما به آنچه محمد صلی الله علیه وسلم در باره‌ی وجود خدای متعال و صفات او آموزش داده، و به آنچه از فرشتگان و کتاب‌ها و پیغمبرانش و روز آخر بیان کرده، ایمان دارید و در همان راهی سیر می‌کنید که محمد صلی الله علیه وسلم آن راه را به شما نشان داده و امر کرده است که خدای را به همان طریق عبادت کنید، و احکام و اوامر او را پیروی نمائید.

توجه: بنده ایمانیات را که باید به آن ایمان داشته باشیم پنج گفته‌ام، و این پنج رکن مأخوذ است از آیه‌ی: ۲۸۵ سوره‌ی البقره که خدای متعال فرموده است:

﴿ءَاٰمَنَ الرَّسُوْلُ بِمَا اُنْزِلَ اِلَيْهِ مِنْ رَّبِّهِ ۚ وَالْمُؤْمِنُوْنَ...﴾

یعنی: «پیغمبر و مومنان به آنچه خداوند متعال بر او نازل کرده ایمان آورده‌اند...».

و آیه‌ی: ۱۳۶ از سوره‌ی النساء که فرموده است:

﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللّٰهِ وَمَلٰٓئِكَتِهٖ وَكُتُبِهٖ وَرُسُلِهٖ ۚ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...﴾

یعنی: «هر کس به خداوند متعال و به فرشتگان او و به کتاب‌هایش و به فرستادگانش و به روز آخرت کافر شود...».

بدون تردید در حدیث پیغمبر (والقدر خیره و شره) هم در ایمانیات شامل شده است و بدین ترتیب تعداد عقائد بنیادی به عدد شش می‌رسد ولی حقیقت امر این است که ایمان به (تقدیر) چیزی نیست که مستقل باشد؛ بلکه جزئی است از اجزای ایمان به خداوند متعال، و بدین مناسبت قرآن کریم آنرا در ضمن بیان توحید ذکر فرموده و به همین جهت آنرا ضمن شرحی که برای کلمه‌ی (لا إله إلا الله) آورده‌ام ذکر کرده‌ام. و همچنین ذکر بهشت و جهنم و آتش دوزخ و صراط و میزان در بعضی احادیث، مستقل از امور دیگری که ایمان به آن واجب است، آمده. و در واقع این معانی نیز اجزایی هستند از ایمان به آخرت).

فصل پنجم:

عبادات

معنی عبادت، نماز، روزه، زکات، حج، حمایت از اسلام.

در فصل گذشته توضیح دادیم که پیامبر صلی الله علیه وسلم به ما امر فرموده است که به پنج مطالب زیر ایمان داشته باشیم:

۱- به خدای متعال که شریکی ندارد.

۲- به فرشتگان خدا.

۳- به کتاب‌های خدا مخصوصاً به قرآن کریم.

۴- به پیامبران خدا، به ویژه به خاتم پیامبران حضرت محمد صلی الله علیه وسلم.

۵- به حیات آخرت یعنی زندگی در جهان دیگر.

این پنج امور بنیاد اسلام متصور می‌شوند.

شما وقتی که به این امور پنجگانه ایمان داشته باشید، در زمره‌ی مسلمانان وارد شده و فردی از افراد آنان شناخته می‌شوید، ولی با اینحال اسلام شما کامل نخواهد بود؛ زیرا اسلام شخص کامل نمی‌شود مگر اینکه احکام و اوامری را که محمد صلی الله علیه وسلم از نزد خدا آورده اطاعت کند.

ناگفته نماند که ایمان شما به هر چیزیکه باشد مستلزم اطاعت بعد از ایمان، اسلام است. شما اقرار کرده اید که (الله) به تنهایی خدای شما است. معنی آن این است که خداوند متعال آقای شما، و شما بنده‌ی او هستید، و خداوند متعال مالک و صاحب و امر کننده و نهی کننده‌ی شما است و شما مطیع امر و نهی او هستید و شما حدودی را که او مقرر داشته رعایت می‌کنید، ولی اگر بعد از این اقرار باز عصیان کردید، به موجب اقراریکه قبلاً کرده اید، بر آقای خودتان خروج کرده اید.

سپس اقرار کرده اید به اینکه قرآن کتاب خداوند متعال است و معنای آن این است که اعتراف کرده اید به اینکه آنچه این کتاب آورده، از طرف خدا است و حق، پس همین

اعتراف شما موجب آن می‌شود که در هر امری از اوامر قرآن و در هر نهی از نواهی آن، مطیع و فرمان بردار باشید.

بعد از آن، اعتراف کرده اید که محمد صلی الله علیه وسلم فرستاده‌ی خدا است. معنای این اعتراف این است که آنچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم امر کرده و از آنچه نهی کرده از طرف خداوند متعال آمده، و این تصدیق و اعتراف موجب اطاعت شما از پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌شود. بدین جهت ما دامی که عمل شما موافق ایمان شما نباشد، هیچ وقت اسلام شما کامل نخواهد بود و گرنه هر قدر ایمان شما با عمل شما فرق داشته باشد، به همان اندازه، ایمان شما به خدا ناقص و غیر کامل خواهد بود.

حالا به تشریح و تفصیل طریقه و روشی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم امر فرموده و دستور داده که حیات خود را موافق رضای خدا برگزار کنیم می‌پردازیم و می‌گوییم: اولین مطلب در این باب، عبادات مکتوبه، یعنی عبادتهائی که مقرر شده و روی کاغذ آمده، می‌باشد.

معنای عبادت:

معنی و حقیقت عبادت بندگی است. تو بنده‌ای و خدا معبود تو است. پس آنچه را بنده در راه اطاعت معبودش انجام دهد، عبادت است.

مثلاً وقتی که با مردم حرف می‌زنید اگر از دروغگوئی و غیبت و فحش و تحقیر دیگران، بدلیل اینکه خدا نهی کرده، احتراز کنید، و راستگویی و عدل و خیر و نیک‌خواهی را، بدلیل اینکه خدا این روش را دوست می‌دارد، رعایت کنید، این کلام شما به حساب عبادت خدای متعال محسوب می‌شود.

گویا اینکه همه‌ی این رعایتها مربوط به شئون دنیائی شما می‌باشد. همچنین در معامله و داد و ستد با مردم، چه مشتری باشید و چه فروشنده، و در معاشرت با پدر و مادر و برادران و خواهران و مجالست با دوستان و خویشاوندان، و قتیکه احکام و قوانین پروردگارتان را مراعات کنید و حق هر ذی‌حقی را ادا کنید، بدلیل اینکه خدا به شما امر کرده است، و از

حق هیچکس چیزی فروگذار نکنید، بدلیل اینکه خدا چنین امر کرده است، چنان است که سراسر حیات تان را در عبادت خدای متعال سپری کرده اید.

همچنین اگر به درمانده و بینوائی احسان کنید یا به مظلومی کمک کنید، یا به گرسنه‌ای طعامی بدهید یا از مریضی عیادت کنید و در بهبودیش بکوشید، و در تمام این موارد بدون توجه به جلب نفع یا کسب احترام یا شهرت، فقط رضای خدا را در نظر گرفته باشید، همه‌ی این مطالب به حساب عبادت شما گذاشته خواهد شد.

و نیز اگر به تجارت یا صناعت پرداختید یا دست به کار خدمتی شدید و با کمال امانت و راستی، به منظور جلب رضای خدا، انجام وظیفه کردید و سپس سعی کردید روزی حلالی را بدست آورید و از تحصیل مال حرامی اجتناب کردید، این کسب و کوشش شما در این راه عبادت خدای متعال شناخته خواهد شد، با اینکه این کارها را به منظور کسب رزق و روزی خودتان انجام داده اید.

خلاصه‌ی گفتار اینکه، ترس شما از خدای متعال در هر وقتی از اوقات و در هر شأنی از شئون حیات با در نظر گرفتن رضای خدای متعال، پیروی شما از قانون خدای متعال و خود داری شما از تحصیل نفعی که خلاف رضای خداوند متعال خواهد بود و صبر و استقامت شما در برابر ضرری که با توجه به طاعت خدا تحمل کرده اید، همه‌ی این معانی عبادت خدای متعال شناخته می‌شود و زندگانی شما بر این منوال از اول تا آخر، عبادت محسوب می‌شود.

و همچنین خوردن و نوشیدن و خواب و بیداری و نشستن و ایستادن و راه رفتن و کلام و سکوت شما. در چنین حیاتی جز عبادت چیز دیگری نیست.

این است عبادت و این است معنای حقیقی آن، و مقصود اسلام جز این نیست که انسان را بنده‌ای قرار دهد تا در هر آن خدا را بدین سان عبادت کند، و بدین منظور است که مجموعه‌ای از عبادت‌ها را برای انسان فرض قرار داده تا اینکه او را برای چنین عبادت بزرگی آماده سازد. به طوریکه گوئی این همه عبادت‌هایی را که واجب شمرده جز این نبوده که بمثابه‌ی تربیتی باشد برای عبادت بزرگی که کمال مطلوب، یا آرمان انسانی است.

پس هر آنکس که چنین تربیتی را به بهترین وجهی فراگیرد عبادت حقیقی را بطور مطلوب انجام خواهد داد، و بدین جهت این عبادتها در اسلام فریضه و عین وظیفه شناخته شده، و گفته شده است که این عبادتها ارکان دین است یعنی پایه‌هایی است که بنای دین روی آن قرار گرفته است، و همان‌طور که هیچ بنائی جز بر مجموعه‌ای از پایه‌ها نمی‌تواند استوار باشد، بنای حیات اسلامی نیز جز بر اساس این پایه‌ها نمی‌تواند پایدار و استوار بماند پس هر آنکس که این پایه‌ها را منهدم کند مثل آنست که بنای اسلام را منهدم کرده است.

نماز:

رکن یا پایه‌ی اول از ارکان اسلام نماز است. در حقیقت نماز جز این نیست که در شبانه روزی پنج بار ذکر آنچه را که قبلاً به آن ایمان آورده اید به وسیله‌ی زبان و اعمالی که بجائی می‌آورید، تکرار کنید و بخاطر بیاورید که چه و ظایفی را بر عهده گرفته اید. هر روز صبح که بیدار می‌شوید، قبل از آنکه به کاری پردازید با بدنی پاک و پاکیزه نزد پروردگارتان حاضر می‌شوید، و سپس چه ایستاده و چه نشسته، چه در حال رکوع و چه در حال سجود نزد خدای متعال به بندگی خودتان اقرار می‌کنید و از او یاری می‌طلبید و هدایت و راهنمایی می‌خواهید و عهد و پیمان طاعت و بندگی خودتان را به رضای او تجدید می‌کنید و هر بار آرزوی خودتان را در رسیدن به او و دور شدن از خشم و غضب او تکرار می‌کنید و درس کتاب او را اعاده می‌نمایید، و به راستی رسالت پیغمبر او شهادت می‌دهید و آن روزی را بیاد می‌آورید که در محکمه‌ی او حاضر خواهید شد تا از کارهایی که کرده اید از شما پرسند و پاداشی را که در خور آن باشید به شما بدهند.

با این عمل روزتان را شروع می‌کنید، و بعد از این که مشغول کار شدید و طی چند ساعت کارتان را انجام دادید، سپس مؤذن به شما اعلام می‌کند که بیائید و باز خداوند متعال را به یاد آورید و یک بار دیگر درس تان را تکرار کنید که مبادا آنرا فراموش کرده و غافل بمانید، آنگاه از جائیکه هستید بر می‌خیزید و پس از آنکه ایمان تان را تجدید کردید دوباره به کارهای دنیا مشغول می‌شوید. سپس برای مرتبه‌ی سوم پس از چند ساعت مؤذن شما را برای نماز عصر دعوت می‌کند، و شما ایمان تان را تازه می‌کنید. همینکه روز به پایان آمد و

شب فرا رسید، با عبادتی که شما صبح خود را آغاز کرده بودید، شب خود را هم با همان عبادت آغاز می‌کنید و نماز مغرب می‌خوانید برای اینکه در شب هم درس تان را فراموش نکنید و آن را فراموش کرده بیراه نشوید. بعد از چندین ساعت وقت نماز عشا آمد و وقت خوابیدن شما فرار رسید، برای آخرین بار تمام تعلیمات ایمان در یادتان تازه شد؛ زیرا این وقت سکون و اطمینان است اگر در طول روز با غوغای کار و غوغای معاش توجه تام را مبدول نداشته اید، اکنون با اطمینان درس تان را توجه کنید.

تأمل بکنید نماز تنها عاملی است که پیوسته اساس اسلام شما را روزی پنج بار تقویت می‌کند و شما را برای عبادت حقیقی بر دامنه‌ای که اخیراً بیان کردیم آماده می‌سازد، و باز همان عامل است که شمارا همیشه به عقایدی که طهارت نفس و ارتقای روح و اصلاح اخلاق و اعمال تان منحصر در آنست متذکر می‌سازد.

آیا هیچوقت فکر کرده اید چرا در وضو همان طریق خاصی را که محمد صلی علیه و سلم به شما دستور داده است پیروی می‌کنید؟
و چرا در نماز همان کلمات معین و مخصوص را که محمد صلی علیه و سلم به شما آموزش داده می‌خوانید؟

و چرا طاعت پیغمبر صلی علیه و سلم را بر خود تان واجب می‌دانید؟
و چرا قرآن را که چون می‌خوانید عمداً اشتباه نمی‌کنید؟
آیا علت آن غیر از این است که شما یقین دارید به اینکه قرآن کتاب خدا است؟
اگر در نماز تان کلماتی غیر کلماتی را که پیغمبر صلی علیه و سلم تعلیم داده بخوانید، یا اصلاً آن کلمات را نخوانید و هیچ بشری هم نزد شما نباشد که گوش بدهد چه می‌خوانید یا چه نمی‌خوانید، از که می‌ترسید؟

آیا نه این است که می‌دانید خداوند متعال می‌شنود و می‌داند هنگامی که آن کلمات را بطور نهانی نیز می‌خوانید خدا می‌داند و هر حرکت نهانی و پوشیده‌ای ما در علم خدا است؟
چه عاملی در تنهایی شما را از خواب بیدار می‌کند و به نماز وادار می‌سازد؟

در حالیکه هیچکس شما را نمی‌بیند. آیا غیر از اعتقاد شما به اینکه خدا شما را می‌بیند عامل دیگری در کار است؟

و باز چه عاملی شما را وادار می‌کند، وقتی که موقع نماز فرا می‌رسد دست از کارتان بکشید و برای نماز بشتابید؟

آیا جز این است که احساس می‌کنید که خدا این نماز را بر شما واجب کرده است؟ چه چیز در صبح زمستان و وقت ظهر تابستان و وقت بازی و تفریح و طرب و تفریحات شب، شما را وادار می‌سازد که به موقع نمازتان را بخوانید؟ آیا این عمل ناشی از احساس و وظیفه‌شناسی شما نیست؟ و آنکه اگر نماز نخوانید یا اینکه در نماز تان اشتباه کنید، از کی می‌ترسید؟ آیا علت آن غیر از این است که از خدا می‌ترسید و می‌دانید که روز قیامت به او رجوع خواهید کرد و در محضر او بپا خواهید خاست.

با توجه به این معانی می‌گوییم:

شما را بخدا آیا ممکن است در دنیا وسیله‌ی تربیتی بهتر از نماز وجود داشته باشد که به حقیقت انسان را مسلمان بار آورد؟

و آیا برای مسلمان، چه تربیتی از آن بهتر باشد که شبانه روز چندین بار ذکر خدای متعال و ترس از او را و یقین به خیر و بصیر بودنش را و نیز اعتقاد حاضریش در محکمه‌ی خدا را تازه کند و در شبانه روز چندین بار پیروی از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را بطور لازم بکار برد و از صبح تا شب بعد از هر چند ساعت انجام این وظیفه را با علاقمندی و چستی به عمل بیارد.

البته از چنین انسانی بعد از خارج شدن از مسجد و مشغول شدن به امور معاش، این امید هست که از خدا بترسد و قانون خدا را اجرا کند، و هر وقتی که شیطان او را به عمل خطایی تحریک کند و دلش را با فکر خطائی زینت دهد، متذکر خواهد بود که خداوند متعال ناظر اوست و هیچ امری از امور بر او پوشیده نیست.

اما اگر کسی پیدا شود که بعد از این تربیت عالی از خدا ترسد و از معصیت و مخالفت احکام او خود داری نکند، نباید پنداشته شود که در اصل تربیت علتی باشد بلکه علت آن جز این نیست که در نهاد و طینت چنین کسی فساد و پلیدی و شرارت ریشه دوانیده است. علاوه بر آنچه گفته شد، خدای متعال تأکید شدید فرموده که مسلمانان فریضه‌ی نماز را با جماعت انجام دهند و بالخصوص مقرر فرموده که نماز جمعه را هر هفته بصورت معین و شکل خاصی بخوانند.

نماز جماعت در میان مسلمانان یگانگی و محبت و برادری ایجاد می‌کند و از همه‌ی افراد (توده‌ای متراکم و فشرده) بوجود می‌آورد؛ زیرا وقتی که همه دستجمعی در برابر خدا قنوت می‌خوانند و سجود می‌کنند و به رکوع می‌روند، دل‌هایشان از خود شان به یکدیگر نزدیک‌تر می‌شوند و این احساس در آن‌ها بیدار می‌شود که همه برادرند، سپس همین نماز جماعت این خاصیت را دارد که مسلمانان را بر اطاعت فرمانروائی که میان خود انتخاب کنند مجهز و آماده می‌سازد و آن‌ها را برای رعایت نظم و انضباط و محافظت در اوقات، تربیت می‌کند. و همچنان حس همدردی و ائتلاف و انس و همکاری و برابری و یگانگی به وجود می‌آورد، ملا حظه می‌کنید که همه افراد چه غنی و چه فقیر و چه صغیر و چه کبیر، چه بالاترین فرد جامعه و چه نازلترین فرد، پهلوی به پهلوی یک‌دیگر می‌ایستند، آنجا دیگر نه اشرافی‌یی وجود دارد و نه غیر اشرافی‌یی و نه رفیعی و نه وضعی.

این‌ها قسمت مختصری است از منافعی که نماز برای شما در بر دارد نه برای خدای شما، و خدای متعال نیز نماز را فقط برای مصالح خود تان واجب کرده است، و اینکه برای ترک نماز خشم می‌کند نه از اینجهت است که به او ضرری وارد می‌شود، بلکه از آن جهت است که شما بر خود ظلم می‌کنید.

ببینید: خدای متعال بو سیله‌ی نماز چه نیروی عظیمی به شما مرحمت می‌کند! اما با این حال شما از آن گریزانید! چقدر شرم‌آور است! شما به زبان خودتان الوهیت خدا و طاعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و مسئولیت آخرت را اقرار می‌کنید ولی حرکت عملی شما چنین باشد که بزرگ‌ترین فریضه و وظیفه‌ی ای را که بر عهده‌ی شما قرار داده انجام نمی‌دهید!

این عمل شما دو صورت دارد، یا این است که قبول ندارید که نماز از طرف خداوند متعال واجب شناخته شده است و یا اینکه باوجود درک فرض بودن آن از طرف خداوند متعال، از ادای آن اعراض می کنید.

اگر منکر واجب بودن نماز باشید! پس قرآن و پیغمبر صلی الله علیه وسلم را تکذیب می کنید! در اینصورت ادعای ایمان شما دروغ است. ولی اگر با اقرار به اینکه نماز فریضه است و واجب و از ادای آن شانه خالی می کنید.

پس بگویید: شما که در ادای فریضه و وظیفه‌ی خدایی خیانت می کنید، از شما چه امیدی است که در حقوق و امانتهای مردم خیانت نکنید؟

روژه:

فرض دوم از فرائض اسلام روزه است. شما از روزه و نتایج آن چه می دانید؟
درسی را که پنج مرتبه نماز در شبانه روز به شما یادآوری می کند، روزه هر دقیقه‌ای و هر آنی برای مدت یکماه در هر سال کامل به شما یادآوری می کند.

همینکه ماه رمضان فرامی رسد شما از طلوع فجر تا شب نه چیزی می خورید و نه می نوشید. شبانه همینکه مشغول خوردن و نوشیدن بودید، به ناگاه صبح صادق طلوع کرد و صدای مؤذن به گوش شما رسید! با شنیدن صدای مؤذن یکمرتبه دست از خوردن و نوشیدن می کشید سپس هر نوع غذای لذیذ و شربت گوارایی را که بشما بدهند، هر چه گرسنه و تشنه باشید، تا هنگامی که شب فرا رسد، نخواهید خورد و نخواهید نوشید.

شما از خوردن و نوشیدن نه فقط در انظار مردم خودداری می کنید، بلکه در تنهایی نیز که هیچکس شما را نمی بیند از خوردن و نوشیدن خود داری می کنید.

آری، در طول این ساعات، از طلوع فجر تا مغرب. نه یک جرعه آب می نوشید و نه یک لقمه طعام می خورید.

لیکن این خودداری از خوردن و نوشیدن محدود به وقت معینی است؛ زیرا به طوری که می دانید پس از رسیدن موقع مغرب با شنیدن صدای اذان مؤذن، فوری افطار می کنید و دیگر در طول شب هر چه بخواهید می خورید و می نوشید.

فکر کنید، چرا این کار را می‌کنید؟

بدون شک و تردید، ترس از خدای متعال و یقین به اینکه خدا دانا و بینا است و ایمان به روز آخرت و حضور در محکمه‌ی خداوندی و اطاعت دقیق از قرآن و پیغمبر صلی الله علیه وسلم و احساس قوی وظیفه‌شناسی و ورزیدگی در صبر و استقامت و قدرت غلبه بر شهوت‌های نفسانی موجب این عمل است و بس.

سال یکبار ماه رمضان به سراغ شما می‌آید، برای اینکه سی روز تمام شما را با این صفات و اخلاق عالی تربیت کند تا اینکه حقاً مسلمان کاملی باشید. و احراز چنین صفات و اخلاق می‌تواند شما را لایق قیام به عبادت حقیقی نماید. مقصود از عبادت حقیقی انجام همان واجبات و وظایفی است که مسلمان باید در هر لحظه از لحظه‌های حیاتش آن را انجام دهد، نه فقط در ماه معین و ساعت معین.

امتیاز دیگری که ماه رمضان دارد این است که خدای متعال روزه‌ی این ماه را برای همه واجب فرمود که همه دسته‌جمعی، نه متفرق و جدا از یکدیگر روزه بگیرند و این عمل نیز منافع بسیاری در بر دارد؛ زیرا همینکه ماه رمضان می‌آید، سراسر محیط اجتماع اسلامی را طهارت و نظافت و ایمان و ترس از خدا و اطاعت از احکام خدا و خوش اخلاقی و نیک‌رفتاری فرا می‌گیرد و بازار منکرات کساد و بی‌رونق می‌شود و انتشار خیرات و حسنات عمومیت پیدا می‌کند و بندگان نیکوکار به کارهای خیر و احسان و نیکوکاری می‌پردازند و به یکدیگر کمک می‌کنند.

بدکاران از ارتکاب منکرات خجل می‌شوند و در اغنیا و ثروتمندان عاطفه‌ی مساعدت و کمک نسبت به برادران بی‌نوا و درماندگان شان بیدار می‌شود و دارائی‌شان را در راه خدا انفاق می‌کنند و بالاخره همه‌ی مسلمانان در یک وضع قرار می‌گیرند و خلاصه‌ی کلام اینکه: این وضع یک‌نواخت در میان مسلمانان احساس مشترکی ایجاد می‌کند و این احساس مشترک بصورت افکار عمومی در می‌آید و همه اعتراف می‌کنند که مسلمانان جمعیت واحدی هستند و همین معانی وسیله‌ی موثر و قاطعی می‌شود تا در میان مسلمانان عاطفه‌ی دوستی و محبت و برادری و همدردی و هم‌کاری و یگانگی بوجود آید.

ناگفته نماند که باز گشت همه ی این منافع به خود ماست و گرسنه نگاه داشتن ما برای خدا ابداً فایده‌ای ندارد، و خدای متعال از واجب قرار دادن روزه‌ی ماه مبارک رمضان، جز مصلحت خود ما منظور دیگری نداشته است. در این صورت کسانی که بدون سبب و بدون عذر مشروع این فریضه را بجای نمی‌آورند، فقط بر خود ظلم می‌کنند. و باز بی‌شرمتر و پلیدتر از چنین کسانی، اشخاصی هستند که باکمال بی‌حیایی بدون اینکه برای خودشان قدر و قیمت و عزتی قائل شوند، در گوشه و کنار آشکارا روزه می‌خورند! گویی این اشخاص بی‌حیا کسانی هستند که باکمال بی‌پروایی اعلان می‌کنند که جزء جمعیت مسلمانان نیستند، و به احکام دین اسلام اعتنایی ندارند و به زبان حال می‌گویند:

ما افراد بیباکی هستیم که ایمان به او تعالی آورده‌ایم و از طاعتش علانیه روگردانی می‌کنیم.

تأمل بکنید، کسانی که خروج از ملت خود را آسان می‌پندارند و از بغاوت بر آفریننده و رزق دهنده‌ی خود هیچ شرمی محسوس نمی‌کنند و کسانی که از مخالفت با قانون پیشوای بزرگ و رهبر معظم شان باکی ندارند، از چنین کسانی چه امید و چه توقعی می‌توان داشت که رعایت وفا و امانت و اخلاق و احساس وظیفه‌شناسی کنند و حافظ و نگهبان قانون باشند؟

زکات:

رکن سوم از ارکان اسلام (زکات) است که خدای متعال آن را بر هر فردی از افراد مسلمان که دارائی‌اش به حد نصاب معین برسد و یک سال کامل بر آن بگذرد واجب قرار داده است و امر فرموده که زکاتش را یعنی یک ریال از چهل ریال به یکی از فقراء یا مساکین یا ابن سییل یا کسانی که امید می‌رود به کیش اسلام هدایت شوند یا به مقروضین بدهد.

بدین‌طریق خدای متعال در دارائی اغنیای مؤمنین برای فقراء مقداری را که عبارت از دو و نیم درصد می‌باشد به طور زکات گذاشته؛ نه صرف در پول نقد بلکه در زر و سیم و مال تجارت و در مواشی نیز واجب قرار داده است. ولی کسی اگر به طیب خاطر به میزان بالاتری انفاق کند، برای خودش بهتر خواهد بود و اجر و پاداش زیادتری خواهد داشت.

مقدار زکات در کتب فقه نگاشته شده است. ما محض بیان مصلحت و فوائد زکات را مقصود داریم و از همین جهت ریال را بطور مثال ذکر کرده‌ایم.

این حق با سهم معین و معلوم به خدای متعال نمی‌رسد و خدا نیز احتیاجی به آن ندارد، لیکن خدای متعال به بندگانش می‌گوید:

(اگر شما به طیب خاطر یعنی با رضای قلبی و داوطلبانه بنام من و برای رضای من چیزی از دارائی‌تان را به برادر محتاج و بی‌نوی خودتان صدقه کنید، مثل این است که به من داده‌اید).

و من از طرف او به شما عوض مضاعف خواهم داد البته شرط اینست که بر آن کسی که چیزی به او می‌دهید منت نگذارید و او را اذیت نکنید یا تحقیرش ننمائید و یا پاداش و تشکری از او نخواهید. و نیز باید صدقه دادن شما به صورتی نباشد که مردم بدانند و آن‌ها با یکدیگر گفتگو کنند و از شما تمجید نمایند و شما را به یکدیگر نشان دهند، و هر گاه این سهمی را که فقراء و مساکین یعنی بینوایان و درماندگان و نیازمندان در دارائی شما دارند به آن‌ها برسانید و دل‌های خودتان را از این فکرهای باطل و پندارهای پست پاک کنید، خداوند متعال از دارائی‌های عظیم خودش به شما سهم و بهره‌ای خواهد داد که تمام شدنی و کهنه شدنی نباشد!

(قابل تذکر اینکه باید دانست که رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای افراد خاندان خودش یعنی برای سادات و هاشمیان زکات خوردن را حرام قرار داده است. برای سادات و بنی‌هاشم ادا کردن زکات معینه واجب است ولی قبول کردن مال زکات برای خودشان جائز قرار داده نشده، اگر کسی بخواهد که شخصی ناداری از سادات و بنی‌هاشم را کمک کند باید که برای وی هدیه بدهد نه که صدقه و خیرات و مال زکات).

خدای متعال این زکات را بر ما فرض قرار داده همان طور که نماز و روزه را واجب کرده است.

زکات رکنی است عظیم از ارکان اسلام؛ زیرا مسلمانان را محض به خاطر خداوند متعال به صفات فداکاری و ایثار، یعنی از خود گذشتگی و برتری دادن دیگران بر خود، مزین

می‌سازد و خودپسندی و خودخواهی و کوتاه‌نظری و مال‌پرستی و از این قبیل صفت‌های پست را از دل مسلمانان زایل می‌نماید.

اسلام به پیروان بخیل و حریص و افراد آزمندی که مال را می‌پرستند و برای تحصیل آن سر و دست می‌شکنند احتیاجی ندارد؛ زیرا از وجود چنین کسانی برای اسلام هیچ‌گونه سودی نخواهد بود. بلکه تنها کسانی می‌توانند به هدایت اسلام رهبری شوند و راه مستقیم اسلام را در پیش گیرند و مستمراً در این راه سیر کنند که اگر امری از اوامر خدا به آن‌ها ابلاغ شود مالی را که به عرق جبین بدست آورده‌اند بدون کوچکترین غرض شخصی آن‌را در راه خدا فدا کنند.

زکات هر فرد مسلمان را برای اینگونه فداکاری ورزیده و آماده می‌سازد و این قابلیت را به او می‌دهد که به مالش دلبستگی پیدا نکند تا هر وقت ضرورت ایجاب کرد نه فقط مالش را در راه اسلام بذل کند بلکه با طیب خاطر و سعه‌ی صدر و گشاده‌روئی تام و تمام آن‌را انفاق کند.

یکی از فواید زکات در دنیا این است که مسلمانان یکدیگر را یاری کنند و به وسیله‌ی زکات، ضامن خرج یک‌دیگر باشند تا اینکه نه گرسنه‌ای در میان ایشان پیدا شود و نه برهنه‌ای و نه سرافکنده و ذلیلی. و ضمناً ثروتمندشان کفیل فقیرشان باشد و فقیرشان از دراز کردن دست حاجت و استمداد بطرف ثروتمندان، مستغنی باشد و هیچ فردی از افراد شان دارائی اش را در راه عیاشی و خوش‌گذرانی‌های نامشروع صرف نکند و بداند که افراد یتیم و بیوه و بینوا و درمانده‌ی امت و ملت هم کیش او در دارائی وی حق معین و معلومی دارند.

و همچنین کسانی که توانائی کار دارند ولی بواسطه‌ی نداشتن پول قادر بر تحصیل معاش نیستند، در دارائی او سهم دارند و نیز کودکان باهوش و استعدادی که بنا بر فقر قادر به تحصیل علم نیستند و اشخاص عاجزی که قادر به کار و عملی نمی‌باشند، در دارائی او حق معینی دارند. بنا بر این هر ثروتمندی که به این حقوق قائل نباشد و طبقات نامبرده را در مال خودش سهم نداند، ظالم است.

باید پرسید: چه ظلمی زشت‌تر و شنیع‌تر از اینکه شما دارای ثروت انبوهی باشید و اسباب عیش و عشرت و رفاه و آسایش بی‌شماری در اختیار شما باشد و در کاخ‌های رفیع به خوشگذرانی سرگرم باشید و در موترهای لوکس و مجلل سوار شوید و در اطراف شما هزاران نفر برادران بینوای شما با تنگدستی و فقر دست به گریبان باشند و برای تحصیل قرص نانی محتاج باشند و هزاران نفر قادر به کار باشند و بیکار و سرگردان بگردند؟ اسلام چنین کسانی را دشمن می‌دارد و با عاطفه‌ی خودخواهی و خودکامی اشخاص مبارزه می‌کند.

این خودخواهی و خودکامی فقط درخور شیوه و روش کافرانی است که مدنیت شان به آن‌ها آموخته است تا هر چه می‌توانند مال و ثروت بیندوزند و با رباخوری بر ثروت شان بیفزایند و هر چه در دست سایرین می‌بینند آن‌را برابیند. لیکن مسلمانان نمی‌توانند چنین باشند؛ زیرا دین شان امر کرده که اگر خداوند متعال مالی بیشتر از احتیاج شان به آن‌ها داده آن‌را ذخیره نکنند بلکه آن‌را به برادران بی‌سرمایه‌ی خود بدهند تا آن‌ها به وسیله‌ی آن رفع حاجت کنند و قادر بر کسب معیشت گردند، همان‌طور که خود سرمایه‌داران قادر بر کسب معیشت هستند.

حج:

چهارمین رکن اسلام حج است و اسلام آن‌را بر کسانی واجب قرار داده که ثروتی داشته باشند و بتوانند به مکه‌ی مکرمه بروند و این سفر را نیز فقط برای یکبار در عمر واجب دانسته است.

کعبه را چند هزار سال قبل ابراهیم خلیل الله علیه السلام بصورت خانه‌ی کوچکی در محلی که فعلاً مکه نامیده می‌شود برای عبادت خدا ساخت. خدای متعال سعی و کوشش او را قبول کرد و اخلاصش را پذیرفت و بدینوسیله پاداش عملش را داد، به این معنی که آن خانه را بخودش نسبت داد و (بیت الله) یعنی خانه‌ی خدا نامیده شد و فرمود: هر کس بخواهد مرا عبادت کند روی به کعبه باشد و هر کس توانائی عبادت داشته باشد باید اقلأً یک بار در

عمر برای زیارت (این خانه) بیاید و دور این خانه بگردد، همان طور که بنده و دوست من ابراهیم بر اثر محبت و عشقی که به من داشت دور این خانه گشت و طواف کرد.

بدین طریق خدای متعال امر کرده است که هرگاه قصد حج کردید و از خانه‌ی خودتان به نیت زیارت این خانه‌ی محترم بیرون آمدید، دل‌های خود را پاک کنید و شهوات نفسانی را از خود بزدائید، و از فسوق و جدال و خونریزی و بدگوئی پرهیزید و با چنین حالی به این خانه بیائید، طوریکه گوئی با ادب و احترام و عجز و خشوع بحضور پروردگارتان حاضر می‌شوید و بدانید که شما بسوی آن پادشاه مقتدری که فرمانروائی آسمان‌ها و زمین بدست اوست روی می‌آورید و او ذاتی است که همه محتاج اویند. و بدانید وقتی که شما با چنین حالت عجز و تضرع و خشوع و اخلاصی نزد او حاضر شوید و عبادتی را که بر عهده دارید با حضور قلب و صفای نیت انجام دهید، او نیز اجر عظیم و پاداش بزرگی به شما خواهد داد.

اگر به نظر عمیق به موضوع حج نگاه کنید خواهید دید که این مسئله مهمترین عبادت بوده و شان عظیمی دارد؛ زیرا اگر قلب انسان خالی از محبت خدای متعال باشد، چه دلیل دارد که انسان کسب و کار و تجارت و دوستانش را ترک کند و رنج و مشقت سفر طولانی را بر عهده بگیرد؟

واضح است که همان قصد و نیت انسان برای حج دلیل اخلاص و عشق اوست به خدای متعال. از این گذشته همینکه شخصی از خانه اش بیرون می‌رود و به طرف خانه‌ی محترم خداوند متعال حرکت می‌کند احساس می‌کند که این سفر غیر از سفرهای دیگر است، زیرا در جریان سفر متوجه خدای متعال است و هر چه پیشتر می‌رود و احساس می‌کند که به (کعبه) نزدیک تر می‌شود عاطفه‌ی عشق و مجتش بیشتر می‌شود و جاذبه‌ی شوقش فزونی می‌گیرد و دلش از گناه و معصیت بیشتر بیزار می‌شود و از گناهان گذشته‌اش پشیمان گردیده و به خدا نزدیک می‌شود و برای زمان آئنده به دعا و راز و نیاز می‌پردازد و از خدا درخواست می‌کند که او را برای اطاعت و عبادت در روزگار آینده اش توفیق دهد.

در چنین حالی از ذکر خدای متعال و عبادتش لذت فوق‌العاده‌ای احساس می‌کند و سجده‌های طولانی تری می‌کند، تا جائی که دلش نمی‌خواهد سر از سجده بر دارد. همچنین

وقتی که قرآن تلاوت می‌کند احساس می‌نماید که این لذت با لذت‌های قبلی تفاوت زیادی دارد و حتی که در مکه روزه می‌گیرد حلاوتی را در این روزه احساس می‌کند که در مواقع دیگر احساس نمی‌کند.

ضمن این معانی که ذکر شد وقتی که شخص وارد سر زمین حجاز می‌شود و قدم در آنجا می‌گذارد، تاریخ صدر اسلام جلوی نظرش مجسم می‌شود و آثار وجود صحابه‌ی کرام که (خدا از آن‌ها راضی شد و آن‌ها از خدا راضی شدند) را در هر یک از نقاط آن سرزمین مقدس مشاهده می‌کند. آری آن‌ها کسانی بودند که خدا دوست شان می‌داشت و آن‌ها نیز الله را دوست می‌داشتند و مال و جان شان را در راه او تعالی نثار کردند. آری هر ذره ریگی از آن سرزمین مقدس به عظمت اسلام گواهی می‌دهد و هر سنگی از سنگ‌های آن به زبان حال گویای این معنی است که:

(این سر زمین مقدس همان جایگاهی است که اسلام از آنجا سر در آورد و نور این آفتاب درخشان از آنجا ساطع شد و کلمه‌ی آن از آنجا علو و رفعت گرفت).
بدین‌طریق قلب انسان از عشق خدا و علاقه به دینش لبریز می‌شود و پس از آنکه به وطنش بر می‌گردد، آن چنان اثری از آثار اسلام در دلش احساس می‌کند که تا زنده است محو نمی‌شود^(۱).

۱- علاوه از آنچه مؤلف محترم توضیح فرموده، همینکه شخص محرم می‌شود تمام خطایای وی مانند فیلم در نظرش مجسم می‌شود و احساس می‌کند که جز اشک ندامت چیزی انحرافات گذشته‌اش را شستشو نمی‌دهد، و راه توبه و استغفار به رویش باز می‌شود و ضمن انجام اعمال حج بخوبی درک می‌کند که شخصیت واقعی او چیز دیگری است، و وحدت عمومی نیز در نظرش مجسم می‌گردد، و احساس می‌کند که وظیفه‌ی اساسی او صلح و سلم و برادری است نه برتری جوئی، و چون در آن اجتماع عظیم راه تفاهم بر روی همه گشوده شده با همه بزبان دل که زبان فطرت بشر است، گفتگو می‌کند، و چون در محیط صلح و صفا زیست می‌کند و از جنگ نژادی و امتیازات طبقاتی و تعینات جعلی و ساختگی خبری نیست. خود را همانطوری که خلق شده و باید باشد می‌شناسد. و بطوریکه اشاره شد از آنجائیکه راه تفاهم به وسیله‌ی دل باز شده - مردم باهم حرف نزده- زبان یکدیگر را

فریضه‌ی حج علاوه از این منافع دینی دارای منافع دنیوی زیادی است. از جمله این است که: بر بنای حج مکه معظمه برای همه‌ی مسلمانان مرکزی بوجود آمده است که دل‌های تمام مسلمانان جهان _ باهمه‌ی اختلافات نژادی و ملی و وطنی یکسره عاشق آنجاست. از هر گوشه‌ی جهان جمیع مسلمانان به یک وقت در آنجا جمع می‌شوند و همه احساس می‌کنند که با یکدیگر برادرند و جمعاً جزء یک امت اند و با هم اختلافی ندارند.

حج از طرفی عبادت خدای متعال و از طرف دیگر مجمع جهانی یا کنفرانس بین‌المللی اسلامی است که همه ساله از جمیع اطراف زمین مسلمانان در این مرکز واحد دورهم جمع می‌شوند، و از طرف دیگر بر اساس اتحاد و محبت و همکاری، برای تربیت اخوت جهانی بزرگ‌ترین وسیله و موثرترین طریق است.

حمایت از اسلام:

آخرین مرحله‌ی فریضه‌های خدایی که بر ذمه‌ی بندگان خدا است حمایت اسلام است، هر چند این فریضه که آنرا حمایت می‌نامیم از ارکان اسلام نیست ولی از فریضه‌های مهم اسلام است و در موارد متعددی ذکر آن به میان آمده است.

باید پرسید: حمایت اسلام چیست؟

و چرا خدای متعال آنرا بر مسلمانان واجب قرار داده است؟

ممکن است این معنی با مثالی روشن شود، و آن این است که:

تصور کنید فلان شخص معین ادعا می‌کند دوست و رفیق شما است، ولی وقتی که گرفتاری و محنتی برای شما روی می‌دهد عمل او شهادت می‌دهد که دوستدار شما نیست و به گرفتاری شما اعتنائی ندارد و به نفع و ضرر شما علاقه‌ای نشان نمی‌دهد و حتی اگر نفع شخصی او اقتضا کند باکی ندارد از اینکه خسارت و گرفتاری شما را زیاده‌تر کند، و چه بسا که از انجام هر عملی که به نفع شما باشد بواسطه‌ی اینکه برای خودش سودی در آن کار

می‌فهمند و عوارض اجتماعی نامعقول را از یاد می‌برند ولی هزار افسوس که در بازگشت به وطن این ادراکات کم می‌شود! مترجم

متصور نیست خود داری کند و در هنگام وقوع مصیبتی برای شما نیز کمک و مساعدتی ابراز نکند، بلکه در مذمت، و طعن زدن بر شما با دیگران شرکت کند و آنان را تشجیع نماید. یا دست کم از جلوگیری دیگران در مذمت شما سکوت کند، و یا اینکه در موقعی که دشمنان شما برای شما نقشه‌های مکر و فریب طرح می‌کنند با آن‌ها همکاری کند یا لا اقل برای نجات شما از مکر و فریب آنان قدمی بر ندارد.

آیا چنین کسی را دوست و رفیق تان خواهید دانست؟

و آیا او را در ادعای دوستی راستگو خواهید انگاشت؟

بدیهی است چنین کسی را نمی‌توانید دوست خود تان بدانید؛ زیرا ثابت کرده است که دوستی او زبانی است و در حقیقت قلباً دوستدار شما نیست.

معنی دوستی این است که انسان دوستش را قلباً دوست بدارد و نسبت به او اخلاص بورزد و همدردی کند و در غم و شادی شریکش باشد و در برابر دشمنانش نیز یار و مدد گارش باشد و راضی نشود که هیچکس از او بدگوئی کند، ولی اگر در کسی همه‌ی این معانی جمع نباشد و با اینحال ادعای دوستی کند، البته در ادعای خودش منافق است و دروغگو.

وقتی که شما ادعا می‌کنید که مسلمانید، برای اثبات مسلمانی خودتان همین مثال را در نظر بگیرید. اعای مسلمانی شما معنایش این است که شما دارای حمیت مسلمانی هستید و غیرت ایمانی دارید و دوستدار دین هستید و نسبت به برادران مسلمان ناصح صدیق و مشفقید و در هر کاری که در این جهان انجام می‌دهید نفع اسلام و خیر مسلمانان هدف شما است و برای تحقق دادن مصلحتی از مصالح خودتان و دفع آفتی از آفت‌های ذاتی خود، از شما عملی که به ضرر اسلام و مخالف احکام و مقاصد اسلام باشد صادر نمی‌شود و همچنین وظیفه‌ی شما حکم می‌کند که در هر عملی که خیر اسلام و مسلمانان در آن باشد با جان و مال شرکت کنید و از هر عملی که برای اسلام و مسلمانان ضرر داشته باشد، دوری کنید و عزت خودتان را جز در عزت اسلام و مسلمانان ندانید و همان‌طور که تحمل خواری و ذلت خودتان را ندارید، خواری اسلام و مسلمانان را تحمل نکنید و همان‌طور که با دشمنان

شخصی خود همکاری نمی کنید، با دشمنان اسلام و دشمنان مسلمانان همکاری نکنید، و باز همان طور که در مورد مصالح خودتان از هیچ گونه دفاع تا سرحد فدا کاری خود داری نمی کنید، برای دفاع از اسلام و حمایت از موجودیت مسلمانان با جان و مال آماده ی فدا کاری باشید.

هر کسی که می گوید من مسلمانم، باید دارای چنین صفاتی باشد و الا جزء منافقان شمرده خواهد شد و عمل چنین کسی شاهد خواهد بود که در ادعائیکه به زبان دارد کاذب یعنی دروغگو است.

باید دانست که یکی از شعبه های حمایت اسلام جهاد فی سبیل الله است که در اسلام معروف می باشد.

کلمه ی (جهاد) در لغت به معنی کوشش و به کار بردن تمام قدرتها و نیروها است در هر کاری از کارها.

پس در اینصورت هر گاه کسی برای اعلا ی کلمه ی اسلام چه با مال و چه با جان و چه با قلم کار کند، بدون شک و تردید به معنی عام کلمه ی (جهاد فی سبیل الله) گام برداشته است. ولی معنی خاص کلمه ی جهاد عبارتست از جنگی که مسلمانان در برابر دشمنان اسلام صرفاً به منظور رضای خداوند متعال بدون هیچ غرض دنیوی بر عهده می گیرند.

این جهاد در شریعت اسلام برای مسلمانان فرض کفایی است، یعنی با اینکه نتیجه و آثار چنین جهادی متوجه همه ی مسلمانان می شود ولی وقتی که جمعیت معین این وظیفه را عهده دار شدند از ذمه ی دیگران ساقط می شود. ولی اگر دشمنان اسلام به یکی از کشورهای اسلامی هجوم بیاورند این جهاد مانند روزه و نماز بر همه ی مردم آن کشور فرض می شود. و اگر مردم آن کشور مورد هجوم، قادر بر دفاع از خود نباشند بر همه افراد مسلمانیکه در همسایگی آن کشور هستند، شرکت در جهاد فرض می گردد که با مال و جان دفاع کنند. و اگر بعد از کمک دادن مسلمانان کشورهای مجاور باز هم مسلمانان پیروز نشدند، آنوقت جهاد مانند نماز و روزه بر همه ی مسلمانان جهان فرض می شود و اگر احیاناً در چنان مرحله ای یکی از مسلمانان در جنگ دفاعی شرکت نکند، گنهگار شناخته می شود.

در چنین موقعی اهمیت جهاد فی سبیل الله از اهمیت نماز و روزه بیشتر به حساب می آید؛ زیرا آن وقت وقتی است برای امتحان ایمان مسلمانان کسی که اسلام را در هنگام شدت ابتلاء و گرفتاری یاری نکند، ایمان او مشکوک است، و در چنان هنگامه ای نماز و روزه او چه فایده ای خواهد داشت؟

در آن وقت اگر مسلمانی به این قدر شقی باشد که به دشمنان اسلام کمک کند البته منافق است و شکی در نفاق او باقی نمی ماند و دیگر نماز و روزه و زکات و حج او ارزشی نخواهد داشت.

فصل ششم: دین و شریعت

فرق بین دین و شریعت. وسایل معرفت احکام شریعت: فقه، تصوف. آنچه در فصول گذشته بیان کردیم راجع به دین بود، اینک مختصری درباره‌ی شریعت محمد صلی الله علیه وسلم بحث می‌کنیم ولی قبل از ورود در این بحث باید فرق بین دین و شریعت را شناخت.

فرق بین دین و شریعت:

قبلاً توضیح دادیم که کلیه پیغمبرانی را که خدای متعال فرستاده، جز اینکه اسلام را به مردم تعلیم دهند مأموریتی نداشته‌اند و تعلیم اسلام عبارت از این است که به ذات و صفات خدای متعال و به روز آخرت، طوری که پیغمبران هدایت داده‌اند، ایمان داشته باشیم و همچنین به کتاب‌های خداوند متعال مؤمن باشیم و آن‌ها را تصدیق کنیم و جز همان راه مستقیمی را که این کتاب‌ها نشان می‌دهند، راه دیگری را پیروی نکنیم.

و پیرو پیغمبران راستگوی خدا باشیم و جز آنان کسی را پیروی نکنیم، و یگانگی الله را تصدیق کنیم و در عبادت او شریکی قائل نشویم و جز او هیچکس را اطاعت نکنیم و همین ایمان و عبادت است که (دین) نامیده می‌شود و اصول تعلیمات دینی پیغمبران مشترک است. بعد از موضوع دین به شرحی که اشاره کردیم موضوع دیگری پیش می‌آید و آن (شریعت) است، یعنی طرق عبادت و مبادی و اصول معیشت و اجتماع و قوانین معاملات در میان بندگان خدا و علایق و روابط اجتماعی و حدود بین حلال و حرام و حدود جایز و ناجایز.

در آغاز این شریعت‌ها به لحاظ زمان و ملل، مختلف بوده‌اند برای اینکه پیغمبران هر یک، ملتی را جدا جدا تعلیم و اخلاق آموزش داده و تربیت شان کرده و تلاش ورزیدند آنان را برای پیروی قانون عظیمی آماده و تیار بکنند. چون این امر مهم به تکمیل رسید خدای متعال حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را با همان قانون عظیم به دنیا فرستاد و همه بخش‌های آن قانون را برای جمیع افراد دنیا نافذ قرار داد. اکنون دین البته همان است که پیغمبران گذشته

آموزش داده بودند ولی سایر شریعت‌های پارینه منسوخ گردیده اند و در عوض آن‌ها چنین شریعتی قائم شده است که در آن طرق عبادت و اساس‌های معاشرت و قوانین معاملات و حدود حلال و حرام برای هر یکی از انسانان یکسان هستند.

وسایل شناختن احکام شریعت:

برای شناختن مبادی شریعت محمدی و احکام آن دو وسیله داریم:
یکی قرآن و دیگری سنت.

به طوریکه می‌دانید قرآن کریم کلام خداوند متعال است، و تک تک الفاظ آن از نزد خدای متعال آمده است، ولی مقصود از سنت روایت‌هایی است که از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به ما رسیده است.

سراسر حیات رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از اول تا آخر آن شرح و تفسیر عملی قرآن کریم بوده و پیغمبر بزرگوار صلی الله علیه وسلم از آغاز بعثت یعنی از اولین روزی که به رسالت برانگیخته شد، مشغول تعلیم و ارشاد مردم بود تا آنکه مردم زندگانی شان را مطابق رضای خدا و موافق طریق و برنامه‌ای که ایشان تعیین فرموده بگذرانند و رسول اکرم صلی الله علیه وسلم مدت ۲۳ سال به این کار مشغول بود و در طول این مدت اصحاب آن حضرت _ چه زن و چه مرد _ و خویشان نزدیک و همسران حضرتش با کمال دقت و علاقه مندی به کلام ایشان گوش می‌دادند و از رفتار او را پیروی می‌کردند، و در باره‌ی کل و جزء شئون و معاملاتشان در تمام دوران زندگی از او کسب دستور می‌کردند، گاهی آن‌ها را به اجرای امری مأمور می‌فرمود و گاهی از کار دیگری آن‌ها را نهی می‌کرد. کسانی که حاضر و شاهد بودند، آن امر یا نهی را فرا می‌گرفتند و این احکام را بدیگران که غایب بودند می‌رساندند.

و همچنین وقتی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم عمل خاصی را انجام می‌داد، کسانی که شاهد بودند آن را یاد می‌گرفتند و بدیگران که غایب بودند آن را ابلاغ می‌کردند، و نیز وقتی که کسی همراه ایشان صلی الله علیه وسلم بود و عملی را انجام می‌داد اگر حضرت پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد آن سکوت می‌فرمود یا بر او اظهار پسندیدگی می‌کرد، یا او را از آن عمل نهی می‌فرمود، مردم آن موضوع را در خاطر حفظ می‌کردند.

کسانی که بعد از این اشخاص می آمدند، با کمال علاقه مندی و نیک رفتاری تابع آن‌ها بودند، آنچه را از سابقین و گویندگان اولی شنیده بودند که آن‌ها آن مطالب را از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم روایت می کردند، همه آن مطالب را بعضی حفظ می کردند و بعضی دیگر همه این گفته‌ها یا حدیث‌ها را ضبط می کردند و روی کاغذ می آوردند، و این را هم ضبط کردند که چه خبری از پیغمبر صلی الله علیه وسلم برای ما از چه کسی رسیده است. سپس این همه گفته‌ها و روایت‌ها در کتاب‌های مختلف به تدریج جمع شد، بدین طریق مجموعه بزرگی از حدیث‌های پیغمبر صلی الله علیه وسلم به دست مردم رسید.

مشهورترین این کتاب‌ها و کتاب‌هایی که بیشتر قابل اعتماد شناخته شده همان‌هایی است که: امام بخاری، امام مسلم، امام مالک، امام ترمذی، امام ابو داود، امام ابن ماجه و امام نسائی تدوین کرده‌اند.

فقه:

جمعی از بزرگ‌ترین پیشوایان اسلام، احکام قرآن و سنت را مورد رسیدگی قرار داده و بر اساس آن: قوانین مفصل اسلامی را مرتب کرده و در کتاب‌ها نشر دادند، و نظرشان از این عمل این بود که این قوانین را با سهولت در دسترس مسلمانان گذاشته باشند.

این قوانین که از احکام قرآن و سنت استنباط شده همان قوانینی است که بنام (فقه) شناخته می‌شود.

برای اینکه هر فردی از افراد امت اسلام صلاحیت ندارد که همه نکات قرآن را به درستی و راستی بفهمد و همچنین نه هر یکی از افراد بشر علم حدیث را به این قدر می‌داند که احکام شریعت را معلوم کند. بدینجهت است که همه مسلمانان جهان نمی‌توانند از عهده‌ی سپاس‌گزاری پیشوایان بزرگی که آن همه زحمت و مشقت را برای نظم و ترتیب قوانین و تهیه کتاب‌های فقه - بعد از تحقیق مستمر و کوشش‌های متوالی - بر عهده گرفته‌اند، برآیند. چه بدون شک و تردید، اینکه تمام مسلمین جهان عصر حاضر با این آسانی، می‌توانند با احکام شریعت اسلام آشنا شده و پیرو این شریعت شوند، کوشش‌های آن پیشوایان بزرگوار است.

در آغاز امر، بسیاری از رجال اسلام، کتاب‌های فقه را به سبک و اسلوب این دانشمندان ترتیب داده اند، ولی در آخر کار، چهار مذهب فقهی باقی مانده است، و قسمت اعظم مسلمانان جهان در حال حاضر پیرو این مذاهب‌های چهارگانه هستند^۱، بدین قرار:

۱- فقه حنفی که به وسیله‌ی امام ابو حنیفه رحمه الله علیه و با مساعدت و مشاورت اصحابش: از قبیل امام ابو یوسف و امام محمد و امام زفر و سایر علمای بزرگ مرتب شده است.

۲- فقه مالکی که آن را امام مالک بن انس ترتیب داده است.

۳- فقه شافعی که امام محمد بن ادریس شافعی آن را مرتب ساخته است.

۴- فقه حنبلی که به وسیله امام احمد بن حنبل ترتیب داده شده است.

تنظیم و ترتیب مذاهب‌های چهارگانه‌ی فقهی بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در قرن اول و دوم هجری صورت گرفته است، و باید دانست که اختلافاتی که در این چهار مذهب دیده می‌شود خیلی جزئی و فروعی بوده و ناشی از اختلافات فطری است؛ زیرا هر موضوعی که در برابر نظر رجال، متعدد قرار گرفت و هر یک خواست حقیقت آن را بداند، به ناچار آراء و افکار و نظریات هر یک و لو ناچیز باشد، با دیگران فرق خواهد داشت، و لیکن از آنجائی که همه آنان پیشوایانی بوده‌اند نیکوکار و صادق و زاهد که می‌خواستند پیرو حق باشند و هیچ چیز را جایگزین آن قرار ندهند، بدین جهت همه مسلمانان براستی و درستی مذاهب‌های آن‌ها معتقدند و آن‌ها را بر حق می‌دانند.

ظاهر امر این است که هر کس در هر امری از امور جز اینکه پیرو یکی از این مذاهب‌های چهارگانه باشد راهی ندارد، و نظر بیشتر علمای مسلمان این است که، مسلمانان باید پیرو یکی از این چهار مذهب باشند ... ولی در عین حال جمعی از علماء هستند که می‌گویند:

احتیاج ندارد که کسی حتماً تابع یکی از مذاهب چهارگانه باشد، بلکه هر کس به مقدار کافی علم استنباط از قرآن و سنت را عملاً بدست آورده باید برآن خود عمل کند. لیکن

۱- البته عده‌ای از مسلمانان دنیا بنام اهل حدیث یا سلفی مشهور اند که مؤلف محترم به آنها نیز در اخیر

همین مبحث اشاره می‌کند، و عده‌ای دیگر هم پیرو مذهب ظاهری هستند. [مصحح]

کسانی که علمی ندارند و نمی‌توانند شخصاً احکام را از قرآن و سنت استنباط کنند، موظفند که هر یک از علمای مسلمین را که بر حق می‌دانند و به راستی و تقوای او اطمینان دارند، پیروی کنند. این دسته به اهل حدیث معروفند، و آن‌ها را نیز، مانند چهار طایفه‌ی مذکور باید بر حق دانست.

تصوف:

رابطه‌ی قفه فقط به ظاهر عمل انسان است و نظری ندارد جز این که شما بر وجه مطلوب به آنچه مامور بوده اید عمل کرده‌اید یا نه؟ و اگر قیام به این امر کرده باشید، دیگر بحال قلب شما و کیفیت آن کاری ندارد. اما چیزی که متعلق به قلب است و در باره کیفیت آن بحث می‌کند، تصوف^۱ نامیده می‌شود.

آنچه در فقه مورد نظر است این است که آیا مثلاً در مقدمات نماز مطابق دستور و به شکل مطلوب وضوی خود را انجام داده‌اید یا خیر؟

و یا در موقع نماز روی به مسجد الحرام (کعبه) ایستاده‌اید یا نه؟

و آیا در نماز رکعت‌هایی که به لحاظ وقت نماز معین اند، آن‌ها را مطابق آن ادا کرده‌اید

یا نه؟

اگر همه‌ی این کارها را کرده باشید، به حکم فقه نماز شما درست است. ولی آنچه در تصوف مهم است آن حالتی است که قلب شما باید در موقع نماز داشته باشد، به این معنی که آیا در حال نماز نزد خدای متعال توبه و انابه کرده‌اید یا نه؟

و آیا قلب شما از توجه به مطالب دنیوی و شئون مربوط به آن معجز گردیده یا نه؟

۱- مولانا مودودی رحمه الله چون در شبه قاره‌ی هند زندگی کرده، لهذا اصطلاح تصوف را بدل تزکیه به کار گرفته است؛ همان طور که شاه ولی الله محدث دهلوی رحمه الله نیز از این اصطلاح استفاده می‌کند، و مراد این هر دو بزرگوار صرف تزکیه و تصفیه‌ی قلب است و هرگز خرافات مروج صوفیه که در شبه قاره مشاهده می‌شود مطمح نظر شان نیست. [مصحح]

و آیا این نماز ترس از خدای متعال را در شما ایجاد کرده و یقین کرده اید که خداوند متعال از همه چیز خبر دارد و دانا و بینا است، و عاطفه‌ی جلب رضایت او به تنهایی در شما بیدار شده یا نه؟

و این نماز تا چه حد اخلاق شما را اصلاح کرده است؟
و تا چه حد شما را مؤمن صادق قرار داده تا به اقتضای ایمان عمل کنید؟
از نظر تصوف به هر اندازه‌ای که این امور که هدف و مقصد حقیقی نماز است، در نماز شما - حاصل شده باشد - به همان نسبت نماز شما کامل خواهد بود، و هر چه از این جهات نقص داشته باشد به همان نسبت نماز شما از لحاظ تصوف ناقص خواهد بود.
و هم چنین فقه در سایر احکام شرعی بیشتر از این اهمیت نمی‌دهد که آیا شخص اعمال مذهبی را به نحوی که امر شده انجام داده است یا نه؟
لیکن تصوف خلوص قلبی و صفای نیت و صدق طاعت را در قیام به این اعمال مورد بحث قرار می‌دهد.

فرق بین فقه و تصوف را ممکن است با مثلی روشن کرد به این شرح:
اگر کسی نزد شما آید از دو وجهه به او نگاه می‌کنید، وجهه‌ی اول این است که آیا دارای بدن سالم و اعضای کاملی است یا اینکه نقصی از قبیل کوری یا لنگی در او وجود دارد؟

و آیا خوش شکل و زیبا است یا بد شکل و قبیح صورت؟
و آیا لباس فاخری پوشیده یا جامه‌ی کهنه؟
وجهه‌ی دوم این است که می‌خواهید اخلاق و عادات و خصال و مقدار علم و عقل و صلاحیت او را تشخیص دهید.

وجهه‌ی اول گویا فقه است و وجه دوم گویا تصوف. چون بخواهید کسی را بدوستی بگیرید بدیهی است از هر دو وجهه خصوصیات او را مورد رسیدگی قرار خواهید داد و البته دوست خواهید داشت که ظاهر و باطن و صورت و سیرت او هر دو خوب باشد.

نظر اسلام نیز جز همین نیست و آن چنان حیاتی را می‌پسندد که احکام شریعت از لحاظ ظاهر و باطن بطور کامل اجراء شود. مثال کسی که به حسب ظاهر طاعتش درست باشد ولی روح طاعت حقیقی در باطن او نباشد مانند بدنی است که ظاهرش آراسته و زیبا است ولی روح ندارد.

و باز مثال کسی که کمالات باطنی همه در او جمع شده ولی طاعت صحیح او درخور ظاهر او نیست، مانند مرد صالحی است که بد قیافه و کور و لنگ باشد.

با توجه به این مثال به سهولت می‌توانید علاقه و رابطه بین فقه و تصوف را درک کنید. لیکن چیزی که دل را می‌گدازد و چشم را اشکبار می‌سازد این است که در دوره‌های اخیر، پس از آنکه علوم و اخلاق رو بزوال و انحطاط گذاشت و در نتیجه این همه مفساد و زشتی و پلیدی روی داد، سرچشمه صاف تصوف نیز مغشوش و کثیف شد، و مسلمانان بسیاری از فلسفه‌های غیر اسلامی را از امت‌های گمراه آموختند و بنام تصوف آن‌را داخل اسلام کردند، و نام تصوف را بر بسیاری از عقاید و روش‌های بیگانه که در کتاب و سنت اصلی ندارد، اطلاق کردند و سپس به تدریج همین اشخاص، خودشان را از قیود اسلام آزاد ساختند و گفتند:

تصوف با شریعت رابطه و علاقه‌ای ندارد، به این معنی که تصوف در وادی خاصی سیر می‌کند و شریعت در وادی خاص دیگری، و صوفی الزامی ندارد که خودش را به قانون و احکام شریعت مقید سازد!

شما غالباً اینگونه اوهام و خرافات را از بسیاری صوفیان جاهل می‌شنوید، ولی در حقیقت امر، این حرفها جز خرافات و اکاذیب چیزی دیگری نیست. تصوفی که با احکام شریعت رابطه و علاقه ای نداشته باشد، در اسلام هیچ معنای ندارد.

هیچ صوفی نمی‌تواند قید نماز و حج و زکات را بشکند، و هیچ صوفی حق ندارد با حکمی از احکامی که خدای متعال و رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در اقتصاد و اجتماع و معاشرت و اخلاق و معاملات و حقوق و واجبات و حدود و حلال و حرام بیان کرده‌اند، مخالفت کند. و کسی که بطور صحیح پیرو رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نباشد و براه

راستی که ایشان صلی الله علیه وسلم هدایت فرموده مقید نباشد، شایسته آن نیست که خودش را صوفی اسلامی بنامد؛ زیرا چنین تصوفی به هیچ وجه در اسلام نیست. حقیقت تصوف عبارتست از دوستی خداوند متعال و پیغمبر صادق و مصدوق او صلی الله علیه وسلم تا سرحد حب و فداکاری در راه خداوند متعال و آنچه مقتضی این محبت و فداکاری است. این است که مسلمان نباید به قدر موئی از پیروی احکام خداوند متعال و پیغمبر صلی الله علیه وسلم منحرف شود.

خلاصه‌ی گفتار اینکه:

تصوف اسلامی خالص چیزی نیست که مستقل از شریعت باشد بلکه تصوف خالص اسلامی عبارتست از پیروی احکام شریعت با اخلاص و صفای نیت و طهارت قلب، و نیز مفهومی است از محبت و خوف خدای متعال در اطاعتش.

فصل هفتم:

احکام شریعت

مبادی شریعت، حقوق و اقسام چهارگانه‌ی آن، حقوق خداوند متعال، حقوق شخصی، حقوق مردم، حقوق سایر مخلوقات، شریعت دائمی جهانی.

در این فصل مبادی شریعت و احکام مهم آن را تشریح می‌کنیم تا بدانید چگونه شریعت اسلام حیات انسان را به ضابطه‌ای محکم و استوار، مقید می‌سازد و چه حکمت‌ها و مصلحت‌هایی در این ضابطه گنجانیده شده است.

مبادی شریعت:

وقتی که در وضع خود تان تأمل کنید، خواهید دانست که شما در حالی به این دنیا آمده اید که بسیاری از نیروها از جانب خداوند متعال در نهاد شما به ودیعت گذاشته شده است و اقتضا دارد که هر یک از این نیروها را در راه خودش بکار برید و هیچ یک از آن‌ها را مهمل نگذارید.

شما به خوبی می‌بینید که در نهاد شما عقل و تصمیم و میل و رغبت و نیروی دید و شنید و نیروی چشیدن وجود دارد، و دست و پای شما هر یک نیروئی دارند، و همچنین عاطفه‌ی نفرت و غضب و شوق و محبت و ترس و طمع در خود احساس می‌کنید، و به خوبی تشخیص می‌دهید که هیچ یک از این نیروها بی‌فایده نیست، و این نیروها بی‌جهت به شما داده نشده‌اند، بلکه محتاج به همه این نیروها بوده‌اید.

نکته ای که باید به آن توجه داشت این است که:

رستگاری و موفقیت شما در این دنیا منوط به این است که آنچه فطرت و طبیعت ذات شما می‌طلبد آن را عملی سازید، لیکن اجرای این منظور انجام پذیر نیست جز اینکه نیروهای که به شما داده شده است مصرف شود یعنی هر یک از این نیروها را به موقع و در راه خودش بکار برید.

این معنی بر شما پوشیده نیست که:

وسایلی نیز در دست دارید و برای شما امکان دارد که این نیروهائی را که در نهاد شما به ودیعت گذاشته شده است، با این وسایل به کار برید. اولین وسیله از این وسایل بدن شما است؛ که کلیه‌ی اسباب و ابزاری را که لازم دارید در بدن شما هست، گذشته از این اسباب و ابزارها، وسایل و اسباب بی‌شماری در این دنیای وسیع به صورتهای گوناگون پخش شده و همه در اختیار شما است. ملاحظه می‌کنید، این همه افراد بشر که همه از جنس شمایند برای مساعدت شما آماده‌اند و این همه چهارپایان مهیای خدمت شما و این همه گیاه‌ها و جمادات و زمین و آب و هوا و حرارت و نور و امثال این وسایل که شماره‌ی آن را غیر از خدا کسی نمی‌داند همه در اختیار شما گذاشته شده‌اند: و خدای متعال این همه اشیاء را در این جهان فقط برای این منظور آفریده که آن‌ها را استخدام کرده و برای برگذار کردن احتیاجات خودتان از آن‌ها استفاده نمائید:

سپس در واقع امر از وجهه‌ی دیگر نگاه کنید.

شما می‌توانید به خوبی تشخیص دهید که این همه نیروها فقط برای نفع و استفاده‌ی شما، برای تان داده شده است نه برای ضرر شما. پس شکل صحیح برای استخدام این نیروها، همان صورت نفع و استفاده است نه شکل ضرر و اگر احیاناً در مواردی ضرر داشته باشد، باید تلاش ورزید و خویشتن را از آن نگهداشت.

عقل می‌گوید: هر شکلی و هر صورتی غیر از اینکه هست درست نیست، از هر چیز باید استفاده‌ی درست شود. مثلاً: وقتی که عمل مضری را درباره‌ی خودتان مرتکب می‌شوید، خطائی مرتکب می‌شوید. و همچنین وقتی که هر یک از نیروهائی را که دارید بصورتی به کار برید که به دیگران ضرر برسانید، البته از خطاکاران محسوب خواهید شد. و نیز اگر یکی از نیروهائی را که در اختیار دارید بصورتی به کار برید تا یکی از وسائلی را که در نهاد شما به ودیعت گذاشته شده، مهمل بگذارید، باز خطاکار شناخته خواهید شد.

عقل شما گواهی می‌دهد که ضرر، هر نوعی که باشد باید از آن دوری کنید، و اگر دوری کردن از آن برای شما غیر ممکن باشد، یا در ازای آن فایده‌ی زیادی باشد، بر تحمل ضرر صبر کنید سپس که گامی به جلو برداشتید، می‌دانید که در دنیا مردم دو نوع‌اند:

نوع اول از مردم کسانی هستند که پاره ای از نیروهای شان را عمدتاً در راه‌هایی به کار می‌برند که قوایشان را فاسد و تباه می‌کند، یا اینکه باعث ضرر و زیان به افراد دیگر می‌شود، یا اینکه نیروها و اسباب و ابزار و ادواتی که در نهادشان به ودیعت گذاشته شده مهمل می‌گذارند.

نوع دوم کسانی هستند که همه این کارها را انجام می‌دهند؛ مگر بدون قصد، ایشان محض از راه خطاکاری مرتکب این همه کارها می‌شوند.

مردم نوع اول اشرار و بدکارانند و برای جلوگیری از شرارت و بدکاری آن‌ها قوانین سختی لازم است تا آن‌ها را از شرارت باز دارد.

افراد نوع دوم جاهلانی هستند که هیچ‌چیز نمی‌دانند؛ زیرا صورت صحیح بکار بردن نیروهایی را که دارند نمی‌دانند، اینها محتاج به علم و دانشی هستند که راه بکار بردن صحیح نیروها را به آن‌ها بیاموزد.

شریعت اسلام بدین منظور آمده است که این حاجت را سد کند و این مقصود را تحقق دهد؛ زیرا از شما نمی‌خواهد که هیچ نیرویی از این نیروها را ندیده بنگارید و مهمل بگذارید، یا رغبتی از رغبت‌های خودتان را محو کنید یا اینکه عواطف تان را از بین ببرید. شریعت اسلام بشما نمی‌گوید:

دنیا را ترک کنید، و در کوه و جنگل و غار بسر ببرید، و زندگی را بر خود سخت بگیرید و نیروی حیات را در هم شکنید و نفوس خودتان را به وسیله‌ی مصائب و شداید خوار کنید. و نمی‌گوید: زینت حیات دنیا و لذت‌های آن را بر خود حرام کنید، هیچ‌وقت چنین چیزی نیست؛ زیرا آن خدایی که همه این دنیا را برای انسان آفریده، این شریعت را وضع کرده است، در اینصورت چگونه راضی می‌شود که دنیائی را که او آفریده خراب کند و نابود سازد، و از بین ببرد؟

خدای متعال در نهاد انسان نیروئی به ودیعت نگذاشته که در آن نفعی نباشد و احتیاجی به آن نباشد. و همچنین در آسمان‌ها و زمین چیزی را بی‌هوده نیافریده است بلکه می‌خواهد که این دستگاه عالم وجود بر اساس نظامی آمیخته باتدابیر، سیر مستمری داشته باشد تا اینکه

انسان از هر چیزی استفاده کند و اسباب و وسایل گوناگون این جهان را استخدام کند. لیکن این استخدام باید بصورتی باشد که نه کسی بخود ضرری برساند و نه بدیگری.

به همین منظور است که خدای متعال قواعد شریعت و ضوابط آن را وضع کرده است و از اینجاست که هر چیزی را که برای انسان مضر باشد، این شریعت حرام کرده و آنچه را برای انسان نفعی در برداشته باشد و بدیگری ضرری نداشته باشد، حلال کرده است. کارهایی که از ارتکاب آنها انسان بخود ضرر رساند یا بدیگری زیان می‌دهد، شریعت آن همه کارها را ممنوع قرار داده است و همچنین شریعت آن همه کارها را که برای انسان مفید اند و به هیچ وجه ضرر رسان نیستند، درست و راست قرار می‌دهد.

آن مبدئی که قوام بنای شریعت اسلام بر آن استوار است این است که انسان حق دارد برای تحقق دادن به رغبت‌ها و خواسته‌ها و احتیاجاتش بکوشد و در راه تحصیل منفعت ذاتی خودش هر طور بخواهد تلاش کند.

ولی در عین حال بر او واجب است که از این حق بهره‌مند نگردد مگر به شکلی که حقوق دیگری بر اثر نادانی او ضایع نشود بلکه باید تا جائیکه می‌تواند یار و مددگارشان باشد.

لیکن در کارهایی که جنبه‌ی نفع و جنبه‌ی ضرر هر دو در آن متصور است، شرع اسلام می‌گوید: انسان باید ضرر کم را برای نفع زیاد تحمل کند و برای احتراز از ضرر شدید، از نفع جزئی صرف نظر کند.

مسلم است که، برای هیچ انسانی امکان ندارد که در هر زمانی، راجع به هر چیزی یا هر عملی، تمام جنبه‌های نفع و ضرر آنرا بداند. بدین جهت خدای متعال که دانا و خیر است و هیچ سری از اسرار عالم وجود بر او پوشیده نیست، نظام کامل و صحیحی را برای زندگی وضع کرده است، و مردم در قرنهای قدیم برای پی بردن به بسیاری از مصالح این نظام آگاهی نداشتند، لیکن پیشرفت علم در این زمان پرده از روی آن برداشته، با اینحال هنوز مردم بسیاری از مصالح آنرا نمی‌دانند و به هر اندازه علم پیشرفت و رشد کند، مصالح این نظام در نظر مردم روشن‌تر خواهد شد. کسانی که بر علم ناقص و عقول ضعیف خود شان

تکیه داشتند، پس از اینکه قرن‌ها دلیل و درمانده در تاریکی جهالت و خبط و خطا و گمراهی فرو رفته بودند، در آخر کار ناچار شدند، قاعده‌ای از قواعد همین شریعت را انتخاب کنند. لیکن کسانی که بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اعتماد کردند و به هدایت و ارشاد او رهنمائی شدند و از نور ارشادات او صلی الله علیه وسلم روشنائی گرفتند، از عواقب نادانی و مضرات آن مأیوس ماندند.

این اشخاص همیشه در اجرای قانونی که بر اساس قواعد علم صحیح و خالص، وضع شده، چه مصالح آن‌را دانسته و منافع پیروی آن‌را درک کرده باشند و چه درک نکرده باشند، مواظب و کوشان بوده‌اند.

حقوق و اقسام چهارگانه آن:

به حکم شریعت اسلام، بر هر فردی از افراد بشر رعایت چهار قسم حقوق فرض است:

- ۱- حقوق الله
- ۲- حقوق شخصی
- ۳- حقوق مردم
- ۴- حقوق مربوط به آنچه در این دنیا تحت استخدام شخص قرار گرفته تا از آن استفاده کند.

بر هر مسلمان واقعی فرض است که این چهار قسم حقوق را بداند و با کمال اخلاص و امانت و صدق آن‌را رعایت کند و انجام دهد.

شریعت اسلام هر یک از این اقسام را جداگانه تشریح کرده و برای اجرای آن طرق و برنامه‌های روشنی وضع کرده است تا اینکه بشر را در اجرای تمام مواد آن در آن واحد کمک کند، به طوریکه در حدود امکان هیچ گونه حقی از این حقوق ضایع نشود.

حقوق خدا (حقوق الله):

اولین حق از حقوق خدای متعال بر ذمه‌ی مسلمان این است که به خداوند متعال ایمان داشته باشد و به او شرک نورزد و هیچ کس غیر از او را (إله) و پروردگار خود قرار ندهد و این حق ایمانی بوسیله‌ی کلمه (لا إله إلا الله) ادا می‌شود که تفصیل آن را قبلاً بیان کرده ایم. حق دوم از حقوق خدا، این است که مسلمان کاملاً اعتراف کند به اینکه آنچه از جانب خدا آمده حق است و هدایت. ادای این حق، به طوری که قبلاً توضیح دادیم به تکمیل می‌رسد از ایمان به اینکه: محمد صلی الله علیه وسلم فرستاده‌ی خدا است. حق سوم از حقوق خدا این است که اطاعت او بجا آورده شود و ادای این حق به عمل می‌آید از اجرای قانونی که کتاب خدای متعال، یعنی قرآن کریم آن را بیان کرده و بطوریکه قبلاً اشاره کردیم، سنت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آن را توضیح داده و تشریح کرده است.

حق چهارم از حقوق خدا این است که او را پرستش کند، و برای ادای این حق فرائض و واجباتی که ذکر آن در فصل پنجم گذشت بر انسان واجب شده است، و چون رعایت این حق نسبت به پاره‌ای از حقوق دیگر اولویت دارد برای ادای آن بایستی تا حدی سایر حقوق را فدای آن کرد.

مثلاً انسان وقتی که برای ادای فریضه نماز یا روزه قیام می‌کند، بسیاری از حقوق نفس یا حقوق شخصی را از قبیل بیدار شدن صبح به موقع و وضو گرفتن با آب سرد و صرف نظر کردن از بسیاری کارهای مهم و گرفتاری‌های ضروری روز یا شب، برای چندین بار فدای فریضه نماز می‌کند و همچنین در مورد روزه که از خوردن و نوشیدن خودداری می‌کند و یک‌ماه تمام در رمضان لجام بر نفس می‌زند، چنان است که از بسیاری حقوق شخصی صرف نظر کرده و آن را فدای روزه می‌نماید.

در مسئله‌ی زکات نیز قسمتی از حقوق شخصی فدای آن می‌شود به این معنی که دوستی خدا را، بر دوستی مال ترجیح می‌دهد. و در مورد سفر حج نیز ملاحظه می‌شود که مشقت سفر را بر عهده می‌گیرد و مال زیادی را در این راه خرج می‌کند و همچنین وقتی که پای جهاد به میان می‌آید، جان و مالش را فدای آن می‌نماید.

صرف نظر کردن از حقوق شخصی برای ادای حقوق خداوند متعال، و کم و بیش به نفع مردم، نیز از همین قبیل فداکاری‌ها است.

در مسئله‌ی نماز، مثلاً فلان مستخدم که خدمت شخص معینی را بر عهده دارد و از او حقوق می‌گیرد، در موقع معین از خدمتگزاری آقائی که دارد صرف نظر می‌کند، برای اینکه آقای بزرگش را (که خداوند متعال است) عبادت کند تا بدینوسیله حق او را ادا کرده باشد، و در سفر حج نیز از شئون و مصروفیت‌های معاش و تجارتش دست می‌کشد و زن و فرزندش را می‌گذارد و به خانه‌ی خدا مسافرت می‌کند.

باری بدون تردید ادای حق خدا با بسیاری از حقوق شخصی تماس دارد، و در موضوع جهاد نیز که انسان دست بکار جنگ می‌شود، کشتن یا کشته شدن او صرفاً برای رضای خدا است و همچنین انسان برای ادای حق خدا، بسیاری از چیزهایی را که دارد و در اختیار او است فدا می‌کند، مانند حیوانی که مال شخصی او است و آن را قربانی می‌کند یا پولی که مال او است و از آن صرف نظر می‌کند و آن را در راه خداوند متعال انفاق می‌نماید.

ولی باید دانست که خدای متعال برای حقوق خودش حدودی معین کرده است تا اینکه حقوق دیگران فدای حق او نشود مگر در حد معینی که از آن گزیری نیست.

مثلاً موضوع نماز را در نظر بگیرید، ملاحظه می‌کنید که خداوند متعال در این کار نظر سخت‌گیری ندارد بلکه (یسر) یعنی سهولت و آسایش بنده اش را می‌خواهد، به این معنی که اگر برای وضو آب در دسترس شما نباشد یا مریض شوید عوض آب از خاک می‌توانید استفاده کنید و تیمم بزنید. و اگر مسافر بودید باید نمازتان را (قصر) یعنی کوتاه بخوانید و موقعی که مریض باشید می‌توانید نشسته یا دراز کشیده نماز بخوانید و آنچه در نماز خوانده شود آن هم چنان مقدار کم است که ادای نماز شما چند دقیقه بیشتر طول نمی‌کشد.

شریعت اسلامی می‌گوید:

وقتی که فرصت دارید و از اطمینان خاطر برخوردارید هر مقدار از آیات قرآن که می‌توانید مانند سوره‌ی البقره یا آل عمران یا النساء یا یکی از این قبیل سوره‌های طولانی را بخوانید، ولی وقتی که کار دارید طول دادن نماز جایز نیست.

و همچنین اینکه هرگاه انسان داوطلبانه و به طیب خاطر به نیت (قربت) یعنی به قصد نزدیک شدن به خدای متعال بعد از نماز های واجب، نمازهای نافله را بخواند باعث خرسندی خداوند متعال است. ولی هیچ وقت راضی نیست که شما خواب شب و راحتی روز را بر خود حرام کنید، یا اینکه وقت کسب و کارتان را به خواندن نوافل بگذرانید، یا اینکه آنقدر مشغول نماز خواندن بشوید که از کلیه شئون زندگی باز بمانید و از مسئولیتی که در برابر بندگان خداوند متعال بر عهده دارید بی اعتنا شوید.

در مسئله‌ی روزه نیز خدای متعال برای شما تسهیلات زیادی قائل شده است به دلیل اینکه در تمام دوره‌ی سال فقط یکماه روزه را واجب قرار داده و حتی در موقعی که مریض یا مسافر باشید می‌توانید روزه را به تأخیر اندازید. روزه‌دار اگر سخت بیمار شد و ترس به ضیاع جان داشت برای او اجازت است که روزه‌ی خود را افطار کند و بر وقت معین روزه، جائز نیست که یک دقیقه اضافه شود.

به شخص روزه‌دار اجازت است که خوردن و نوشیدنش را تا وقتی جاری دارد که (خط ایض از خط اسود) یعنی رشته‌ی سفیدی صبح از تاریکی شب جدا و مشخص شود و به عبارت دیگر وقت سحر از سپیده دم تشخیص داده شود و سپس همین که آفتاب غروب کرد و مغرب فرا رسید باید فوری افطار کند.

و باز، هر چند خدای متعال از بندهایی که پس از سپری شدن ماه رمضان که مخصوص روزه است، داوطلبانه و به طیب خاطر روزه بگیرند، خرسند و شاد می‌شود ولی هیچ وقت دوست ندارد که بندهایش همیشه روزه‌دار باشند و بنیه و طاقتشان را از دست بدهند و از کار های دنیوی عاجز بمانند.

و همچنین خدای متعال انفاق مال را در حد معینی که به میزان نصاب برسد واجب قرار داده و آن نیز مقدار ناچیزی است ولی اگر کسی پس از پرداخت زکات داوطلبانه و با رضای خاطر بیشتر از آن مقدار بخواهد در راه خداوند متعال انفاق کند، یقیناً خداوند متعال از او راضی می‌شود و عاطفه‌ی او را می‌پسندد.

ولی با اینحال اجازه نمی‌دهد که تمامی حقوق شخصی و حقوق اهل و عیالش را فدای دیگران نماید و همه دارائی‌های خودش را در راه او تعالی انفاق کند و خودش را در میان مردم دست‌خالی و حسرت‌زده نگهدارد، بلکه در این باب نیز بر او واجب است که اعتدال و میانه‌روی را از دست ندهد.

مسئله‌ی حج نیز همینطور است؛ زیرا همه می‌دانند که خدای متعال حج را فقط بر عهده‌ی کسانی مقرر داشته که زاد کافی داشته باشند و قادر بر تحمل زحمت و مشقت سفر باشند، و زاید بر این نیز تسهیل دیگری رعایت شده و آن این است که این فریضه نیز در طول عمر فقط یکبار بر عهده‌ی شخص واجد شرایط فرض شده است، و مقرر گردیده که اگر امنیت نباشد یا ترسی در کار باشد باید از سفر حج صرف نظر کند تا اینکه امنیت حکم فرما شود. نکته‌ی دیگری که در این باره رعایت شده این است که مطابق مقررات اسلامی هر فردی موظف است که با داشتن پدر و مادر پیر و از کار افتاده قبل از سفر حج رضایت آن‌ها را تحصیل کند و مطمئن شود که غیبت او باعث زحمت و ناراحتی پدر و مادرش نخواهد بود. از این بیانات روشن شد که خدای متعال رعایت حقوق دیگران را در حین اجرای حقوق خودش تا چه حد لحاظ داشته است.

بزرگ‌ترین فداکاری حقوق شخصی بر حق خدای متعال آن است که شخص مسلمان در موقع جهاد بر عهده می‌گیرد؛ زیرا انسان در موقع جهاد جان و مال شخصی و جان و مال دیگران را محض رضای خدا از دست می‌دهد ولی بطوری که قبلاً اشاره شد قواعد و مبادی اسلام حکم می‌کند که شخص مسلمان برای احتراز از زیان زیاد، زیان کم را تحمل کند. وقتی که در باره‌ی این مبدأ و این اصل فکر کنید تصدیق خواهید کرد که کشتن چند صد یا چند هزار نفر در برابر امحای حکومت باطل و غلبه دین حق خداوند متعال بر نیروهای اهریمنی کفر و شرک و الحاد و از بین بردن گمراهی و هرج و مرج و اباحیه یعنی نبودن حلال و حرام، در حکم تحمل زیان کوچکی است در برابر چنان زیان‌های سنگین.

و با توجه به این زیان‌های سنگین است که خدای متعال برای احتراز از آن به بندگان مؤمنش امر فرموده که بنام او و در راه او این زیان‌های سبک را تحمل کرده و جان و مال

شان را فدا سازند، با این حال به آنها امر کرده که فقط آن کسی را بکشند که از کشتن او گزیری نباشد و بر اشخاص عاجز و زنان و کودکان و مجروحان و بیماران تعدی نکنند و جز آن کسانی را که برای حمایت از باطل شان دست بکار جنگ می‌شوند کسی را نکشند. و وقتی که سرزمین دشمن را تسخیر می‌کنند بدون سبب و جهت و بدون احتیاج فساد به راه نیندازند و پس از آنکه دشمن مغلوب و کشورش تسخیر شد، در میان دشمنان مغلوب و شکست خورده به عدالت رفتار کنند و هر نوع تعهدی را که بر عهده می‌گیرند انجام دهند و مطابق پیمانی که با دشمن مغلوب می‌بندند، رفتار کنند و همینکه دشمن از معارضه و دشمنی با حق دست برداشت، و از حمایت باطل منصرف شد، به او کاری نداشته باشند. این معانی دلیل بر آن است که خدای متعال برای حق خودش اجازه فداکاری به کسی نداده مگر اینکه آن فداکاری در راه تأمین حقوق انسانیت و خیر و صلاح عامه‌ی بشر باشد.

حقوق شخصی:

اینک می‌توانید دومین قسمت حقوق را که انسان بر ذمه دارد و حقوق شخصی نامیده می‌شود مورد مطالعه قرار دهید.

اگر بگویم: انسان بیشتر از آنکه بر دیگران ظلم کند بر خودش ظلم می‌کند، شاید تعجب کنید؛ زیرا هر کس چنین احساس می‌کند و تصور می‌نماید که خودش را بیشتر از دیگران دوست می‌دارد و تصور نمی‌کند هیچکس اقرار کند که دشمن شخص خودش است، ولی کمی در این موضوع فکر کنید حقیقت امر بر شما روشن خواهد شد.

یکی از بارزترین موارد ضعفی که فطری و جبلی انسان است این است که اگر یکی از شهوت‌ها و خواسته‌هایش بر او غلبه کند، از هر جهت مطیع و منقاد آن خواهد شد، و از این رهگذر هر چه به او ضرر برسد باکی نخواهد داشت، چه آنرا احساس کند و چه نکند.

شخصی را در نظر بگیرید که دلباخته‌ی مستی شده است، این دلباختگی چشم او را کور می‌کند و در راه تحصیل مستی زیان‌های سنگینی به سلامتی جسم و جان و مال و عرضش می‌رساند.

شخص دیگری را در نظر بگیرید که به غذاهای لذیذ علاقه‌مند است، و این علاقه موجب آن می‌شود که هر نوع غذای مفید یا غیرمفیدی را بخورد و خودش را در این راه هلاک کند.

شخص سومی را ملاحظه می‌کنید که بنده شهوت‌های نفسانی خودش گردیده و کارهایی می‌کند که او را به هلاکت و نابودی می‌رساند.

شخص چهارمی را در نظر بگیرید که برای نجات جان و نفس خودش می‌کوشد و به عبارت دیگر می‌خواهد تهذیب نفس کند، در این مورد به نام تزکیه روح و برای ترقی دادن آن گوشه‌نشینی اختیار می‌کند تا جائی که با خودش دشمنی می‌کند و می‌خواهد همه لذت‌ها و شهوت‌ها و خواسته‌هایش را زیر پا بگذارد و از تحقق دادن احتیاجات نفس امتناع می‌کند، مثلاً از ازدواج خودداری می‌کند و خوردن و نوشیدنش را بی‌اندازه تقلیل می‌دهد، لباس خوب نمی‌پوشد بلکه از پوشیدن آن بدش می‌آید و حتی از نفس کشیدن در این دنیائی که پر از گناه است خوشش نمی‌آید بدین جهت به مغاره‌های کوه و درون جنگل‌ها پناه می‌برد و خیال می‌کند این دنیا اصلاً برای او ساخته نشده است.

اینها نمونه‌ها و شواهد کوچکی است برای افراط و تفریط انسان در این جهان و اگر بخواهیم در این زمینه بحث کنیم نمونه‌های بسیار زیادی را در گوشه و کنار خود می‌بینیم. ولی از آنجائی که شریعت اسلام خواستار رستگاری و سعادت انسان است او را به یک حقیقت ثابتی توجه می‌دهد و می‌گوید: «ولنفسک علیک حق» (نفس تو بر تو حقی دارد)

این تذکره انسان را از هر کاری که موجب ضرر و زیان وی باشد از قبیل:

نوشیدن شراب و کشیدن حشیش و افیون و سایر چیزهای مست‌کننده و از خوردن گوشت لاشه‌ی مرده، و خون و گوشت خوک و خوردن گوشت سایر درندگان مضر و موذی و مسموم و حیوانات نجس، باز می‌دارد و هر کس می‌داند که این چیزها در تندرستی و اخلاق و نیروهای عقلی و روحی انسان آثار زشتی دارند.

و بجای این چیزهای ناروا، چیزهای مفید پاک و پاکیزه را حلال می‌شمارد و به انسان

می‌گوید:

(خودت را از چیزهای حلال محروم مکن؛ زیرا بدن تو بر تو حقی دارد).
و باز شریعت اسلام انسان را از لخت زیستن منع می کند و به او امر می کند که او از زینت‌هایی که خدای متعال در این دنیا برای او آفریده برخوردار شود و آن قسمت از اعضای بدن را که لخت بودن آن باعث رسوائی و دلیل بی‌شرمی است بپوشاند.
در مورد تحصیل رزق و کسب روزی به انسان امر می کند که آنچه می تواند بکوشد و می گوید:

(در خانه بیکار منشین و دست حاجت به طرف مردم دراز مکن و از آن‌ها چیزی نخواه و در عین حال خودت را گرسنه مگذار و از نیروهایی که خدا به تو اعطا کرده است استفاده کن، و از راه‌های مشروع برای رسیدن به آنچه خدای متعال در زمین و آسمان برای آسایش و تربیت تو آفریده بکوش، و وسایل راحتی خودت را فراهم کن.

در باره‌ی شهوات نفسانی نیز به شما اجازه نمی دهد که آن را یک سره سرکوب نمائید بلکه برای جواب گوئی به شهوت جنسی به شما امر می کند که زنی را به نکاح بگیرید.
و باز برای حفظ عزت نفس به انسان اجازه نمی دهد که (نفس) را خوار کند و خود را از لذت‌های زندگی و نعمت‌های حیات محروم سازد و به انسان می گوید:

اگر تو طالب ترقیات روحانی هستی و می خواهی به خداوند متعال نزدیک شوی و در آخرت نجات یافته باشی، احتیاج نداری و مجبور نیستی که دنیا را ترک کنی؛ زیرا در یاد خداوند متعال بودن و از لذت‌های زندگی برخوردار شدن و اجتناب از معصیت‌های خداوند متعال کردن و پیروی از قانون و شریعت خدا؛ اینها همه بزرگ‌ترین وسیله و نافذترین اسباب و موجبات رستگاری و نیک‌بختی در دنیا و آخرت است.

و بالاخره شریعت اسلام خودکشی را بر انسان حرام کرده و به انسان می گوید:
این (نفسی) را که بتو داده اند مال تو نیست بلکه مال خدا است، این امانتی است که به تو سپرده شده است تا آن را برای مدت معینی استخدام کنی و این امانت بازیچه‌ی تو نیست و نمی توانی آن را نابود کنی.

حقوق بندگان خدا: (حقوق العباد)

شریعت اسلام از طرفی به انسان امر کرده که حقوق (نفس) و بدنش را رعایت کند و از طرف دیگر به او امر می‌کند که این حقوق را طوری اداء کند که حقوق سایر بندگان خداوند متعال در این دنیا متضرر نشود؛ زیرا اگر امیال، شهوات و رغبت‌های خودش را صحیح و بجا استعمال و مصرف نکند مثل این است که روحش را نجس کرده و بدیگری زیان وارد ساخته است.

بدین جهت غارت و سرقت و ارتشاء و خیانت و تزویر و مکر و عهدشکنی و خوردن ربا را حرام کرده است؛ زیرا نفعی را که انسان با این وسایل بدست می‌آورد در حقیقت به وسیله‌ی ضرر رساندن بدیگران حاصل می‌کند.

و همچنین شریعت اسلام دروغ و غیبت و تهمت زدن را حرام قرار داده است؛ زیرا این کارها به بندگان خدا ضرر می‌رساند. و نیز قمار و بخت آزمائی و شرط‌بندی‌های نامشروع را از آنجهت حرام قرار داده که تحصیل منفعت از این راه‌ها مستلزم ضرر و زیان هزاران نفر دیگر است، و نیز غل و غش در هر جنسی و غبن در حق دیگران را در کارهای مالی از جهت اینکه بدیگران زیان می‌رساند تحریم کرده است.

و همچنین کشتن و فساد در روی زمین و فتنه‌انگیزی را حرام کرده؛ زیرا برای هیچ فردی از افراد بشر حلال نیست که دیگری را بکشد یا به امید اینکه مالی را بدست آورد یا دلش را خنک کند، یا به نحوی از انحاء بدیگری صدمه برساند. و نیز زنا و عمل قوم لوط را حرام دانسته است؛ زیرا اینگونه کارها از طرفی تندرستی و اخلاق را فاسد می‌کند و از طرفی دیگر اباحه یعنی بی‌بند و باری، و بی‌شرمی و پرده‌داری را در اجتماع رواج می‌دهد، و در پایان کار، بیماری‌های پلید روی می‌دهد، و نسل انسان را فاسد می‌کند و باعث فتنه‌انگیزی‌ها می‌شود و روابط انسانیت را مختل می‌سازد و پایه‌های فرهنگ و تمدن را متزلزل می‌نماید.

اینها قیدهایی هستند که شریعت اسلام بر حیات انسانیت زده است تا اینکه انسان در برابر تأمین حقوق شخصی، حقوق دیگران را سلب نکند و از حقوق دیگران چیزی نکاهد.

ولی باید دانست که برای پیشرفت تمدن بشری و تأمین سعادت انسان: این اندازه کافی نیست که ضرر انسان به دیگری نرسد بلکه در عین حال برای تأمین این منظور باید علاقه و

ارتباط مردم با یکدیگر بر اساسی استوار باشد که همه در راه خیر با یکدیگر همکاری کنند و در مصالح اجتماعی یار و مددگار یکدیگر باشند. در سطور آینده خلاصه قوانینی را که شریعت اسلام برای تأمین این منظور وضع کرده یادآوری می‌کنیم.

روابط بشری از زندگانی خانواده شروع می‌شود، بدینجهت لازم است در باره‌ی زندگی خانواده نیز نظری بیفکنیم.

حقیقت امر این است که خانواده جز مجموعه‌ای از زن و شوهر و فرزندان شان چیزی دیگری نیست. و شالوده‌ای را که اسلام برای خانواده پایه‌گذاری کرده این است که شوهر موظف است برای تحصیل روزی افراد خانواده به کسب و کار پردازد و آنچه را خانواده بدان نیازمند است آماده سازد و از افراد خانواده دفاع کند. ولی وظیفه‌ی زن این است که کارهای داخلی خانواده را به وسیله‌ی در آمد شوهر اداره کند و حد اکثر امکان راحت و آرامش را برای شوهر و فرزندانش آماده سازد و به تربیت فرزندانش پردازد.

وظیفه‌ی فرزندان این است که مطیع پدر و مادر شان باشند و آن‌ها را احترام کنند، و وقتی که بزرگ شدند به خدمت پدر و مادر پردازند ضمناً برای اینکه نظام خانواده بر اساس خیر و پیشرفت مصالح سیر کند، اسلام دو نوع تدبیر را در نظر گرفته است.

اولین تدبیر این است که شوهر و پدر را حاکم خانواده قرار داده و مقرر داشته که کارهای خانواده را شوهر و پدر اداره کنند و همان‌طور که نظم هیچ شهر و هیچ کشوری امکان ندارد بدون وجود حاکمی که مسلط بر امور باشد، پیشرفت کند و نظم هیچ مدرسه‌ای بدون وجود مدیر و رئیس امکان پذیر نیست، به همان دلیل محال است نظام خانواده بدون وجود حاکمی که ناظر و مراقب امور خانواده باشد صورت گیرد. و اگر هر فردی از افراد خانواده دارای فکر و نظر مستقلی باشند و مسئول متوجه کارهایش نباشد، هرج و مرج و آشفتگی در خانواده‌ی حکومت رخنه خواهد کرد و آسایش و آرامش و سکون و اطمینان خاطر رخت بر خواهد بست، شوهر به جانبی خواهد رفت و زنش به جانبی دیگر و فرزندان شان با انواع مشکلات و مذلت‌ها مواجه خواهند گشت. پس برای از بین بردن و جلوگیری از

وقوع این گونه مفاسد، هر خانواده ناگزیر است حاکمی داشته باشد که ناظر بر امور خانواده باشد، و بدیهی است فقط مرد می‌تواند مسئول تربیت و حمایت افراد خانواده باشد.

دومین تدبیر این است که چون کارهای خارج از منزل و معاملات بر عهده‌ی مرد است وظیفه‌ی زن این است که بدون جهت و بدون داشتن احتیاج شدید از خانه خارج نشود، و از اینجاست که زن از مسئولیت کارهای خارج از خانه معاف شده است تا اینکه بتواند با کمال آرامش خاطر در داخل منزل بطور بایسته و شایسته، به وظایف خودش قیام کند، و نظم خانواده و تربیت اولاد بواسطه‌ی خارج شدن زن از منزل مختل نگردد.

معنی این عمل این نیست که زن هیچ وقت حق خارج شدن از خانه را نداشته باشد بلکه بالعکس هر وقت احتیاجی باشد می‌تواند از خانه بیرون برود و آنچه در این باره مورد نظر شریعت است، این است که منزل برای زن مرکز و دائره‌ی حقیقی وظایف او است، و آنچه توانائی و هوش و استعداد دارد در اصلاح کارهای داخلی خانه بکار برد.

دایره‌ی خانواده به تناسب رابطه‌ی خون و روابطی که ازدواج ایجاد می‌کند توسعه می‌یابد و شریعت اسلام برای اصلاح روابط بین افراد خانواده و بستگان هر خانواده‌ای قواعد گوناگونی بر اساس حکمت و مصلحت وضع کرده تا همه‌ی افراد با یکدیگر همکاری کنند و همه یار و یاور یکدیگر باشند:

از جمله‌ی قواعد و مقررات مربوط به نظام خانواده مواد زیر است:

شریعت اسلام ازدواج زنان و مردانی از قبیل مادر با فرزندانش، پدر با دخترانش، همسر مادر با ریبیه، زن پدر و پسر، خواهر و برادر رحمی و خواهر و برادر رضاعی، عمو و دختر برادرش، عمه و پسر برادرش، دایی و دختر خواهرش، خاله و پسر برادرش، مادر زن و شوهر دخترش، پدر زن و زن پسرش، پدر شوهر و زن پسرش، را تحریم کرده است. یکی از فوائد بسیاری که در این تحریم محسوس و مشهود است این است که روابط و علائق بین این مردان و این زنان همیشه پاک و پاکیزه باقی می‌ماند و اینگونه زنان و مردان بدون تکلف و بدون شائبه با یکدیگر مربوط می‌شوند.

اسلام بعد از حفظ این روابط علاقه‌ی ازدواج بین بقیه افراد خانواده را حلال شمرده است تا اینکه قرابت بر قرابت افزوده شود و محبت در میان افراد افزونی بگیرد.

این معنی روشن و واضح است که علاقه‌ی ازدواج در میان کسانی که به عادات و طبایع و اخلاق یکدیگر آشنائی دارند به موفقیت نزدیکتر است از علاقه بین افرادی که با یکدیگر سابقه‌ی آشنائی نداشته و به خصوصیات یکدیگر معرفتی ندارند، و در بسیاری از موارد می‌بینیم ازدواجی که بین بیگانگان صورت می‌گیرد به خصومت و عدم توافق می‌انجامد، بدین مناسبت اسلام ازدواج با کفو کریم، معنی همسر متناسب و موزون را بر دیگران ترجیح می‌دهد.

خانواده‌ی انسان‌ها مشتمل می‌شود بر همه قسم از افراد بشر چه غنی و چه فقیر و چه خوشحال و چه بدحال، اسلام مطابق نص صریح دستور می‌دهد که بزرگ‌ترین حقوقی را که انسان نسبت به بندگان خدا بر عهده دارد رعایت خویشاوندان نزدیک اوست، و این معنی در زبان شرع به (صله‌ی ارحام) تعبیر شده است و از اینجاست که در قرآن کریم و سنت نبوی مکرراً توصیه و تأکید شده و قطع این رابطه را (قطع ارحام) می‌نامند و آن از گناهان کبیره شناخته شده است.

رعایت حال خویشاوندان و نزدیکان مفهوم وسیعی دارد به این معنی که اگر کسی دچار تنگدستی شود، بر خویشاوندان نزدیک او که قدرت مالی کافی دارند واجب است که به کمک او بشتابند و دست معاونت به سوی او دراز کنند، کما اینکه در مورد صدقه حق خویشاوندان بر دیگران مقدم است.

برای ارث هم اسلام همچنین قانون وضع کرده و دستور داده است که اگر مردی بمیرد و مالی از او بماند چه کم و چه زیاد نباید این مال در یک محل جمع شود، بلکه هر یک از نزدیک‌ترین افراد متوفی باید از مال او سهمی ببرند، و چون پسر و دختر و زن و شوهر و پدر و مادر و برادر و خواهر نزدیک‌ترین کسانی هستند که ذی‌حق هر شخصی شناخته می‌شوند، لهذا شریعت اسلام، قبل از اینکه سهم دیگران را تعیین کند، سهم این نزدیک‌ترین افراد را از مال متوفی معین کرده است، و ضمناً دستور داده است که اگر نزدیکان طبقه اول وجود

نداشته باشند به خویشاوندان طبقه دوم داده شود بدینطریق ثروت یک شخص معینی بین بسیاری از نزدیکان او تقسیم می‌شود و همه بعد از فوت او از ارثی که گذاشته بهره‌مند می‌شوند.

با توجه به این معانی باید گفت: در میان قوانین عالم قدیم و جدید، قانون اسلام نظیر ندارد، گویا اینکه بعضی ملت‌ها تازه دارند گام‌هایی در این راه بر می‌دارند تا از قانون اسلام بهره‌مند شوند.

لیکن تأسف در این است که بعضی از مسلمانان بواسطه‌ی جهالت و سفاهتی که دام‌نگیر شان شده شروع به مخالفت این قانون کرده‌اند، تا جائیکه مرض محروم کردن دختران از میراث در بسیاری از نواحی کشورهای پاکستان و هندوستان مخصوصاً در دهات شایع گردیده، حالانکه این ظلم شنیع و مخالفت صریح و واضح، با احکام قرآن کریم است. بعد از مسئله روابط خانواده، موضوع روابط با دوستان و همسایگان و اهل محله و همشهریان و هموطنان و همچنین اشخاص دیگری که در شئون مختلف با آن‌ها سروکار پیدا می‌کنیم، پیش می‌آید.

اسلام به ما امر می‌کند که با همه این اشخاص با صداقت و راستی و درستی و عدل و حسن خلق رفتار کنیم و هیچ فردی را اذیت نکنیم و از بدزبانی و بدرفتاری با آن‌ها احتراز کنیم و یار و یاور یکدیگر باشیم و از بیماران عیادت کنیم و در تشییع جنازه‌ی مردگان شرکت کنیم، و اگر فردی از این افراد دچار مصیبتی شود به همدردی و دلداری او بشتاییم و به ینوایان و نیازمندان و درماندگان محرمانه و آشکارا کمک کنیم و از کودکان یتیم و پیره‌زنان دلجوئی کنیم و گرسنگان را اطعام کنیم و برهنگان را بپوشانیم و به بی‌کاران همراهی کنیم تا اینکه برای خودشان کسب و کاری پیدا کنند.

و اگر خدا به ما فضلی کرد، نعمت خدا را در راه اسراف و عیاشی و خوشگذرانی مصرف نکنیم، و نیز شریعت اسلام خوردن و نوشیدن در ظرف طلا و نقره و پوشیدن جامه‌های ابریشمی را حرام کرده و اجازه نمی‌دهد که پولی را در عیاشی و طرب، بیهوده خرج کنیم؛ زیرا ثروتی را که ممکن است صدها و هزارها نفر از بندگان خداوند متعال مورد استفاده قرار

دهند، سزاوار نیست که یکفرد معینی هر طوری که بخواهد، و هر طور شهوت او حکم کند آن را مصرف نماید!

مالی را که هزاران نفر از بندگان خدا می توانند رمق حیاتشان قرار دهند اگر مبدل به یک رشته جواهرات کنید و به گردن تان بیاویزید یا به صورت زینت آلا تی در آورید و روی میزهای خودتان بگذارید یا به شکل ظروف طلا و نقره در آورید یا بصورت فرشهای گران قیمت در آورید و زینت اطاق تان قرار دهید یا در راه آتش بازی های مصنوعی که در هوا دود می شود خرج کنید، البته ظلم است.

مقصود از این دستور این نیست که اسلام بخواهد آنچه ثروت دارید از شما بگیرد بلکه کلیه ثروتی را که از طرف پدر و مادر بشما رسیده است مال شما و حق مشروع شماست و استحقاق آن را دارید که از ثروت تان بهره مند شوید، و جایز است که در لباس و خوراک و منزل و مرکب تان آثار نعمتی را که خدا به شما داده نشان بدهید، لیکن غرض اصلی از تعلیمات اسلام این است که زندگانی پاکیزه ای آمیخته با اعتدال و صرفه جویی داشته باشید و در کمالات یعنی تشریفات زندگی افراط نکنید بلکه در آنچه خدا به شما عطا کرده، حقوق خویشاوندان و دوستان و همسایگان و هموطنان و هم کیشان و همه فرزندان آدم را رعایت کنید.

حالا می توانید از این دایره ی تنگ خارج شده و به دایره ی وسیعتری که مشتمل بر همه مسلمین جهان باشد، نظر افکنید.

اسلام در این دایره ی وسیع قوانین و ضوابطی را وضع کرده و بدینوسیله همه مسلمانان را طوری قرار داده که همه در کارهای خیر و نیکوکاری و پرهیزگاری بایکدیگر همکاری کنند و یار و مددگار یکدیگر باشند و تا حدود امکان اجازه ندهند پلیدی و زشتکاری در روی زمین سر بلند کند.

در سطور آینده به پاره ای از این قوانین اشاره می کنیم:

اسلام برای حفظ اخلاق اجتماعی، امر کرده است که زنان و مردانی که در اجتماع دارای روابط مشروعی نیستند بصورت آزاد با یکدیگر آمیزش نداشته باشند و امر کرده است

که زن‌ها محیط جداگانه‌ای داشته باشند غیر از محیط مردها، و دستور داده است که زن‌ها همت و سعی شان را صرف انجام وظائف مربوط به زندگانی خانواده نمایند، ضمناً اجازه داده است که اگر زنان محتاج به خارج شدن از منزل شدند، زینت و زیوری نداشته باشند بلکه با لباس ساده بیرون روند و حجاب را با کمال خوف از خداوند متعال رعایت نمایند و مادامی که به حقیقت احتیاج شدیدی در کار نباشد صورت و دو دستشان را نیز بپوشانند ولی فقط در موقع لزوم می‌توانند صورت و دو دستشان را باز نگاه دارند. این عمل در اصطلاح شرع (حجاب) نامیده می‌شود.

از جهت دیگر اسلام به مرد امر کرده که از نگاه کردن به صورت زنان دیگر (غیر از زن خودش) اجتناب کند و اگر چشم مرد بدون قصد و عمد بر روی زن دیگری افتاد، چشمش را بر گرداند و دیگر بار بصورت آن زن نگاه نکند، نگاه کردن بار دیگر معیوب است و کوشش برای آمیزش با زنان غیر، معیوب‌تر است.

وظیفه‌ی هر زنی و هر مردی حکم می‌کند که اخلاقش را حفظ کند و نگذارد در قلبش میل و رغبتی ولو بسیار خفیف، برای شهوات نفسانی خارج از دایره‌ی ازدواج مشروع، بیدار شود؛ چه رسد به آنکه دارای چنین قصدی باشد یا در راه چنان قصدی کوشش کند!

اسلام به منظور حفظ اخلاق اجتماعی باز گذاشتن فاصله‌ی ناف و سر دو زانو را برای مرد منع کرده است؛ و همچنین کشف تمام اعضای بدن زن (جز صورت و پنجه‌ی دست) را حتی برای نزدیک‌ترین خویشاوندان حرام نموده است.

این عمل در اصطلاح شرع (ستر) یعنی پوشش نامیده می‌شود، و برای هر زن و مردی واجب است که بر این امر مواظبت کند.

نظر اسلام در این باره این است که اصل و ماده‌ی حیا در نهاد مردم رشد کند و فواحش و منکرات که مرتکبش را به اباحت - یعنی بی‌بند و باری - و انحطاط اخلاقی، می‌کشاند، در میان مردم شایع نشود.

اسلام کارهای طرب‌انگیز و لهوی را که باعث فساد اخلاق انسانی و موجب تهییج شهوات پست و باعث تضییع اوقات و تباهی تندرستی و از بین رفتن اموال شخص می‌شود نمی‌پسندد.

بدون تردید تفریح به ذات خود چیزی است ضروری برای تقویت روح، نشاط و نیروی عمل در انسان، و پرورش روح حیات برای عمل و اقدام امری است لازم. لیکن تفریح باید ایجاد نشاط کند و روح را تر و تازه نگاه دارد. و لهو یا تفریح نباید صورتی داشته باشد که روح را تاریک و کثیف نماید. لیکن کارهایی طرب‌انگیز و تفریحات زشت و پست و پلیدی که هزاران نفر مجتمعاً دور هم نشسته و حوادث فرضی و وقایع موهومی از ارتکاب جرائم و منظره‌های ساختگی مملو از بی‌بند و باری و انحطاط اخلاق را روی پرده‌ی سینما مشاهده می‌کنند، نتیجه‌ای جز فساد اخلاق و تقلیدهای زشت و قبیح و عادت‌های نکوهیده‌ی دشمن از آن حاصل نمی‌شود.

اسلام برای حفظ یگانگی و سعادت اجتماعی مسلمانان امر اکید صادر کرده که از مخالفت با یکدیگر بپرهیزند و از عوامل تحزب و تفرقه اجتناب کنند، و دستور داده است که اگر در کاری با یکدیگر اختلاف پیدا کردند با اخلاص و حسن نیت به کتاب خدا و سنت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم مراجعه کنند و هر گاه باری در آن امر اتفاق نظری حاصل نکردند، امرشان را به خدا واگذارند و دست از نزاع و دشمنی بردارند و در کارهایی که متضمن صلاح و رستگاری همگانی و سعادت عمومی است با یکدیگر همکاری کنند و مطیع اولوالأمر باشند. و از مردان شرور و فتنه‌انگیز دوری کنند و نیروی خودشان را ضایع نسازند و ملت‌شان را به وسیله‌ی جنگ‌های داخلی بی‌آبرو و رسوا ننمایند.

اسلام به مسلمانان اجازه داده است که علوم و فنون را از غیر مسلمانان فراگیرند و طرق نافع آن‌را بیاموزند؛ لیکن اجازه ندارند که در زندگی خودشان را تشبیه دیگران بسازند؛ زیرا هیچ ملتی به ملت دیگری تشبیه پیدا نمی‌کند مگر وقتی که به ذلت و خواری و زیردستی خود و به برتری و ترقی دیگران اعتراف کرده باشد.

و اینچنین اعترافی از پلیدترین و کثیف‌ترین انواع عبودیت و بندگی است. و نیز بدیهی است چنین اعترافی حاکی از مغلوبیت و انحطاط است و نتیجه‌ی قطعی آن انقراض مدنیت ملت تقلیدکننده است. و به همین مناسبت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم همه مسلمانان را از پیروی ملت‌های بیگانه و اختیار تمدن آنان بر حذر داشته‌اند.

و هر کسی که اندک عقلی داشته باشد می‌فهمد که قدرت هر ملتی وابسته به لباس یا طرز زندگی آن ملت نیست بلکه منوط به علوم و حسن تنظیم و انضباط و نیروی عمل آنست. در اینصورت کسی که خواستار قدرت و کمال ترقی باشد باید آنچه را که موجب نیرو و ترقی و کمال شده فراگیرد و به آنچه باعث ذلت و خواری و سرافکندگی ملت‌ها است رغبت نشان ندهد، و بالاخره اینکه ضمیمه‌ی ملت‌های دیگر نشود و حیات ملی و ارزش‌های آن را از دست ندهد.

مسلمانان اجازه ندارند که با غیر مسلمانان با تعصب و کوتاه‌نظری معامله کنند و به خدایان شان فحش بدهند یا به بزرگان شان طعن بزنند و یا به ادیان آن‌ها اهانت کنند و همچنین اجازه ندارند که با دیگران آغاز خصومت کنند و مادامیکه غیر مسلمانان نسبت به مسلمانان خواستار مصالحت و مسالمت باشند و به حقوق مسلمانان تعدی نکنند. وظیفه‌ی مسلمانان این است که نسبت به آنان با مصالحت و مسالمت یعنی با روح صلح‌جویی و سازش رفتار کنند.

وظیفه‌ی مهمی که شرف و افتخار اسلامیت ما بر عهده‌ی ما گذاشته این است که بکوشیم تا حد اکثر عواطف محبت و مواسات و اخلاق عالی‌ی انسانی را نسبت به کسانی که مسلمان نیستند از خود نشان دهیم و همچنان توجه داشته باشیم که رفتار ما با غیر مسلمانان اگر آمیخته با تعصب و بداخلاقی و ستمکاری و کوتاه‌نظری باشد، این عمل مخالف احکام اسلام و فطرت مسلمانی است؛ زیرا عامل اصلی و انگیزه‌ی اساسی قیام مسلمانان جز این نبوده و نیست که مسلمانان از لحاظ حسن اخلاق و شرف و سعه‌ی صدر و بلندی نظر و صلاح‌اندیشی سرمشق باشند تا همه مردم جهان به آنان تأسی کنند و پیرو ایشان بشوند و در عین حال به وسیله‌ی رفتار نیک، قلوب دیگران را به مبادی پاک و پاکیزه‌ی اسلام که مبنی بر حق و عدالت است جلب کنند.

حقوق سایر مخلوقات:

اینک چهارمین نوع حقوق را برای شما به اختصار تشریح می‌کنیم و می‌گوییم: خدای متعال انسان را بر بسیاری از مخلوقاتش برتری داده و به او اجازه داده است که متصرف و حاکم بر بسیاری از مخلوقاتش باشد و آنها را به وسیله قدرت و نیروئی که دارد مطیع اراده‌ی خودش قرار دهد و آنان را به نفع خودش استخدام کند.

از آنجائی که انسان در روی زمین بهترین و برگزیده‌ترین مخلوقات خدا است حقّی دارد که چنین طرز و روش در برابر سایر مخلوقات بکار برد ولی دیگر مخلوقات هم دارای حقوقی چند در برابر انسان می‌باشند.

از جمله این حقوق یکی این است که انسان بدون داشتن احتیاج شدید نباید هیچ یک از این مخلوقات را از بین ببرد یا به آنها ضرری یا اذیتی برساند و فقط در موقعی که ناگزیر و لاعلاج باشد می‌تواند به آنها ضرر و صدمه‌ای ضروری وارد سازد، و برای استخدام و بهره‌برداری از این مخلوقات بهترین و عادلانه‌ترین طریق را انتخاب کند.

شریعت اسلام در راه اجرای این منظور احکام متواتری را اضافه کرده، مثلاً به انسان اجازه نداده است که حیوانی را جز برای تغذیه یا برای احتراز از ضرر و زیان به قتل برساند، و با تأکید تمام امر کرده که هیچ حیوانی را جز در مورد احتیاج شدید و بر سیل تفریح از بین نبرد، و باز در مورد کشتن حیوانات حلال گوشت، طریق خاصی را به عنوان (ذبح) مقرر داشته که برای بدست آوردن گوشت نافع‌ترین طریق شناخته می‌شود.

باید دانست که هر طریق غیر از طریق (ذبح اسلامی) اگر برای حیوان حلال گوشت کم‌زحمت‌تر است در عوض بسیاری از فواید گوشت را از بین می‌برد و باز هر طریقی غیر از همین طریق که شریعت اسلام تعیین کرده اگر برای حفظ فواید گوشت نافع‌تر است زحمت و اذیتی بیشتر برای حیوان دارد.

کشتن حیوان حلال گوشت با قساوت و اذیت در اسلام شدیداً نهی شده است.

کشتن حیوانات درنده و حشرات سمی را بدان جهت مجاز دانسته که قدر و ارزش حیات بشر از حیات درندگان بیشتر است معذک اجازه نداده است که حتی درندگان را با عذاب و اذیت و شکنجه بکشند.

و نیز اسلام گرسنه نگاهداشتن حیواناتی را که برای سواری یا بارکشی مورد استفاده قرار می‌دهیم شدیداً نهی کرده است، و به هیچ وجه اجازه نمی‌دهد که زاید بر طاقت و استعدادی که دارند باری بر آن‌ها تحمیل شود یا به سختی ضربتی بر آن‌ها وارد آوریم.

و باز اسلام حبس کردن پرندگان را بدون ضرورت مکروه دانسته نه صرف پرندگان بلکه اسلام رضایت نمی‌دهد که به اشجار هم صدمه و زبانی وارد آوریم، و در این مورد نیز برای ما اجازه داده است که گلها و میوه‌های درختها را بچینیم لیکن حق نداریم بدون احتیاج شاخی را قطع کنیم یا درختی را از ریشه در آوریم، از این بالاتر صرف نظر از نباتات که دارای حیاتند، اسلام اجازه نمی‌دهد که حتی چیزی را که فاقد حیاتست ضایع سازیم، بدلیل اینکه حتی از ریختن آب و ضایع ساختن آن بدون احتیاج منع کرده است.

شریعت جهانی دائم:

آن چه بزبان قلم تشریح شد خلاصه‌ی مختصر و کوتاهی است از احکام و قوانین آن (شریعت بیضاء) یعنی انظمه و مقررات درخشانی که به وسیله‌ی پیغمبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم از طرف خدای متعال برای کلیه‌ی انسانان و برای هر زمان مرحمت شده است، و باید دانست که در این شریعت هیچ چیز، بشری را از بشر دیگر جدا نمی‌کند مگر عقیده و عمل.

و باز باید به این نکته توجه داشت که در حقیقت همه شریعت‌ها و دیانت‌هایی که بین افراد بشر بر اساس مسئله‌ی نژاد یا وطن یا رنگ تفاوت قائل شده‌اند نمی‌توانند شرایع جهانی باشد؛ زیرا به حکم طبیعت محال است فردی از یک نژاد معین بصورت فردی از نژاد دیگر شناخته شود کما اینکه برای همه مردم زمین امکان ندارد که همه در هم فشرده شوند و خودشان را محدود به یک سرزمین معینی بدانند و آن سرزمین را وطن خاص شان بشناسند، همانطوری که امکان ندارد سیاهی حبشی یا زردی چینی یا سفیدی فرنگی را از فطرت و

طبیعت او زایل کنیم، پس ظاهر امر حکم می‌کند که چنین دیانت‌هائی جز در میان ملت معینی نمی‌تواند دوام بیاورد و باقی بماند ولی در برابر همه این دیانت‌ها اسلام شریعت جهانی آورده است، و هر فردی که به عقیده‌ی اسلامی بگراید و بگوید:

(لا إله إلا الله محمد رسول الله)

می‌تواند داخل در امت مسلمان شود و از همان حقوقی که سایر مسلمانان بر خور دارند، بهره‌مند گردد؛ زیرا در این شریعت نژاد یا لسان و یا وطن هیچ کدام اعتباری ندارند. از همه مهمتر اینکه: این شریعت شریعتی است دایم و قوانین آن مبنی بر اعتراف و تصدیق امت یا ملت خاص یا بر اساس عادات و رسوم زمان محدود و معینی نیست بلکه مبنی بر مبدأ و اصل فطری است که ذاتی و جبلی انسان است. و از آنجائی که این فطرت در هر زمان یا حالی ثابت و پایدار است و هیچ‌گونه تغییری در آن روی نمی‌دهد پس این سنن و نظام‌هایی که بر اساس فطرت پایه‌گذاری شده، در هر زمانی و هر حالی به همین صورت ثابت و پایدار و جاوید خواهد ماند.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

یعنی آخرین دعای ما این است که بگوییم:

حمد و سپاس مخصوص آن خدایی است که پروردگار جهانیان است